

آمدند و از دیده ژاله باریدند و سپهر ناله سر کردند در ۹۶۵ ای بی طاعنی بایستی شده جمعی از زکاتان را با خود یار
 ساخته و تباراج حواله و حواشی و مراعی و مواشی آن بلاد ناخست روز مردمان را بیزه و نارساخت بعضی شاه طهماسب
 رسیده که زرقه فساد قوی و زیاد خواهد شد و ولایت و سپاه بیاد خواهد رفت در این باره چاره باید باشد
 و لاجا سهر در جلیل پادار باشکری پیاده و سوار روانه فرستادند و تا به آبای خان سهر دار زکاتان تاخستند
 و قتل و اسرونیب ساختند بای غایب از سایر طوایف هستند او نمود بسیاری از آن بیابان نوردان و در آن
 و صحرای کردان ملک بچک آوردند بنگال و جنگ پرداخت و بسی از مردان کردان و سواران مشید ان در انداخته
 با صفوف برار آستند و بیوف برانند از دوسو سیردند و چون کرک از کله سیردند و جمعی از جوانان طلوع غالب
 و اراغ شدند شب را از دوسو آرام کردند و بکنج حسدیند روز دیگر که شاه آفتاب از افق خاوران سهر بر کرد
 از دوجانب مشید ان آمدند و زرمی سخت کردند صحرای کرکان از خون کردن زکاتان لاله زار شد سرانجام کوی
 غلطان کردید و جنبهای حمیده چوکان بسک خون رفت از آن کردان کشت پرورد عرصه کرکان همه کرکان
 پریشان شدند شبر بودند بکشت میش شدند اغرابی و مناجان راه رود از ک در پیش گرفتند و از بیابان به آب
 شتابان بخوارزم فرستند در آن ایام حرارت هوا در انحصار اشد بود که کف آفتاب ماهی را در آب بریان کرد
 عدت هو الولا در صدف مرجان بنمود از بس سر کرده و سهر در در انحصار اشد و ناز تاخند و تجارت
 اطراف دشت پرداخته اسبان خود را اسب شترنج ساخته غافل که آبر بیل بسکن و سردار آری زن تمشیر بار
 و آبی مرد ربابی مشید انداز از کیمین باکان رخ خواهد کرد و د کبر ان عرصه پیاده فشکی را در قطع قطع مانع
 و در زرد در پیشد جبر و عبرت خواهد افتد ناکاه خبر و ملک عا که خذلان آثار خوارزم بزم در رسیده و
 اور بجان باسندم بعد از زدن رای بمرد آبی در آمدند شکر در باختر خوارزم در مشید ان رزم با خازیان
 ابران و جنگیان شکر سلطان مقابل شدند اگر چه جمال در یک و قوه جنگ نبود لایه باز قریب ایشان سرگرم جلا
 با از بجان شدند که از طرف دیگری آبی در تابی رزم آرنای میهر بکشت چهار باد شده از زکاتان پر خشم ملک جم
 تنها در زره و کان کلوزده با جنبهای افزائنده در جهای اخت از قهای تبه و اعروق بر سر مبارزان تاخستند
 و عرصه بر ایشان تنگ ساختند نام آن نام اوران بیل جنگ نمودند خازیان متفرق و در کرکان مستغرق
 قدری هلاک موجب آب و جسمی را آنش تیغ کباب نمودند از نفر از سهران و پاهیان و جوانان و بسیر
 قتل و اسیر آمدند و از بجان نبت و عارت نمایان آنچه معتمد و در بود و بردنش میور بودند و به بیولها سپرد
 و اسباب میور و اسبهای بازمین بسم و زرد بست آوردند بقیه نیز بمینیان هر که توانست جانان بر برد آبا
 سردار کمال استدار اهر مانید که دختر رشید با غیرت خواجه محمد بن خواجه مظفر سنجی را که با به عبرت نه
 جوانسنگای نمود کسی زبان بر ضا نکشود و ابا کرده و نیز ابالغف و زور و کبر و غرور کشیده و برده و از برود
 و از تابی آبی او نرسیده ملازمان سلسه سنجی ناچار بر کرد ابا کرد آمدند و سهر که شدند و قطع زدند
 و تحت نظر وقت بودند تا وقتی آن شیر زن مرد افکن که با شوی با طاعت روی در روی و باطن آشنی
 بخوی و فرستاد در خنجوی بود چاکران سلسه خود را مستعد و ممد داشته شبی اسبهای بازمین آناه
 و تجسلی نامی اشاره داده درون آلابین آبار شتر باذن آن زن مردانه بکفیرت جانانه از خوابید
 و از سرداری و نذکے بزارش نمودند سوار شده از دشت کرکان فاسخ و نسا دبا ستر اباد رسیده

در...

و سر نخش را بر بار بردند و بجاک راه بکنند و طبق خردمند و خیر و بصیر میباشند در کرد و و پا برد که براسے
 راحت نفسش کوه و لقب بابو اهو سے و عشق ورزی با هر کسی یعنی حاکم استز اباد با آبا ی بیداد و داد چاک
 روی داد و چه جانها که سب داد و چه سرا که بجاک افتاد و چه مفاسد بر آنجسته و چه خونها که ریخته و رشتنا سے
 علائق کسبو کردید فاختروانه یا الوال انصار .
 و نیز در سنه ۹۵۲ این سنجو عجب روی داد که سلطان محمد بنزاد در خدمت پدر هر پرورش شاه طهاب بوده با شاه
 با اهل و عیال و فرزندان خرد سال روانه هرات شدند زنده و خلاصه دو دمان سلاطین صفویه قطعه تربت جدید
 که رسیدند بر حسب اتفاق عده آنه خان اوزبک و لدا اسکذر خان که در مقام ترکستان مرتبه خان و تتر که سکن
 داشت نهب ایران و تاخت و تاز خراسان آمده بودند شنیدند که شاهزاده ایران با هزار و پانصد نفر از جا کران
 با جمعی خانه کوچ و عیال اولاد سلطان با خسران و اموال با پایان و نیت و تدارک شایان متوجه هرات
 خراسان است خازن سف نام روی داده که نغمه از این محنت نر و طمعه از این بهستر و نعمتی چنین حاضرند است
 اولاً اسیر کردن شاهزاده ایران عیال و طبعان بردن ترکستان مایه عار ایراسی و باعث افتخار نور است
 دیگر آنکه دست پادشاه ایران و سمران و تبران در بر سنگ ما و خانه سنگ آنهاست و هر قدر از نفوذ
 و گوهر و اموال و افعال به نهایت و شهر و ولایت که تکلیف کنیم خواهند داد با چهل هزار سوار در شب تیره
 و تار حوالی حبیث شاهزاده را انبار نموده و سحرگاه دور شاهزاده را حصار و دیوار نمودند شاه ویردی بیک
 ایستاد جلوه که امیری دلیر و صاحب شمشیر و شیر کبر بود در خدمت و ملازم رکاب دو دجرت از نهادش بر آمد
 از و تاخت این کار خیر و فاجت این نمک و عار کثیر از عسر خود بزار و سیر کرده و بچار دیوار پانصد
 که ابد استقام و حصار داشت سخن استیار کردند و عهد آنه خان و سواران و آوزبکان دور تا بدور تربت
 هزار امجا صره ساخته محصورین را در محاطه انداختند سواران قزلباش از اطراف و اکناف تیر تیر از
 او نام هندسان و سربازان و سربازان از هر صفت و از برق سرعت برده تفرودین خبر بردند شاه
 از شنیدن این خبر جا که از عربی شجه حیرت و عجزی شعله حیرت کردید داشت تا فرستادن پاه از قسطن
 تربت خراسان آنچار دیوار دیران معشوح آوزبکان شده و شاهزاده و سهرامان مغول و عیال و اطفال
 ما سوز خواهند بود ولی تا آن هزار و پانصد نفر مرید و شکر زنده اند می جنگد چون تمام کنند شاهزاده
 و دیگران اسیر شوند و این گناست تا قیام قیامت در آیند و دمان با غرت و عرت خواهد ماند قیسل بودشان
 با کمال تیر از اسیر و ذلیل بودندشان است در زنجیر و غل روی با برای با غیرت و در رای با حیرت و سران و
 سرداران با همت و حبیث نمود و فرمود بهر آنست که هر آنان در تربت و تبران با عرات و غیرت را خبر کرد
 که تا رسیدن مدد نتوانند خود داری نمایند و آرادت و صداقت صوفیگری و همت و عیانت چاکر سے
 که باعث رضایت و خوشنودی ما و فایه نمود که است این است که شاهزاده و عیال و فرزندان را تمام
 از دم تیغ تیر غیرت ریز ریز مصلحت نمایند که بدست دشمنان ترکستان و معاندان و آوزبکان فاصه
 و دو دشمنان و شکر و اسیر کردند و فرزند بسیار مکن است و لیکن آن مرید دلیر و آن خادم و سپه
 پد بوگ و کرا این حکم و خبر نتواند رسانید کیت در صورتیکه چهل هزار سوار بر کرد آنچار دیوار با حصار
 و کارزار و مواظب و بیدار باشند کسی از کم و بیش با سیر شاه ویردی بیکت در لبش راه نخواهد یافت

که خرد صوفی عادل در راه مرشد کامل از جان که نشسته نام و نمک رفته مارا حاصل کرده از کشته شدن اندیشه نموده خونی
 پنهان نموده بهر طور که تواند آنجسکم بایر رساند همه آبر این را می تصدیق کردند و سرزیر افشنگته و باز شاه فرمود اکنون
 مرد اینجا که ام پدید است که در راه من از جان بگذرد چون پای استخوان در میان آمد امر گفتند این امری است
 محالی در صورتیکه اکنون چهل هزار نفر سوار اطراف یک چار دیواری که بسیار محقر است و شش صفت است در پشت زنده زده
 و غلبه واری صسرده نموده چگونه کسی را دخول بقعه و وصول قعه کبان صورت امکان پذیرد آنگاه پادشاه و شاهزادگان
 و امیرزادگان جوان روی کرده فرمود که چند مرد در آنه و مرد بر رقیبه صافانه بخوابم که از کشته شدن از جان با تمام
 این خدمت نمایان نمی بایستد شیخ صفتی باز کی ثابت نماید و همش ابد الله بر بانه پیچیده قرار از امیرزادگان نامدا
 که فی الحقیقه هر یک کشته و تر از رستم و استعد بار بودند عرض کردند اگر چه پسند ایم که میبایم برویم و فرمان مرشد کامل
 و پادشاه عادل بر شتم باشد میرسانیم و در نوایخ نام خود بر روی و صوفیگری و شاه پرستی بکنیم و شاهان اطراف
 و سپاهیان اکناف و دلیران قاف ناقاف بخوانند و بدانند که قریبا شبیه چگونه مردانگی و جاننازها کرده اند
 الفرض با ما سر خرم را بگویم بسکت با او من با بدار سازد او بکت الفقه در این زمانه پر برکت کیموده نام
 که صد زنده بکت شاه جوان از پیش خواسته چه آنا را بوسیده پیچیده فرمان بدست خط مبارک هر یک
 از جوانان نازنین یکی سپرده تا هر یک زنده ماند و بتواند خود را بکشد رساننده دستخوار ابرسانند و بجز
 دارند امر نسبه موده تا در خزانه خاص را کوشند در اسلحه خانه خاص هر یک از حرب و آلات و ادوات که بدست
 و تواند بردارند با اسبهای چون باد و برق روی بیاد شرف نهادند شب در روز در دست و در خمشند
 زحمت شب از روز شناخته پس از جوار بر شکر جاری از ایشان بد کیران کشت چگونه از این در بای شکر
 که کشتن صف دور یکدگر طه زده اند توان کشت و بدون فله خودی انداخته شکر بر آن دادند که بیا
 قریبا شش و پنج سحر لانه بیدرکت و تماشای روز روشن با خود و جوشن شکر آب کسبیده و لیکر گاه رسیده و
 سورن انداخته و این بر زلفنا نخواست و صفید از بیم کشته و بجای شکر شاکه کمان و نقره زمان گران کب
 و سبک عنان شاید خوبی از آن میان تکی بطله کبان رساند بهین نسبه و قوی رسیدند که چهل هزار آوز یک تنبیر فله
 و تنبیر کنند کبان عزم حسزم کرده و در حرکت آمده بودند و جولان مینمودند و فله کبان از بد شاه و شکران
 و حیات و جان نوبید شده و نظر از ابداع و تراغ مشغول بودند که پیچیده سوار نامدار که هرگز روز کار بخاطر
 داشت با لفاق همیشه آب آرد سوزین در انداخته بر چهل هزار شکر جوار را فله صفا بضر بخت بر شکر شاکه در
 نهایت جرات و عاقبت قدرت و سرعت طرف فله تربت راندند سپاه آوز یک که متوجه شدند دیدند چند سوار
 قریبا شش با آجا ای سرخ دو از ده ترک مانند شله اشش میوزند و میدرند و میسرنند و سر چون برک قران
 میریزند و بجانب فله میرانند سسر راه بر آنها گرفته اند لیران مرد و شیران بزرد و شاکان منصر و فرد پر دانه
 کرده ششیر میزند و سسر میریدند و زخم من میوزند و بجان میسند پند استب نازان و زعفرانان مرد و مرکب
 می انداختند از بجان از این جبارت میوزند از این شادت منکر بودند شاه و پدیدان که بر شکر از برج
 صادر ضرب آچار دیوار و در کمال نوسیدی و باس غایت بیم و هر اسب نیرمان و نظاره مدافعه سسر گرم بود
 که چشمش بر چند سوار قریبا شش افتاده که در در بای شکر غریبی و بکت کمان و بجزای چون محشر بگریختن
 سبیل روان بجانب دروازه غلبه و آوازه در انداخته و قیامت بر پا ساخته کمان کرد که پیش نازان

و جانباران سپاه و فدوان و چاکران پادشاه است که بر سرند و فضل خداوند احد کجک و مدد میرسنند عقرب
روز کارا و زینک با کار ایزه و نار خوانند نمود و در دوازده مارا کشون منسود تا سواران پادار و رشید ان پاد
و شجاعان بجای روز کار که تالبتن کسی میل و نهار زنده دهشتان بیرون ظهر رسیدند و هشت نفر از جوانان
دل آید از جراحات سمبشیر ای تیر و تیره و نیز برای خوزیر در جنگ و سبزه جان دادند و باران نرسیدند بی
بهدن و صفا و میل و رضا کشته شدن نه قدر هر که در وقت هر جا که است تا آرادت بدل و تحت سرشته آب
و گل بنام خدمت بخت و صدافت در طریقت نخواهد بود چون آنده نفر خسته و بیروح و اکثر زمین و بیروح
بهرون هصار رسیدند و پامی شاهزاده است اند شاه و بردی از رسیدن پناه و حکم محکم پادشاه مستخر شد
دشوار بقایت صوم و زار کردید با خود بخت ای تراز غم مکت غم چیران و فزان چگونه بقیل ایشان برضا
دهم و فرزند بسند مرشد کامل هلاک کنیم اگر حکم چگونه مقرر شد کامل کنیم آن نیز کس بی به تیر بر دین فرما
غلط نآوردن منسومان غلط همیشه در بجز اندیشه چیران و کجند بنجره سلطنت ازین در پیش سرگردان بود که آیا
فردا چه عیبان کرد و در این مشته چه بر صده جهان آید و در آرزو چون مردم همچون بسزاید و از دیدگان چون
چون خون میسارید از انوی سپاه آوزیک از آمدن این سوار غلبیل و شجاعان قرناشید و دلبری و
رشادشان غلبیل و جلادشان هر کس نمی بخت و دمی توانستند خفت جان بند ایشان سپاه و مدد
و کرده بلا عدو دستان رسیده و اینها چه دل داری و آید پاداری حسرت قطعه کیان آورده اند و بجهت
خود را ساندند اند در صورتیکه چند نفر معدود میان چهل هزار لکر قطار در قطار پشت نموده صفهارا شکافتند
و بیرون مستلک شاقه هر یک از آنها مخری برپا ساخت که نه سام زبانه از این قدرت و نه رسم و ساز چنین
جرات از بیعت هر فردشان زالی زگر کجی و اربت هر مردشان سیرغ بال و پر رنجی اگر صولشان توران
در خاطر ستم و تور ظهور نمودی سپه که بر سره آبران مسبویتمودی خاک ابرایان چون بلک و شیر غران را نماند
از تیره ی بخت بلند پادشاه و العاف استنهای اله و فضل بان حسیع بکجا شانه در میان آوزیکان گفتگو
و اختلاف روی داد و بهانه بدل و بروی الواط و اجلاف بدخوی نده هر یک ننگ و عذر آهسته و از حاضر
که نشسته راه خویش در پیش گرفته از ستمی رفته و فاشه نقره و الفراع گفتند صبح از مدد فیض خان مفتوح
کسی را از اهل محاصره در تیر با صره یاوردند امری بدان مشکلی برین سهولت گذشت با پادشاه بهیله
عرضه داشته لوی غنبت بجانب هر آهه بر افراشته چون پادشاه از این واقعه غریب و ساسکه عجیب خبر
بافت بجات سکر بجای آورده صدقات و تهرات زیاد میدول دانستند از آن هیچجه جوان رشید که
بخت نقرشان مستبل شده بودند و نفر دیگرشان را بجز این و سرور ایشان چوره داؤت و درشان
بخلع فاخره پوشید تا جای مرصع مخصوص و کمر شمشیر مرصع شکل برگردان بسند استلال و جلال خاص و
امینار خاص اشخاص داده و در ایش و کسان اشخاص منیل را میان ناس بوزت و شرف اختصاص داده و آوا
و با نیاز ساخت نبره اخذ و کبر پس از آنکه همیل میرزای ساکن با باک از نعت تخریبت و
و سلطان محمد میرزا پسرش طهارت که شاه خدا بنده اش نیامدند از مجلس ولایت فارس سلطنت خوانند
در افراشته نش بر خلاف شاه همیل که تهنی نداشت و خست و لذت و قنوت و شادوت داشت
دست نماند ک دعاه گرم و اسراف بدینار و درم بکش و دهنده و خانه مبارک که عمو از خند و گوا

بودی در همان ابتدای جلوس کرمت مانوس بر می ساخته و خاله و پدراخته شد هر کس دعوی حق ملازمت تصور و
مناومت و سبقت خدمت کردی و آنج من حرمین زرار خزینه سلطان بردی و دآن استخار بر وفقه جهان قائم
امرای دمت این حقوق بدولت را خوانند و ناخواسته صلوات و انعام و جوایز از خسر این مقبول و بمذول کشتی بر بر
یکت عهد و قدویان با بد و جسد بی جواهر و پول موصول و معمول شدی یکباره قزلباش کشتی را بکام و نگه دولت
بنام خود دیدند و بجود سری سر بر آوردند و بر پایه جوته و باوه کوسه و باوه پونه علو کردند تا ندای سدیر سنوگینه
و کند تا مین ثنور گشته کشت و با طرف ممالک محروسه و در اکناف معاند مخصوصه آواز رفت که امرای ایران و
اعلم قزلباشان در فکر استیلاب و استکلاشه و سبوجه قوامت راسعی و دوام دولت راراعی نیستند و از نظام
امور سلطنت و لزوم ملک فاضل و بجود شافل و برجت مایل اند لهذا سلاطین اطراف و اساطین اکناف باقر اص
صنوبه تصور و تخمین و در این ضمن یقین کردند که شاه اسمعیل ثانی دهه از اید و دمان بر آورده و البت بر اصدی نگرده و
شاهزاده صفی البصر و شاهی خفیف الاثر بهت کردند و صحت وقت را تحت بر آورده اند و ملک ابراز آتشند
و خوزند و در مراتع خود را میچسند و چرند تخت از طرف شرق سلاطین ترکان و دزدان اوزبکان قصد خراسان
و اندام ایران کردند و همایون خبیله یعنی رودبان هوای اوزبکجان و میل سیروان کردند زمانه درفشها باز کرد
بورزم و خوزیری آغاز کرد و کرگرم شد کار ششبریز زهر سو بر آمد یکی رستم جلال خان اوزبک بعد از فوت
ابو کشتیخ خان برادرش از سلاطین خوارزم و اورکنج بوزور سپاه و اسلحه کج بیزمت و رنج اسپه باز و خصائص با
شرح قوزات و توضیح احوالات ابراز آتشند و بجبال خود جدا این سامان خواب دیده و کجالات پریشان و صنف
سپاه ایران بخت بر خراسان راهل آسان شمرده از طوایف ترکان هزار اب آگاه و جوه و خانقاه و اقال
و کرکایج و شرس و از کجه قوزات و منبت و قلع سپاهی ساخته کارزار و ستند بکار فرا هم کرده روس
بوی مرد و آبیورد آورده بختکشان غارت کنان در صوف خراسان بشهد مقدس رضوی رسید چون امرای خراسان
از وی هر اسان بودند بچک باوی متابل و خیال معاف نمودند اطراف مشهد را غارت کرده بجانب جام و باقر
و بجاروب نراج پاک رفته که از راه شرس بطرف خوارزم معاودت کند مرتضی قزلباشان بر ناک حاکم مشهد که امیر
بود سفاک و دلیری با پاک و از شجاعان اهل در ششبدان کمال با وجود قلت اعوان انصار و عدم حضور و سامان لشکر
بر اردانت که جلال راطع مال است و ملک ستان یافته بشارت و نراج با داده این پیر این را از بدش و
لقمه را از دهنش بیرون باید کشید و یا شریک سر بجه مردان مردیبا چشمید مقرر و صول لشکر و امرای اطراف سپاه
قرار اکناف مانده با مدهدی از جو که آماده داشت از شهر مشهد بیرون آمده همه جدره سپهزار سوار دلیر و کبیر
کردش کرده اند جان جلال خان از رسیدن آبران ایران و کردان فراسان خبر یافت خان مرجهت بر نافت
زمره از آتایگان و پیر مردان جوشان که رزم قزلباشان دیده بودند و شد ضرب دشمنان چیده و جلالت
و جلالت اقوام دلیر شنیده و گفتند با چون بهت عاریه بوده و باروی مضار بگنوده غارت و تب و آسیر
نموده ایم صحت در است مغالبه و مغالطه ما میم و امرای خود بسدای خود بر ساینم باز کردیم و مجادله را سازدیم
مبا و اسباب مذمت و ابواب طالت از شود جلال از فرط کبر و جلال عشنا بدین احوال کرده استند
قال و عاقر عدال شد از آنطرف سردار پرناک و امیر با پاک چون شیران چالاک در رسید آن سردار
عیل با انوار قیل که قابل انصاف نبود دم در کشید

اندیشه کرده سپهرمان و جان بازار از فویدل سینودی چو سالار شایسته شد جنگ ترمه سپاه از دلاوری
غزوی طبل و نای بر سپهر بند کرایدن و توستان هر صرصرک خاره رک کلام خابدن گرفته پیکار سواران حسرتار چون
کو اکب سنبار بر بود و نار آوزیک و ترکمان حله برده آتفه آوز تا شام دو سپاه کینه خواه خون هم میبخشند و رشتی هم
میگسبت شایهنگام از هم جدا شده لحنی از کوشش میار میدند این طرف که بر دو طرف طالب فرار شده جلال با طلال از پنا
ند در حال قربان شیده در فکر و خیال متجرب و سخت بود و از توقف مذمت و از آمدن و تیغ شایدن کراست داشت و قربان
جان بر ناک ایستاده صلاح و در جنگ و تا فردا در کشت بست دومی در کمال توکل همه را اول میداد که بجز رو کرد اندین
بشت کردن تا کبریا ن و سهر میبود چرا که سه هزار نفر جنگ سی هزار نفر هم یک اسیر یک کشت میبود یک کشته نام
که صد زنده بکشت چون روز دیگر شده ده لشکر بر اسیان سوار و میدان بجای رفت کارزار بر کشیدند و بتوز فعال رفت
و هر کس مقابل مبارزی شتافت هنگام بجان ماده جنگ که صورت میدان از خون کشکان رنگارنگ شده بود که جلال خان
سردار آوزیک با است پک استاجلو و چهار و مقابل هم ناچار واقع شدند و لباس شجاع سینه را اشغال نموده
بر سپهوی جلال که استند در کاب سپهوی مال خنده از قوت را کب مرکب جلال ناب زینت بدال سنا و رده
از طغنه روح راج سوز است پک از کوه زمین بروی زمین در غلبه قربان شان دلیبر شیران کور کبر دستند که خان
خوارزم از توسن رزم دافاده از مردان پلین طایفه پکن ایران چون شیر زبان بر سر او هجوم بردند و زنده از جنگ
است پک بیرون بردند و بخنور خان سردار پرناک آوردند و فوراً ازین سهرش جدا کردند بقیه عسکر ترکمان و لشکر
آوزیکان در کت را بجای صل و جنگ را بس مشکل دیده آنچه برده و اسیر و جنای کبیر داشتند و آنکه استند که راه خوارزم کبیر
و جان بدر برد سردار پرناک با اسیر غنیمت و نهایت شوکت بشد غنیمت کرده سر جلال قنیل را با اقرمه و زیل و بجا
به بدیل کسبل کرده آله با هشام استتلا نام و پنداری کامل در تضفات حاصل کرد

و کبر در اول سلطت و جابانای و پادشاهی و سهر از آن شاه عباس کلک کرایس عباده خان ولد اسکندر خان
آوزیک با سپاهی سواره و افواج چون برای مواج و سهران و سرداران همه جلیان پر پیکار و دیوان آدم خوار
بر کبران و کبیران تار و تور با رکاب و آفا رخصه تنجیر هرات نمودند و طغلی خان که سابق ملک کی شاه و امیر آقا
ده گاه داشت و حکمران هرات بود از عدم استنداد بجا صره ن در داد و محصور شد شاه عباس که شهر باری بود
فردان و سنجو ار جا کران بزم بورش خراسان امداد طغلی خان عسکر بزم کرده و بر شد طغلیان سپه
و صدر اعظم شربار ناکه اکیه بفرستادن اهل رزم فرمود چون مسانه دو غایب و الا شان قاق نبود و قاق بود
دفع سپه امداد و ناک و کک میفرستاد و از ماطله و سا بد کار از کار گذشت سانه غالب و مجاهد
مطلوب کشت بر شهر مستول شدند و طغلی خان را بدست آورده کشته و حکم تقبل قربان شیده رفت چندین هزار
نفس کشتن رفت و طغلی کبیر جسی غنی و غیر شادت با قدر زمان و سببیا ن شایلو اسیر کشت و کسان و
جوانان شان قتل شد بسیار و استه ارا تمام باور آراء النهر فرستادند و با خانه ناکه باور دادند و چون بر
انش زنده بعد از انعام غلم و تعدی و انواع جور و تعدی حاکم که استند لوای تنجیر شید بر افراستند و شورا
مصور ساختند و با بنداش پرده استند اطراف و جوانب ارض اسیان با چال هم سوزان و باو جاس
اکنافش منهدم و بر استند چون غرم مبارک سلطان عظیم استان کوشند شان کردید بدتا بود که کشت
و تاز بودند و در سالیان مشکوه اسباب عسکر هم فوری زود بود و بجلی تضفات را رفته بودند بجانب

مرو و سرخس روانه شدند و از هرات تا خوربان بفرس او نزدیک افتادند و فراریان هرات سواره و پیاده دل بر پیش
 وطن داده باورد و مسدود خود را بتراق برسانیدند و تقاضای قتل و غارت هراتیان خاصه علیخان که بعضی هراتیان
 ملک پاسبان رسید از خلیل و مسامحه مرشد قلیخان زیاده آرزو کرده چند آنکه بوصف و بیان نیاید به انبند در کار
 سفر ملاحظه کرد که هرات از دست و نیز از دست رفت و چون علیخان سرکاری و چاکر عالیجناباری بشهادت رسید
 و بلاد خراب و یکباره سراب گردید باری بعد از این قتل مرشد قلیخان را بسوی هرات از خانه بدین عرض رسید ان
 کردید که کوسس آنرا و لا غیر میبرد و در امور ات و دفع اتفاقات رضای خاطر شاه را چندان متصور نبود داشت و کوسس
 کبر و تجربری افزاشت و خود را در نهایت جاه و جلال و کمال استعلا می پنداشت تا خاطر مبارک شاه از آنجا سطل
 بو الفضول رنجیده و ملول گشت ناشی بامر سلطان ملک رکاب در بستر خواب و بر آب تنجهای پر آب به توان دنا
 کردند جمعی بر سرش ریخته مرشد چنانش از هم گتوبه پاره پاره و از جهان آواره اش ساختند و سر پر کبر و نخوت که کوسس
 همبستری با کوزاوه و ختری از نبات گمرات و اظهر مطهرات و مخدرات بسند سلطت صفوی داشتند چون
 انکاشته بعد و م شاه انداختند در این اوقات باز خبر مرجهت لنگر او نزدیک نجات و ناز فرآسان بعضی سلطان
 رسید بیزم زدم آن فرقه مجبور شدند در حرکت آمدند و خوانین باوراء النهر با همیت زیاده از آن خود و پنج و شش
 و جنگینه و سینه و قاریاب و هزاره و قباچ با حاکم هرات روانه شدند فرآسان شدند و قباچ مجبور حاصل صحرای سبز بود
 این خود نامند و در روی نجراسان نموده دست از قهای کبک بر سر رسید بعد المومنان از سایر سرداران
 جنورتر و جوان شتر و تری بود با دست از لنگر سرعت نموده زود تر رسید و دور شهر مشدرا می مسره نمود و حاکم مشد
 امت خان استاجلو پاسبان شهر را جمع نموده بمحافظت شهر پرداختند شاه بوی رسیده مرخص گردید و روز بروز
 مرض شدت کرده فو نه حرکت مانده و با در شکر افتاده نامی متفرق شدند و بیاری هم حاکم گشتند و متدنه پیش
 پاه شاه هم در همین بطام بود و باراجیف متفرق گردیدند و حسیبهای غیر محقق با طرف فرآسان منتشر شد قزلباشیه
 مشد هم با بوس و هراسان گردیده او نزدیکه دیر شدند محصورین چهار ماه خود اری و پاداری کرده اعانی و جای
 ندیدند و محظوظ غلام شدت یافت که از ندیدن آنان مردمان بدان راضی شدند شهر را محافظت توانستند کرد
 و از برج و باره اش برخوردار شدند و به آرک برآمده شهر را ترک کردند و در آرک هم برکن شات و راه نجات ندانند
 و با سببمان راضی شده امان بنافتند روزی که روز قزلباشیه شب و برکن عمرشان سببهای تعب زبیده بود
 او نزدیکه از اطراف زور آورده بر برج عروج کردند چون جای آسائنه و قضای ناکهانی از فراز حصار و باره
 بجازه نازل شدند و مطابق از خورد و بزرگ جوان و پیر و قبی و قباچ و چار بدون حصار مطهر روان شدند او یکج
 هجوم آورده دست بقل و غارت گنودند بو خود اشش جنگ و تیر و تفکت بنیاد قزلباشیه با و داوند و رعایت
 حرمت حرم نگاهند داشتند و با پیر و ششیر بر سر جوان و پیر تا قند و بزرگان و خور دان را چون برکن در خان
 بر خاک هلاک انداختند و در محن مبارک قزلباش سینه را اسیر کرده نیر و ششیر بجان میجویدند تا بجلی سسران
 مردان را همه از دم تیغ گذرانند و عورت و توان و مسجبارا ببرد که و اسیری بردند چون از شهر
 خارج شدند در محن مبارک بغارت ضریح و مرقد حضرت و قادیل زین و سببین و مرصع و سایر جواهرات
 و غیره برداشتند و در عزرا که انبار از صدق و ظرف تیرند اوندی و هر چیزی بشیزی فروختند کتب
 نفیسه حکا و مرقات مجیه فضلا و قطعات نقاشان اسناد را یکیکه بگردید که کردنی و جوال کاسه انداختند

پس از خبر ظلم و تعدی و قتل جنس را به اژدها و ساکنین و اوقات اطراف زر با هم اما از طلبند و سبب چکان بودند
 و باقیه میخواندند و راج رو مستند نمودند و باقیه من غضب آید چون از کار توس برداشتند بر سر من باقیه و سبب میخواندند و در وقت
 و هر روزه معاصره و مضاربه و سبب نبود و گاهی مغلوب و مغلوب میشدند آخر ششم پوشیده باورانه التز و اذنه که مال
 و گیر آمد و گذر چو اقبال و تقصیر رفته تا اگرگ شود چنانکه شاه عباس را در طهران محال که کردند بودی نمی دید باقیه
 الهی و تقدیر نامشناهی بود تا وقت زنده رخص مرض شده بر و بنا فرایند و حال سفر فراسان میفرمودند و حاجی محمد خان
 که حاکم خوارزم همیشه از جا کران و در نکار ان بود استند ما نمود که بچی از امر و سپاهی از قزلباش با نمد و فرشته
 با موافقت و مراغت یکدیگر تدریه جدا شده خان او زینک کرده بقدر مقدور با طحنت او را از عرضه فراسان
 در نوردند مخصوصا سفارش فرموده دستور العمل رفت که با پادشاه مقابل شدن رسم و آیین ادب بنت خان از
 پیچیده و کبیر ف رفته اطلاع و به چون خبر حاجی محمد خان خوارزمی و سپاه قزلباش کوشش جدا شده خان رسیده
 عبد المؤمن خان با سپاه طهارستان یعنی پنج و بیست و چهار هزار نفر و آن خود و سترخان و قزلباش بجز آن
 رسیده آمدن جدا شده خوارزم با سپاه با پادشاه آورد التز بر خوارزم شهرت دادند با محمد خان خواندی بطرف خوارزم رفت
 و عبد المؤمن خان خودش بجز آن پانصد نفر رسیده و خبر رفتن قزلباش را شنیده فوری حلیم شکرده گفت بر
 این بیایند آمده که در حد و دست بود و بلوک مکن داشتند آمده بعد از اقبل رسانیده و بمحاصره شدند اسفرا این ناخت و
 چهار ماه محاصره و زود خورد و بردن درون طول کشیده و فریب چهار هزار نفر از زینک در پور شای غلبه برور
 کشته و در حد قها انباشته شده بودند شاه عباس خوارزم را و شاهزادگان ایران در دست المغان نداشتند
 نعلی شایسته نداشتند و آنرا اغلب در آقا سلطنت در بلاد ما بهم زود خورد داشتند تا و فیکه نعلی داده فراغتی یافت
 و غم سفر کرد کار گذشته بود و ظهور گرفته بودند و پس از پنج سیم ابقا بر اصدی نموده کوچک و بزرگ خورد
 و سترک و تاجیک و ترک را قتل نموده بودند باز شاه با صفتان مرجهت کردنی بجمله که از دشمنان و سترک
 آسوده شده پیش فراسان فرستاد تا که نگرانی بد کرد و از آنرا بد جدا شده خان خبر حرکت اردوی شایسته
 بطرف قزلباش آمده و کشید که شاه در سلطام است وی لا بد مستعد زرم شده و بیکار غرم خرم کرده در این بین نوشته
 شاه ایران نوشته بود رسید از آن نوشته به قانون معلوم شد که پادشاه از ابا مسلح است با جنگ ما بر دور اما دم
 و تن برضای صفت داده اگر صفا که رضایید خراسان را با و اگذارید بپراق روید و اگر صفا نمید و بقضایان و سید و
 قدم پیش سید جواب شایسته نگاشتند که الحمد لله بفضل الله موثق و بلف نامهای موفقیتم اگر از خراسان دست
 می کشید و میر وید بر صفا که ایم و الا جنگ را آماده بشید که از عراق همین اشتیاق رو بجز آن و جنگ جدا شده
 حاضریم تا چه از زنده غیب بروز کند بعد از رسیدن جواب پادشاهی از دست بور روی تمام بر کاشته بعد که معلوم
 در جام هم نوشنش رام نشده با کام تیغ کبیر سلج با بیان ششیر از میان کشاده جدا شده خان سینه مجامره تا بور
 مشغول گردید بوطه نقت و بار و طه و آب و سیر و کبیر شهر دبه و برج و بار و در افروختند و در غل شهر
 شدند در و سس محمد خان حاکم که در سیدی بود مشهور با جمعی از دلیران و شجاعان به ششیرهای بران خود را با وجود
 کوه چون کرک و باران با و زینکان رسانیده بهم ریخته تا دباله ایشان کشته و مانده شد سکن در درختهای برج
 ایستاده بیراندازی و اشتبازی پرداختند و کبر اصدی جرات کرده قدرت نمودند در حصار که اردو و آن
 که داخل شده بودند راه فراری نداشتند و تمامی دست قزلباشان اسیر و قتل شدند و هم در آتش برج

خوابنده را نمیر کردند و مسدود ساختند آوز بجان بر مردانگی های درویش محمد خان آوزینا کردند و از ثبات قدم
قرنبا شید جیرت نامی نمودند و عبرت نامیکر قند و علم امان بر پا کرده بنای مصاحبه گذاشته اسرار از طرفین آزاد نمود
شرط مصاحبه بنام رسید القعه فریبهای ایشان زیاده از آنست که بشرح در آید عرصه ممالک فراسازاگر زانجا بفر
قل و اسیر نمودند و بنام و تاراج کردند و تا شاه عباس روسی آن درزان طراشید نمود ایشان فراسب کردند باز
که بیدار افاغله میدیدند میدان داری میکردند عاقبت آه این مظلومان اثر کرده تیر و عایشان بهدف دراز
رسیده در تنی که از قتل و غارت بلاد خراسان مرحت کرده بلاد خود تلخ و تبار امیثند بدست چند نفر از کسان خودش
پاره پاره و از خائسان آواره شده و لشکرش سردر بیابان نهاده متفرق شدند در واقع دوست و دشمن آسوده و فارغ
شدند عبدالمؤمن خازان بی سر در راه گذر با نشتند بدین تفصیل که . . . عبدالمؤمن خان پدر و سلطان کل شرکتان
و عبدالمؤمن خان پسر در کشش و جوان بود رشید و غور و با پروا و محسور و در چندان تیر با طاعت پر بود و خود
و با شور و شکر پس از چندین بار قتل و غارت بیچاره و بجای سرحدات ایران تطاول و چپاول خراسان خود
گرفت تا و فیکت و آبورد و باغجاد و سایر مجال موردی نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بن دین محمد خان
کرد اما س سلطنت و جلال بفرود و دست تقدی با طراف بکشود و میت سوار خانه خود جمع کرد و متوقع بود اسم
برسم سلطنت بآورد و رسم با پسر باشد عبدالمؤمن خان راضی نمیشد تا فرتزه صراحت بیدر گفت اگر برات را بمن نگذار
نمید و قدرت خواهیم گرفت پدر از عبدالمؤمن خان برنجیده و با امر کرد که با اذن من با و امر و نواسه او اطاعت
کنند با بجله در عتبه عبدالمؤمن خان که در بخارا مقرداشت بر و بشکار آمد حکمران هرات بخدمت رسید و بخلیف
بر قن هرات کرد مقارن انجال عبدالمؤمن خان بنسبه از بلخ زید با سه هزار مرد دهر آمد و باید بر سر راه شدند عبدالمؤمن
از پدر در خواست کرد که از هرات بیخ بهمانا تیر و دیر و عده کرد تیر فرستند شده بلخ مراجعت کرده همیشه کار خود
پرداخت بعد از رفتن و سه امر اصلاح نمیدند خان بزرگ جد آتیه خان سبلخ زود از انجا بخارا مرحت نمود
وی پس از بیس در انتظار رسیدن کرد که پدر به حاجت حاکم هرات بود بکلان شده بهانه نشد هرات آمد و کولکاش
حاکم را با استقبال خواند وی بلا خطه مال اندیشه زفت و در روز ما بر بست و بجهار شست و جمله های عبدالمؤمن
سودی و عاصی بخشید تا چار بلخ بازگشت حاکم واقعه را بخان بزرگ عرضه کرد و مورد بخشین کردید و از دادن بر
بیرا که به حاجت شدید شده و آوده خلاف روز بروز غلیظ و جانور شد باز وقتی خان کلان بشکار بجو اسل و توشی
مرکت نمود تیر هم بهانه بلاد بخشان بجزار تقریر داشته بصدقوشی در حرکت آمد عبدالمؤمن خان خبر کردند سر اسیر
سوار شده بخارا حرکت تیر وقتی رسید که حرف رازنده دید او هم بساط رازنده اسباب در چیده را بر چیده از
پدر انجار نمود و پذیر رسید دنبال کرده بخارا رسید در راه را نیز بستند و خود را خسته دید کس فرساده اظهار
خدمت پدر کرده او تیر ایش نداده و لشکر با نیز از اطراف بخارا خواند وی بیخ آمد خان بزرگ پس از جهار
پناه از بخارا بیرون آمد و قصد بلخ کرد تیر بزرگ کنار آب مستعد کارزار و آماده بکار و حاضر مقابل و مقابل
مصلحان بمیان افتاده هر یک را بمقر خود مرحت دادند سر کردگان مشتراق فرصت کرده خود را سپاه خان
کلان زدند و جمعی را کشتند و متفرق ساختند ولی بخان دست نیاقتد فتوری تمام در شوکت خان روی داد
از شدت غیرت بیمار شد اما او مسالک سودی تجید و کسی بیبودی نمید امر انا چار عبدالمؤمن خان را خبر کردند
وی قصد سر قند نمود عبدالمؤمن خان دست کرد و کولکاش هرات رود امر بخشش کردند و از رفتن بخش شدند

و بجایت جده المومن خان مردند و خان کلان نسبه بر د حاکم بهرات و بشارت مرگ پدر یکبار رسید که کلهش را گردن زده بود
 سمرقند ایغار نمود و حاکمی بهرات فرساده و در سمرقند بر مسند خان نشست و حکمران کل ماوراءالنهر گردید و امیر زادگان
 و قشبا از اقبل آورد و مظفر و منصور بنجار آمدند و غیر از پیر محمد نامی تر با که در ویشش عشق که او را قابل مهربانی می
 و دیگر صغیر و کبیر و امیر و قهر سلیدر رکبت و بالگری قصد فراسان نمود بل غزم ویرانست ایران کرد سری بیخ
 سرکشی برفت آیران که از وی خائف و متوهم بودند و ناچار با او بسرای میگردند و استند که چون تیغ رسیده غیر
 ایشان نیز بیخ رسد در دوش همگان همه استان گشته چو زور گرم بود شب راه می نمودند و یک نیز پرتاب سپاه
 با وی فایده بود و خود با چند نفر از محسبان محبت کنان قطع راه میکردند بهادران معاهد در شکی که روز خان
 با غیر نیز رسید چند می پیشتر رفه در پناه دیوار حسرابه گامنازده کردند و مستطرد و مترصد بودند سپاهیان پیشرو خان
 در رسیده که نشند جده المومن خان باقی چند از خواص بر دشمنان مشاعل و فانوس راه میبرد چون شکست
 بر نیز رسید بر دلاوران قضای ناکمان جستن کرد و بر سینه او نشن نمود بچرم کوزمان بر آورد و شست
 خان از دل سپرخ چاچی محبت سنون کرده چپ را زخم کرده است خان از غم چرخ چاچی بخوابست
 چو سو فار آمد بهنای کوشش فلک آزان دشمنان داو بوس چو بوسید بچان سرکشتان گذر کرد
 از مرده پشت خان اجل کونامی نموده دست بسینه شاهی خورد چه اگر خطاشدی خطا بودی خان با روح چون
 بکت سخت کوه از کوه زمین بر و تنی زمین افتاده شعل داران شعلها افکندند و بدر رفتند هم آمان نیز که بختند
 و چون رشته خام از هم گسختند و بهادران جلاک بر سرش ناخنه سر آزن و تن از سرش به اساطند سر بر آرد
 هانتب بنجار شدند و تن خان بیله جان در میانان بماند پیشینان را کان بود که خان از پس است و پسینان
 چون بدان مکان رسیدند تنی با سراقاده دیدند حیرت کردند که باز خان در میانان که آبیان نموده و چرا گشته است
 و چون هشتمی فرود آمد از لباس هیات غار از لباس جبات عاری دیده همه عانش سپند بند
 و بطول اهل پادشاهی کشش پس خدیند شکر بهم بر آمد و بر یک از راهی بسنج و بنجار او سمرقند بار گشتند پس از
 کنگوهای بسیاری بنجان پیر محمد خان کوناری که حسنه او از دم تیغ آن سفاک باغی طاعنی بله فغانه بود
 متفق و همه استان شدند از اطرف حضرت پادشاه فلک فرگاه سلطان اسمان که پادشاه عباس حرکت کرده
 بیظام آمدند و شکر نیمه جاد در چمن بیظام جمع شدند بر سپاه فارین کرمان که از راه نزد بخند اسان آمد سی سپه
 شکر فرار حاضر شد و اخبار ماوراءالنهر هر روز میر رسید بطریق مسطور که قهر جایی در شست و کوهش منقول
 کشت و فغانه خاند بر همه گفت و خانان به بگرفت و با جلال و استقلال بنجار اسان آمد و امرای شاه نیز از
 اجار حشت و شوکتش خالص از و شست بودند و در جروش را از این پورش منع میکردند و شاه را از امت
 بند و تنف از عهد القالی بنحان بست بشان بود و حاجی محمد فارزا با اسباب حشت و پاه و نقوت بنحان
 و شتاده همه با کیرل منافقند که خان سردار اردوی شاهی چون شکر ف دریای ژرف کوه و صحرای
 پر کرده می رفتند در این اثنا تاجان خبر فضل خان ناله رسید چو شاه ببارتد و بوبدن فرگاه حضرت بر رفتند
 از این مشنوح سرت و سرور روی داده و ببارت مشرف شده آن مرقد مظفر را از اسباب و زبور
 که سلاطین بر سبیل ندرات بدان استان ملک پسبان فرساده بودند عاری دید که جماعت او ز کجای بود
 تاراج کرده بودند و ارباب ساویل بیرون قنابل فتوس داده و ظروف و اوانه و سیم و زری کده

مرو

نجم شریف بوده اسراف و بدعت خوانده و از زیاده برده اند ضعی را بحکام داده برمی را خود خورده اند و علمای کلان و بزرگان
 زوت اهل شهر را نیز خست فرموده مال آنها را بهم بنام ابن اسبیل و ایتام کرده اند القصد حکومت اشهر و بران و سرپرستی
 این جمع پش از ابد عثمان حکمی سپرده رخت بدر برنده چهار باغ تشریف برده یعنی نزد دین اوزبک که بجنگ آمده بود
 بحضور آوردند قمن شد که دین محمد خان صاحب اخبار برات شده با بیت هزار کس قصد تخریب خراسان دارد شاه عباس
 بقویت دین محمدی فرادخان را بمغایب دین محمد خان فرستاده خود پس از سه روز راه برات پیش گرفت جنگ غده کار
 ما یعیل و تا خبر دانسته تدمیری فرموده امر شد که فرادخان کنترل عقب مرجهت نماید که دین محمد خان لبر شده
 گمان بین فرار قزلباشی کرده از شهر و حصار برآید و از شکست بجا آورد آید تا غارتان برایشان تا نزد و کارش بوجه
 احسن سازند چون خبر آمدن سردار دین محمد خان رسید و کنترل و ایلشش قزلباشی شینه و شهرت دادند که
 که خبر جوش از عا کرده رسیده شاه و سپاه بر کرد و دین محمد خان دلیر شده تعاقب قزلباشی را عزم کرد و تا
 نیز دنبال فرساده خان بجا فرسخی برات رسید و در رباط بریان محاربه اهرسب از آماده شد دین محمد خان نیز
 جنگه قال و سبتر از برات آمده و صف آرا کرده هزار سوار حیرت از زنده بجه با خود نگاه داشته که اگر سپاه
 اوزبک هزیت رود باز رود از سوی حیدرآباد و شاه عباس فرادخان برادرش را با پنجاه نفر سپه مخفی از پیش
 فرستاده خود با امر او فرجهت در قول ماندند در آن روز که ششم محرم بود هوا بغایت گرم و عطش بسیار میان
 مسو و حرارت آفتاب نهایت رسیده زمین چون این تفته و هوا چون کوره ناکه زبانه از نشیخت و دنیا
 از عرق تر جوشناتن می که جوشی و متفرقا می جوشتی و خورشید بر فراز سران می تافت کرد و عیار راه
 نفس بسته زمین زیر پا اسیان جسته و تیران ابران اوزبکان رکان بزم اندر آمدند اوزبکان پای پیش نهاد
 و د تیران دست نیز اندازی کشند و نه اند شد نیز پیام آمال را میفرشند و سلامت در چکال اهل اسیر و حیر
 کشت تیره های دراز کوشش سرکشان را گشتن گرفت و حاشا از نیامها برآمد دستند قزلباشی برداشته
 از اوزبک حله برده پیر شدند و اگر ده را بر سپردند و دلیر شدند ایشان دیگرهای در بک و دست جنگ در
 مذبه روی برکاشند سواران اطراف فرادخان حرکت کردند و بکشتن و کشتن و سر آوردن برداشند
 سردار اوزبک با دست از سواران غاشش بر چرخان فریبند زور آوردند و ایشان را منفرق ساختند چون
 سردار ایشان علم مذاشت مکاشفند از او هم در گذشتند چنان طعمه قزلباشی عقب نشست که بقول
 چاکو (جای اسب زد و پیچ آن بود که جمیع اطراف پادشاه منزل و منلاشی کرد و فرادخان سینه در حله
 سبتر ز خد ارتشد و ز سپاه از گناره کشیدن سردار ز خد از کجیت شاه و پید دست سپاه و لنگر اوزبکان اسیردا
 شکست بافته فرار کردند دست و دیگر سپاه طرفین شاه را امر جنگ فرمود همه تازه نفس و در کهای خوی چون برای
 شکاری بر سر اوزبکان شکاری حله بردند قزلباشی و اوزبک مخلوط شده در هم رنج و دست و حیر و
 کربان و حیر شد کرد و عیار راه نظاره برست و پیش جدار با بر اندام می شست و من محبت سناک است
 بچون قتلان چون شاخ غنم میبود و سبتر جان تعداد کشتگان میفرود بس حربه با سنگند و کرب باخته
 در روح از ابدان سارفت جسته زمین لاله زار و موامرک بار و آفتاب تیره و نار کردید غار تا کوزه لعل چشم
 و با جوت رنانه گرفت و خاکها رنگ کناری و لوان مر جانی پذیرفت مجله سپاه اوزبک بجای دلیرانه و حوا
 بنا دارند کردند و بی بسیاری قتل و اسیر شدند خون قتلان خراسان و آه و سیران و جان شهر رسید

و از عجب شدت خشمی کردند و نه میت با خشی بر زد ولی دین محمد خان پریشان نگذازد بیک دیده بان هزار سواری گداشته
 در آن انقلاب وقت را عینت داشت از میان نیز یکبار روشت و سردار که در یک نقطه چون پرکار ایستاده بود
 تا تحت شاه برق برق کلاه خود داشت از دیده داشتند که حرفت فرصت یافته و بدستبرد شاقه با وجود
 که اطرافشان دلت سبب تقریر می نمودند با قله اعوان از کثرت اعدا یافتند بسیده بواران رکاب که همه مریدان
 بودند سبب جنگ داده بدون درنگ چون شیر و پلنگ حمله بردند هر یک یکی را بجاک انداختند عرق در پای مجاز
 و مضارب شدند و گرد و غبار کردند و کرای زخمی سپید و بن محمد خان بادی رسیده توقف توانست کرد و بد
 که طاقت از سرش مینماید و سر بر نه سر بر میان نهاد و از یکی کلاه خود بر سر خان گذاشته چون باد بر می رفتند
 سرداری شاه عرضه کردند و او را شناخته سانه بر پهلوش زده نیز کلاش مینماید اینک کلاش
 از یک گشت باقیه چنان رفتند که زیاد از بیست نفر با سرداران در بر نماز در حواله موضع چهل چتران
 ان بسیاری از قیب و آمان سحر و سامان زنده برادرش او را با کرده بجانب مجاز حرکت داد و در راه بقایا
 سرش را بریده کوی سم نوسن شاه آوردند و سرشان و متردان با کلاه و یکباره شرف خاکبوسی بقدم موب
 پادشاه افتادند شاه پس از سیاست بعضی خاندان با فتح و نصرت نمایان نمازندان مراجعت فرمود
 در اوایل دولت سلطان سمرقند که بعد المجدید پسند وزارت نشست و لقب نجیب الملک گردید وی در زبیر امور وزارت
 و معرفت ابواب کفایت یافته و نظیر بود در ایام دولت وزارت او فخر الملک بن نظام الملک از عراق کج
 سلطان شتافته بوسیله انواع خدمات پسندیده فاطمه والده سلطان و امیر ارغوش را اایل بخود نموده ایشان
 نجیب الملک را نزد سلطان متمم کرد و پسندید پس از مصداقه وی تحسین خدمت بهرام شاه رفت و آنجا قوت
 و فخر الملک بن نظام الملک وی پس از چندی بزخم کار دفا ائیان از این جهان برفت کبرش صدرالدین محمد
 قائم مقام گشت و او صفت سخوت و کبر شارب خود ساخته در هنگامیکه سلطان بتخرعین بود وی در منصب امیر
 و جوایزات کران بهای خزان ال سبکیکن دلیری و جرات نموده سلطان نقیض فرماذاد شهاب الاسلام
 طوسه که از جمله وزایان خواجه نظام الملک و در اوایل حال تحصیل علوم مشغول بود سلطان سبجود را از مدرس
 بیرون آورده متعهد امر وزارت گردانید وی با وجود نظام در سلطه علماء در وقت اشتغال به انجام امور ملک
 و مال بخارنیدار بکاخ دماغ جلس داده در مجلس سلطان شرب شراب رخسار بنامه نمود و در آنسال که سلطان
 در عراق عجم از عالم فوت و شرف الدین ابوظاهر بن حسن الفقیه طبع بوجه الملک شایسته می شود مقرب
 پس از فوت صدرالدین محمد به ماه فاصله روی بجهان با و دانه نهاد صاحب جامع انوار رخ نوید که مرقد
 شرف الدین در جوار روضه علییه ضویه واقع است و در نواحی مشهد قریه وقف مقبره اوست تقاریک
 محمد بن سلیمان الکاشغری در اوایل در بلاد کرکستان تجارت اشتغال داشت پس نزدیکی از خانان راه یافته
 علم وزارت برافروشت پس از چندی از عدم قابلیت موزه شد و بر و شایسته جهان رفقه در سلطه ملازمان شکر
 انتظام یافت و بجهت دانشت نقد ترسکه بر نوالغات سلطان بروجات احوالش یافت و محمد بن سلیمان
 سلطان اجازت طلیده از مرو و سجده پس از جهت ضبط اموال آنجا امور کردید و نسبت با میر قاج جذب
 بجای آورده در این هشتاد شرف الدین ابوظاهر فرو شده امیر قاج مبلغ خیری بلطان پیشکش داده وزارت
 محمد بن سلیمان تقویض کردید تقاریک وزارت افتخاریت امیر مغزی در منصب او کفته صدر ملک اختر محمد بن سلیمان

چون محمد بن پرست و چون سلیمان ملک دهر انتظام امر او شد مثل کبسی راناه و وزیر کلک او نه کار عالم چون
 باغ تخت راز رسم او پیدا آمد درخت نال دولت راز عدل او پیدا آمد بسیار محمد بن سلیمان با وجود عدم استقامت
 و وقت قابلیت و کثرت مساعدت بخت و بختی طالع حسدی در کمال استتلال بر انجام امور ملک و مال قیام نمود
 چون آقاباقیاش بقطعه زوال رسید محمد بن قماریک که از نزد سلطان محمود بر سالت مجر و آمد بود در غلبه
 حقیقت حال محمد بن سلیمان را بر عرض رسانید و حکم عالی بحبس و قیدش عرضد و ریافت مازان سلطان هر چه در تحت نظر
 قماریک بود بنامند و بکشتنش فرستاده چون بعضی داشت در گجاوه بر شتر نه سوار نه در راه دست قضا
 از مرکب حیات او را پایاده کرد محمد زنت بقایا در داده برد . معین الدین ابوالفضل احمد الکاسانی که در اول
 حال ستمی و پوان سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه و مستوی ممالک عراق و آذربایجان بود در آن اوقات که سلطان
 شجره تادیب سلطان محمود در عراق را بت آقاباشراق برافزاشت و فور قضایل و کجالات معین الدین بر نصیر میر
 سلطان حشمت امین ظاهر گشته حکومت ری را بوی توفیق فرمود پس از غزل قماریک و بر از ری بر و کلبه
 طغ و وزارت و مسند صدارت پوشانید با انعام و دوات زرین و قبل و عام مفتخر و بیای کردید و معین الدین کما سبغی
 در تنظیم امور ملک و مال سعی نموده در ارتش اعلام عدل انصاف و تسخیر ارقام ظلم اعناق ثابت جبه و نمان
 اینهم بجای آورده در اطراف و کناف و قطار بلاد و معاصر آریس و خواق و رباط و بقاع حشر بنا کرده در
 معور و مستقرات موافق زمان خود ضربده وقف فرمود چون عمرش با جزید بر و مظالم ملهم گشته قاصدان بر
 ممالک فرستاده تا مادی کردند که هر کس معین الدین وزیر بر سپل رشوت و خدمت و هر چند نقدی و سبغی
 داده باشد بکلا او رجوع نموده عوض ستاند و از قضات و اکار و ولایات التماس فرموده سعی نمائید
 که حقوق مردم بدیشان برسد و مکر سلطان از ارتش منع و قمع و استیصال لایحه و اشهر از تمجید باعث مکت
 و ایشان بسیار از صولت پادشاه و ذاب و بر خالیف بودند و قد ابراهیم بطول معین الدین فرستاده جز
 عده کبیل بلوایم ساسی اقدام نمودند که بوقت فرصت او را بفرشادت رسانند آنم چون دو آسب تور گشت
 آورده بهلوی یکدیگر از جنگ کرده خدام وزیر بجا کردن آنها مشغول شدند و آن بجای آفاق حضور همرا سینه
 ناشی کرده که آمد و نفر داسی وضعت کرده بکفرت کار دانتخو آجه منع قس و کرامت را بدرجه شهادت
 رسانید نصیر الدین محمود بن مظفر کجا از رسم که در قون عقی و نقلی حضور یافته تاسی بغایت معروف بود
 و بدستن سایر اقام فضیلت و فن استیفاء بیافت بیای و منتظر و پیوسته بر عایت اهل فضل و کمال اقدام کمال
 نمود و قاضی عمرو بن سلیمان ساجی کتاب معیار نصیری در علم سنی و حکمت بنام او تصنیف فرموده و در جامع الزمان
 مطور است نصیر الدین محمود در اول حال با اشراف تلخ و قبل سلطان شجره زنت چون از عهد کما سبغی
 بیرون آمد سلطان مشرف مع و خرج ممالکش ساخت و پس از آن تعلقه منصب جلیل المرتبه وزارت گشت و سنی
 به امله مشرب طالب علمای خبسی هم وزارت را شش نوات ساخت و سلطان او را معاف داشته امر شد که
 بار دیگر با اشراف پردازد نصیر الدین محمود از مند وزارت برخو استند و منصب اشراف را نیز بر خود
 علی باز گذشت و در آن اثنا میان نصیر الدین و مشرب الدین جوهر خادام که در ملک اعظم فاضل سحری متعلم بود
 نفاذ شده و نصیر الدین زبان مغشبه رجه هر گشاده ابن معین الدین بعضی سلطان رسانده امر مالا فاقد کردید
 که امراء عظام مجبه سازند و پیشش آن نمائید پس از انقضا مجلس نصیر الدین بعضی از تصرفات جوهر خادام

مرو

عزیز کرد و آنچه بزرگ و زبر بود در صد جواب و حمایت جوهر برآید گفت ده هزار غلام در طالعین مخدوم من بزرگ سیرند
و از آنجا که ضرورت جهت ما محتاج آن جماعت از هر چه بیشتر شود چیزی بیاید گرفت و نو که دوات زرین مرصع در پیش
پشت بر مسند وزارت نهاده بودی بروی منبسط اموال کردی که کبر اجمال تصرف و تقصیر نماید نصیر الدین گفت من
وقت وزارت حکم نافذند اشتم تقه الدین گفت به وقوع در ایام وزارت را وقت شرافت تلافی نتوان کرد و در آن
بیان بین الباقین انواع قبل و قال و جواب و سوال واقع شد چون کیفیت بعضی سلطان رسید فرمود بنفس خود این فقیر را
فصل خواهم داد تا حقیقت حال معلوم گردد و جوهر از استماع این سخن مضطرب گشته امیر علی خبر که منصب حیات داشت
و بواسطه مزاج و مطایبه نزد سلطان سخن گنج بود تو تلحیح و امیر علی ندبیری اندیشیده بطالیف کجیل سلطان را
مغرب الدین جوهر برده تری تربت آیین زرب داده آنچه داشت بنظر سلطان رسانید و پیشکش کرده از آن جمله
هنگام کثیر که جمیع غنیمت بود که از رشک ساز و آواز ایشان زهره جیوان بر سپهر کبود سودمند بود و سلطان از جوهر غایب
راضی گشته نصیر الدین پیام داد که ما را معلوم شد که آنچه تو درباره جوهر میبختی مطابق واقع بود ولی همت عالی با پادشاه
اقتضا میکند که خدمتگاران قدیم را بجزئیات مواخذه و معاتب کردیم اکنون باید با جوهر در مقام صلح و صفا بود
و کبر پر امون خاصیت و منازعت نکردی لاجرم نصیر الدین زبان در کام خوا موئی کشیده جوهر بعد از زمانه
شمس الدین علی ولد نصیر الدین را برود بعضی از روپوشان سرار برده و حریم سلطنت متمم گردانید و بد بواسطه
پدر و پسر در قید کسب جای بلا افتادند و مجوس شدند شمس الدین علی در آن مجلس این رباعی گفته رباعی
دی بد پر دم صدر خداداد وزیر و امروزمین و پدر زب سلیم و امیر من بنده جوایم و جوایم کم کبر بارب نو
بخشای بر این پر خورشید اوقات پدر و پسر در آن مجلس بیابان رسید و قوام الدین ابوالقاسم بن حسن الدین
کرهی که بعلومست و تنور و نور سخاوت و کبر موصوف و معروف بود و در بعضی فضایل مثل شرف و ایشا و قوف داشت
و در مبادی احوال بنیابت یکی از حجاب سلطان محمد بن ملک شاه قیام نمود و در زمان سلطان محمود بن محمد وزیرت
عراق بر روی منکر گشت پس از غزل نصیر الدین سلطان سبوا در از عرفان طلبیده و غلت وزارت پوشا بند و فرمان ام الدین
در شرق و غرب عالم چون حکم قضا قادیان یافت و قضا و شعر ادرج او اشعار غرا گفته بر نوال قاسم و احاشش بر
و حیات احوال این طایفه یافت و در جامع النوا ریح سلور است که قوام الدین ابوالقاسم بر نقل احکام
بنیابت دلبر بود بانگ ذلتی و جزوی حقیقتی در کشتن مردم سی و اهنام مسنود و خا پنجه روزی در سده و بوان او
غزاله بن مسغانه که در مالک سلطان منصب ایجاد داشت و اندک گفت و شنیدی واقع شد قوام الدین
در حال بحیر و نصیر الدین شال داد چهار مجلس شاقه بر سیل اعتذار این با غیر گفته تر و وزیر فرستاد
کز آنکه نو تخم کینه کم کاشتنی در جنگ نصب صلح کده اشتنی اکنون که زمانه پایدار است مرا این
به بهره مانده زکر کن اشتنی و غزاله بن مسغانه هم در مجلس از آن فاسف بجان جادو از شتافت نوم
تیر این رباعی در جواب نگاشته بود که تو زکین من خبر داشتی چون کرک غریب مصر بند اشتنی
من کرک غریب مصر البدر بکن با کرک غریب مصر کرک اشتنی (سودنده این رباعی نامه را غزاله بن مسغانه از مجلس شنید
و از باغی اوسله را وزیر در جواب نگاشته) و همچنین قوام الدین وزیر نیز من العفانت هدا لرا که عالم
زمان فصل فضیلهای آن اوان بود سبب اندک سخنی که در باب فساد و اعتقاد از وی نقل کرده اند و در
تا برود در آنکه در آنجا درس سبکت از بطن او بخت با لافره شامت خونهای ناحق بندگان حق شامت

روزگار قوام الدین کشته سلطان سمرقند و کشته او را قتل آورد زهار بکن نوسند
 کابین بدی دوران فرو کند و کردون را کند و پس از غزل قوام الدین قهر الملک بن نظام الملک برسد
 وزارت و صدر صدارت بر آید وزیر سلطان سمرقند و در ایام وزارت او سلطان بدست عزان که پیش بر قوم شد
 گرفتار دست حشم غزو چار شد در وقت وقوع احوال از جهان در گذشت از جده شرای قضیت امیر مغزی لازم سلطان سمرقند
 بود با اتفاق مؤرخان امیر مغزی را دولت و اقبال بود که کم شاعری را جبر شد (و در صفحہ پشت مختصر شری از حالت او
 شده و سبب تلفش و هم معلوم شد) کونید سبب فوت مغزی آنکه که روزی سلطان از درون خراگه نبری انداخت
 و او در برون خیمه بود ناگهان بر عقبش رسیده در حال موثبه عالم دیگر کردید و از جلا اعظم فارسان میدان سخن در
 و اکابر دیوان مدح کسری حکیم انوری معاصر سلطان سمرقند بود و لقب با و عد الدین انکا و راستی که اشاره از حسن او کسری
 در کتب جنت العرفان و زبده التدریس و همین نحو کتب دانشوران داده شری از وی نگاشته ام و انوری از اصناف خون
 علوم بهره تمام داشته و این فطنه که زاده طبع نقاد است مصدق بجهتی است که بر دستم در مدح و ذم
 طن سیر کر نظم و الفاظ و معانی قاصر بلکه که هر علم که فسخون زمین داند کسی خواه جزئی که آرزو خواه کلی کدزم
 منطق و موسیقی و بیات شناسم اند که راستی باید بگویم اینست از الهی آنچه تصدیقش کند امر صریح
 که تو تصدیقش کنی بر شرح و بیات ما هم و طبیعی نیز چند از چند با تو نیست کب دانم کرد که عابد بنام
 ستم بجان از احکام اعمال نجوم و ریسی باورنداری رنجوش من حاضر ام این همه بگذار باشم مجرد آدم
 چون سنان ستم از کز نه چون ما هم مشهور است که مغزی را فوت حافظ بر تبه بود که هر کس که بیکار که نصیب
 بخواند وی یاد بگیرد و پیری داشت که هر شری که دوبار استماع نمودی از بر سبک و علامی نزد است که دفعه سوم
 آموخته بود پس خود را زاده خود سے خواند و سالها هر شاعری که نزد سلطان سمرقند نصیبه بخواند چون هفت را
 تمام میکرد زانند چه مطبوع و چه غیر مطبوع میگفت این نصیبه را من کف تمام و از مطلع تا مقطع سے خواند و انگاه
 تیرم نشین با و دارد و اشاره میکرد تا نصیبه را دفعه سوم بخواند تا پس از آن جدا باشد عرض میکرد که غلام من ام
 این نصیبه را سبب اند و غلام را پس از شنیدن سه بار امر بخواندن میکرد و بنا بر آن آن شاعر چاره شرمند و غلظت
 و محروم میرفت و شرای زمان از بلا نصیبه خدمت سلطان امید انعام و همان علی مسافت و بیابان کرده می اند
 و توبه صفت و تحمل و حد و حقت مغزی تحمل و شرمند و ما بوس محروم و ما امید از در بد سلطان و آستان پادشاه
 جان به اگر ام و احسان بیکشند و نمیدانند چه طریق شری خدمت سلطان سمرقند که باور کند این شمار
 از نتیجه طبع مغزی نیست تا حکیم انوری جهت بر قل این عقده کاشته و ندبیری صائب کرده عابد نامی کسبه
 در بر کرده و ندبیلی غریب بر سر بسته بصورت مجانب نیز و مغزی رفت و گفت مردی غریب و در مدح سلطان سمرقند
 قبی چند گفته ام نوبت آنکه شمر را از نظر انور کند زاننده صلح که آمد بنام مغزی گفت از آنچه گفته چیزی بخوان
 انوری گفت زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه زهی هر روزی میر مغزی گفت اگر
 مصرع نامی چنین بخواند که زهی ماه و زهی ماه و زهی ماه بهتر است انوری گفت ظاهراً نود نهمین
 میری ضرورت است و امثال این سخنان هرگز امیر مجانبین پسند گفته که مغزی با خود گفت خوب سخن سلطان را
 برای مجلس باقیم و عده کرد علی به صباح بر درگاه پادشاه حاضر شو تا همراه حضور رویم روز دیگر انور سے
 جابده نامی کند و ابدل بلیس فاخر و نقیض نموده و دستاری بیکور بر سر گذاشته و قی مغزی بر درگاه نشسته

اذن حاصل کرد و همان محله کسی بیرون طلب انوری آمد معزی عرض کرده بود سحره سفید او عبدالدین نام بایان عتبات
و حالت و سخنان عجیب با تمام که مایه فرح و هوساط خاطر مبارک خواهد بود چون وی در مجلس عالی وارد شد
معزی بدان سخن بجلی رئیس و لباس بیاتش قیافه داشت که فریب خورده گفت قضیده که در مدح سلطان گفته
بچون این دهبین را خوا کرد دل و دست بجزوگان باشد دل و دست خدا بجان باشد شاه سحر که کمترین حدیث
در جهان باشد نشان باشد نگاه روی معزی کرده گفت اگر این قضیده را شاکفته بیدایش را بجا بند و الا قرآن
مذبح که از شیوه کبر من نیست تا تمه اشاعده اعرض کنم معزی غلب شده سلطان دانست که معزی بسیار شتر اچه معامله سبک کرده
انوری آن قضیده غرار انا آخر عوینده داده بعد شرح حال و خیانت وی و محرومی و مایوسی بچارگان دستتجان بلای
دور و نزدیک را از شامت آن حوید بعضی رسانید بر تو القات سلطان سحر بر صفات احوالش تا قده در سنگ فضل و
نه نامی مجلس اشرف اعلی انتظام یافت در تاریخ گذشته است که وی در او افرایم جبات تا بکشته از ملازمت درگاه
عالم پناه چشمه از نموده پای از خدمت و دست از از خدمت طوک در کشید و چون سلطان او را طلبید این طویه را
بمذرت عرض نموده کعبه کا ندر و بر روز شب جای آرام و خورد و خواب نیست حالتی دارم اندران که از آن
چرخ در عین رنگ و ناب نیست آن سپهرم در او که گوی سپهر ذره نور آفتاب نیست و آنجا نم در او که سحر محیط
و اللمه سراب نیست هر چه در مجلس طوک بود همه در کعبه فراب نیست فرقه صوفیانه اریق از هزار
اطلس آفتاب نیست شبیه صبر من که با دابر پیش من نشسته شراب نیست خرم کونه و صبر بر خوشم
زخمه و نغمه رباب نیست هر چه بیرون بود از این کم و بیش عاس لاسامین خذاب من است خدمت ایش
که باقی باد نه بایزوی خاک و آب من است زینقدر راه خدمت بسته است اگر او مرجع آب من است
گرچه پیام روح پرور تو همه بکنین اصطراب من است دیگر از شرای زمان آویب صابر تریدی است وی در
سلک شرا و فضیلت انتظام داشت و اشعار فصاحت شاعر بر صفات روزگار و بیگناشت و چهارش در این فن
بر بر وجوده که انوری بر خود تحمیش دادی در آن قطره که در باب تعداد فصایل خود نظم کرده که سابقا مذکور شد
و این قطعه از طبع در بار ایشان است دوات ای سیرالت دولت است بدو دولت تذر آرام کن
چو خواسته که دولت کنی از دوات الف راز پویند نام کن در آن ایام که انزبیر قطب الدین محمد نو شکیب
در خوارزم بود با سلطان سحر آغاز و اظهار مخالفت نمود سلطان آویب را بر رسم رسالت نزد انزبیر فرستاده و سخنان
متفقانه پیام داد و الترمکلات پسندیده سلطان را اجمع رضا اصحا نمود و آویب را در خوارزم توفیق فرمود و در سناک
به باک را فریب داده بود و ارمال داشت فرصت جسته سلطان را بغفل آوردند آویب صابر بر این بکبت اطلاع یافته
صبر توانست کرد و عزیز مستمل بر مجال آن مجال نزد سلطان با اقبال فرستاد و سلطان بعضی از منبیا را بجز
آندو بدستش نامزد کرد و در آنجا از او فریادت بامتنند و هر دو را بغل آوردند چون نرسند تنبذ امر کرد آویب صابر را
تجیحون انداختند . دیگر از شرای آتران سلطان سوزنی است که نیز شورش در آن عهد با داده نشود و لب
و کیش ابوبکر اسلامانی بوده در بهارستان مسطور است اصلش از نطف بوده تحصیل تجار آمده و عاشق شاکر نوز بکر
شده بشا کردی آن استاد چندی سیر برده و سوزنی کفص کرده بزاج میل تمامی داشته و در اکثر اوقات ایست
بیزل آینه میخورد و اشعار بیک دارد و ایند و بیت از اول قضیده است که در باب اخذ در از اشعار بیزل آینه گفته
تا کی زکروش خاک بچینه رنگ بر کبینه خانه طاعت زینم سنگ بر آینه سنگ بزدن کار با و ما غیب نیم

بر ملک آنگیز رنگ دنیا رخ کرده مسطور است که سوزن باین بیت آرمزیده شده است چاره نیاورده ام شا که در کج تو نیست
 سستی و حاجت و عرض نیاز آورده ام دیگر از شرای زمان سلطان سخر عبدالواسع جلی است حد آمده مستوی کوبه
 که وی بزرگ و آبرو بوده و سلطان سخر او را در پند زاری دیده این شعر میخواند اشتر صراحی کردنا دانم چه خواهی کردنا
 کردن کازی میکنی پند خواهی خوردنا دیگری از توفیق گفته وی ساربان بچه بود و پیرای شتران مشغول بود که سلطان
 از این گفتار هشتم را بچه لطف طبع و استعداد تربیت فرموده او را ملازم ساخته نیز پیش پرداخت کار بجای رسید که
 سر آمد شرای زمان کردید در بهارستان مسطور است که شتران اتفاق است که کبیر اجواب فبیده وی که مصرعش است
 که دارد چون تو مشغولی بخار و خاک و دلبر چنانچه میباید مقدور شد از عهد و براید در بر مال سبک خاصی پیش گرفت
 و اشعار سبک کوفی زیاده بر این شرح احوالات ایشان اشاء الله در تذکره زبده الدرر و در غنیمت العرفا خواهد آمد
 مغزی سمرقندی محمد بن عبدالملک التبتا بوری پدرش را تخلص بر نامه بوده و بر آن قطعه که مصرع آخرش این است
 او را بخدا و خداوند سپردم از او شری شنیده شده و بطور امیر عسکری را در زمان سلطان ابراهیم غزنوی
 نگاشته اند و در عهد سلاطین سلجوقیه جلال الدین ملک شاه و مغزالدین سبزواری امرا و ملک الشعرا که در کمال جلالت و
 عزت و نبالت میریسته و در اندولت بر شرای زمان خود مانند عنصری بر شرای زمان محمود بامارت متفرد بود و همگی بدین
 پیروده اند و خدمت او را نموده اند و بغضت ابیات او را چنین میگردد اند بعضی اصل او را از شهرت و برخی از
 نیا بود اندسته اند تحقق آنست که سمرقندی نب و در بدو حال در ملک سپاهیان بوده و بعد از وصول بخدمت لنگناه
 سلطان او را مغزی لقب داده زیرا که جلال الدین و مغزالدین هر دو لقب لنگناه بوده و پس از لنگناه سبزواری نیز در
 بوده یکی تا صردین و دیگری مستر الدین علی ای حال گویند در شب عید رمضان که سلطان باستقلال اشتغال داشت
 بقوت امیر علاء الدوله علی بن قسرامر زبجنو سلطان رفته بود او مرید پدید کوته شد حسب الامر امیر مغزی این را
 گفته آتیه چو ابروان باری کوفته با چو کند شهر باری کوفته یعنی زده از زنجاری کوفته در کوش
 سپر کوشاری کوفته سلطان را از بداحت طبع و فصاحت بیان او خوش آمده آتیه از زبان فاطمه پسر
 در جم بوی عنایت فرمود مجدداً امیر این رباعی را با لبد بید بعضی رسانید چون آتش خاطر امیر شاه بدید
 از خاک مرابز بر آه کشید چون آب یکی رباعی از من بشنید چون با یکی مرکب فاصم بخشید
 مستغنی فاصم نیز بهت حاصل وقتی در شکارگاه سلطان سخر امیر عسکری را از دور جنال شکاری کرده نبری بود
 انداخته بصریح شد یعنی گویند بان تیر در گذشت بر منی گویند بیودی بافت قول ثانی افوی است چنانچه خود
 گفته است منت خدا را که بنسیر خدا بجان من بنده با کف نه کشنده را بجان با لآخره در سلطنت در مرورد
 و از جهان فانی عالم جاودانی شد حکیم مجدد و سنان غرقوی در تفریش گفته است که زهره بچرخ دوم است
 در تمام طبع طرب افزای مغزی که حضرت در مای تمییش چو میان نشست عطار و سغزای مغزی ولی اینک
 و جوان اشعار امیر مغزی حاضر است تغزلات شیرین و ابیات مکن دارد و در طریقه تغزل غالباً شبیه و در
 و در بدو ملک عنصری را دارد و لفظاً و معنای اشعارش در بدو آنش بسیار است و طرز نثری پسندیده و باطنی
 سنجیده دارد اشعارش در بدو آنها معروف و قدری در تذکره کترین که زبده الدرر موصوف است با اشعار
 ما بر شرای قضیح و فضلی بیخ درج است

در تحقیق نیاپور

نیاپور شهرت بزرگ با نیت کثرت و قبلیت و عظیم ممکن فضیلت و مسکن علی تطبیق مس در کتاب طو کتبه
 مدینه نیاپور طولاً است و درجه و عرض سی و نه درجه و از استیسم چهارم خارج و در استیسم پنجم داخل است شیخ ابوحنیف بن
 در زیج خود آورده که طول نیاپور شصت و درجه و کبریج درجه و عرض سی و نه درجه و خود از استیسم چهارم محسوب بیکر و درجه نسبت
 این شهر این اسم مختلف کرده اند یعنی بر آن رتبه که نیاپور محل این بلد شکرش را عبور داده و آنجا تیراری بود گفت این مکان
 نیاپور شهرت فرمود تیرار از نیشیده بجای آن نسبتاً و بلدی نهادند از انجمله شمس نیاپور شد یعنی درجه نسبتاً نیاپور
 و نیاپور حاکم و چند نیاپور که اندک نیاپور بن از کیشیر با کازا اقر شماران حکمت خبر دادند که دالی در سلطنت و زوالی موقت
 در حکمرانی پدید خواهد گشت و زمان این فرار از اربعین نمودند نیاپور مغارن حلول قران در رسیدن وقت و بال خویش را از دست
 سلطنت خارج کرده و از میان مردم بیرون رفت و ارکان دولت بختی وی بر آمدند چون بخت نیاپور رسیدند و پادشاه را
 آنجا ندیدند گفتند نیت نیاپور و اسم آنجا نیاپور شد چون بجان نیاپور خواست رسیدند اما آنجا از حال ایشان پرسیدند گفتند نیاپور
 خواست اسم آنجا هم نیاپور خواست ماند تا اگر مغارن اقتضای زمان قران و زوال و بال و حلول موسم دولت و اقبال
 بسزمن چند نیاپور رسیدند و پادشاه را آنجا دیدند پس بزبان پهلوی گفتند و ندی نیاپور یعنی یافته شد نیاپور و اسم آن
 سرزمین ندی نیاپور ماند و بدینج صورت غریب و غریب بدان اسم طاری گردید چند نیاپور شد و از همای قدیمه نیاپور
 ابر شهر است و بر طی ابران شهر گفته اند و صحیح است که ابر شهر اسم نیاپور است اما کماک ما بین جوینت تا فادستیه ولی با قوت لفظ
 ابران اسمی ابران شهر دانسته و ابران شهر اسمی ابران تجمیده کرده اگر چه این شباهت خطای سخنی است ولی از عالم عرب خط درستی
 الفاظ عمیه چندان مجرب است ۱۰ ازری تا نیاپور ۱۰۰ فرسنگ مسافت است و از نیاپور تا سرخس ۴۰ فرسنگ
 و از سرخس تا مرو تا بهمان ۳۰ فرسنگ اکثر شرب اهل نیاپور از آب قنات مردم در خانه سیر داده با حفر کرده اند و
 رشته قنات از میان سرداب با کوزه و آب این ملک چندان شیرین است و لایبی پر سوه است ریو اس خوب دار
 که نظیرش در تمام دنیا یافت نشود دانند کسین شود اما مسخ نیاپور در دست مسلمانان در عهد خلافت عثمان بن عفان بود بعد از بن
 عامر بن کزیده است جری بسبیل صلح نه نهر و غلبه ابر عبیده الله عامر بن کزید از کثودن این بلده مسجدی جامع در آنجا بنا نمود یعنی
 گفته اند مسخ نیاپور بدست لشکر اسلام در عهد خلافت عمر الخطاب شد با سرداری هفت بن هبش و در خلافت عثمان بن عفان از
 اهل آن خط نقص عهد و خلافت بیست کرده و از اطاعت غلبه سر باز زدند بعد از آن عامر کزید ابشکر بر سر ایشان فرساده
 تا بنایا مسنوح نمود و طایفه تخر از قبایل ترک در سال ۵۲۸ که سلطان سخر پادشاه خراسان بدست آن طایفه افتاد و او را بطور
 جس نظر براه برداشتند و نواحی ملک خراسان را قیاحتند از جمله این شهر نقل و غارت اینجا مت مورد مصیبتی عظیم گردید
 او تمام اما آنجا را که دست با قند از شیر کزیدانند و اسوال ایشان را کجا عرضه تاراج ساختند حتی یک آدمی معروف
 و شخصی نامی برجای گذاشتند و اهل دیار و عمارت شهر را بلایه ویران ساختند و با قش سوختند تا آنکه در میان ایشان
 خلافت وفاق پیدا آمد و مردم کجی از سرداران سلطان سخر که لقب موبد معروف بود بر ایشان غالب شد و در مقام
 اصلاح مناسبت نیاپور بر آمده و قیام بسیف را از آنجا بدان محل نقل نمود و بدینج شایخ که صورت آبادی گرفت و قریه
 شد و رسید بجای که یکی از شهرهای ممتاز عالم سده و گردید و بهمانت و کثرت خبر و حد نفوس و اسوال کارش را
 گرفت چرا که آن بلده نیاپور همان و بهر شهر کن حاکم شرقیه است فواصل سبارات با بهیاب بود کنند و اینگونه
 اتفاقاً محال اسباب نریه آبادی ملک و زمانه است در اسوال و کثرت شایخ که با عینار حاکم جدید
 و جناب اما نیاپور با هم نیاپور بسین با نطق مشهور شده بود بر همین حال بود تا وقتیکه قندهار منقول عالم

شاپور

و خراب ساخت و در ۱۸۱۸ آن جنس خبیث از ماوراءالنهر خراسان آمدند و نامی آن افیم را بقبر و غلبه سحر و خراب و سراب
 ساختند و محمد بن کنش بن ابی اسلمان خوارزمشاه که جمیع ممالک مشرق تا درب همدان در حیطه تصرف او بود از آن کرد
 سکت خورده ایشان آن پادشاه را از ممالک خویش دو اندوه دوی غریبان در بطرستان هلاک شد در این آشوب اهل
 خراسان و غزلبه هر مکان از هر جا تپا بور روی آوردند و از بیم تاراجات توانستند اطراف شهر شادیاخ را که تپا بور تپا
 بود محکم ساختند از لشکرتار و سربازان روی آوردن ایشان از آن لشکر محضن گردیده سرطاعت فرود بنا آوردند و در
 سردار لشکرتار جهنم شایبای حصار آمده نزدیک شده بود یکی از شهریان شکاری را با پای نیروده هدف مقصود ساخته
 نیری پرنای بروی زده آنجنانش دستا در ترکان چون سردار خود را کشته و بند روی بر نافتد و تا حضور چنگیز خان جا
 نایستادند و آن سرداری که هدف بر شده بود دست دامادی خان داشت چون قتل وی شنیده بقول شهاب الدین تپا
 در چشم شد و نفعی باقی نماند تپا بور آمده در گرفتش جدی نمود قومی گویند که یکی از غلویان که مستحق دروازه بود بشرط و آید
 داروغ شهرباد شهر را تسلیم نمود و ایشان پس از دخول بشهر اول همه خود او را قتل آوردند تا همه اتباع و همراهانش بپوش
 خود بقبر و غلبه و غنیمت گرفتند و اهل شهر شدند و نبوی علم و هجوم آوردند که نفوس و اموال کجا در معرض هلاک و فنا و خشت
 و تاز بر آمد جمع اما را از خور و بزرگ وزن و مرد و کودک کشته آنگاه خود بگذراند و بران و خراب کردند و از زمین برابر
 نمودند و از بلوکات و سائین محبت فراهم آورده بر سر شهر آوردند تا بجز وقتب و فابن و مخروفات مابکن را استخراج
 کنند اینمی نیز بهت آن شد که جای آبادی برای نماند و پس از و برانی بجای دیگر رفتند پس از رفتن ایشان قومی از جانب
 خوارزمشاه آورده و در فابن و مخروفات را کجا بر آورده بر زمین صیقله چنین عظیم دیگر بر اسلام وارد گردیده بود در دست
 تپا بور شیخ ابوالعاص محمد بن البهاره چند شهری مجاز قول قاضی ابوالحسن اشرفی نقل کرده که ترجمان شهر این است
 شهر تپا بور را از دغا لے پاکیزه نزاراد که بازار نفاق در نازل این شهر برای استناد و بر ساق رواج قائم است
 و اینجا شخص جوانمرد از کسکی میبرد و بکون و عطیه و بخشش این بیشتر داد است و کافه هر چه بخوابی عالم دانش و
 در این مکان کسکان اصلا جلوه و در چشمند که نذره هر چند در انواع بزرگها و فنون آداب و فضایل جلوه کرده مانده بوده است
 نیز مرادی شاعر گفته دو مینی که ترجمه اش این است چون غریب و از شهر تپا بور بخوابی و رود نمودن چهار بدون بستگی
 حکومت و فرمانروا آنجا نازل نشوی مگر در آن بده علم و ادب سودی بخشد و نشان و جب بی نیاز سازد دست
 و لب سگابت میشود .

ابوالعباس روزی معروف بامون در مدح تپا بور سروده است بور دار العلم و معدن فضل و کمال و منبع فقه و حدیث
 بوده و از آنجا افضل و محتدین دابل دانش چندان بر آمده که بطلاق حصر و تعداد درستیوان آورد .
 محمد استوخ که پدتمورث باقی این شهر بوده چون از کیشیر پس از خرابیش بخت سلطنت فرار گرفت شاپور بن اردشیر
 حکومت خراسان یافت از پدر اشهر در خواست کرد او مضایقه نمود شاپور را جزت آمد از امارت نمود و شاپور نام نهاد
 و اسم و علم شد و عرب تپا بور خواندند و در بار و پیش دوازده هزار کام بود و بشیوه مغز و شطرنج گردید هشت قطعه
 در هشت قطعه و اکاسره را عادت بودی که شهر بار اشکل جانوران و هشیاسا فندی شاپور و الاکانف در زیاد کنی
 آفتاب و شهری نمود و در اماره خراسان شد و تپا بور دار الملک خراسان است در سنه ۱۸۱۸ شهر زلزله
 خراب شد و هم در آنجا لشری دیگر ساختند و شادیاخ خواندند آن سینه بزله خراب شد کوشه دیگر شهر ساختند که کن
 دم اهلاد خراسان است جانب قبله در پایز و پیش پانزده هزار کام است آبش از فات و آب رود از کوی سے است

شاپور

که در شهر شاپور است و کوهی است بنام بلند و دو فرسنگ مسافت است و در این دو فرسنگ در قمر رود ۳۰ آسیا
 کردان است و چنان تیز آب می آید که بگذرد اگر کس دم در دست دو در جوال دو من آرد و یکند در پنجره سکی جانب شمال بر تخته کوه چوب است
 که چشمه سبز گویند آب شیرین سبز رنگ بیرون می آید بر امیر جهان بلب چشمه کوشی ساخته چون بر بام کوشک بر آید میان چشمه
 نماید و از آب چشمه که سجوامی آید عمارت و زرع بسیار میشود و از هزارا کارا بر او لیا زیت ابو عثمان چری و ابو علی نقی
 و عبد الله مبارک و شیخ فرید الدین محمد عطار است و بر شرف آن هزار تبر که اما مراده محروق بن امام زین العابدین علیه السلام است
 علمای جغرافی و مؤرخین عهد سمرقند شرح کورکانی است بورا چنین شرح داده اند .

تپه بورا شهرهای قدیم است و اکثر اوقات در خراسان شهری بزرگتر از تپه بورا بوده جمعیت و عمارتش زیاده از سایر بلاد این
 ایالت بغدادی آمده هوایش سالم و آتش از رود و کاریز این شهر چند بار بزرگه خراب شد گویند بنای آن شهر بنا
 پیش از آن ساخته بوده بکرم شاپور پاک کردند و شهر بنا کردند و این بود تا زمان عبد الله بن طاهر که در آن جای گرفت و لشکر
 گرداود بودند منزل و خانه های رعایا نزول کردند روزی عبد الله عبور نمود چون گذشت دید بسی رآب می دهد چون این کار
 مناسب او نبود شهر او را طلبیده از او پرسید چه شده است که نوع و سوس تو بدین کار اقدام کرده فوراً آن مرد پاک و امان
 عقد که کسب تو اشک بر رخسار و بخت گفت این ظلمها و صدها چندان است اگر خداوند از سر بندگانش گذشته می کشیم و آنگاه بدو
 آه مظلومان برسد عبد الله گفت من چه ظلم کرده ام که این امر را بسبب و غلق را بخت کرده ام گفت یکی از لشکریان چون
 دیگران در سرای من منزل گرفت که خانه خالی که دارم به نشانی است این ستم و اگر خود بیرون آیم بر عورت من ستم که با لشکری تن
 گذارم لذا خود خانه گناها شتم و عورت را آب دادن است ستمم عبد الله در این معنی نهایت کران آمد و در بیرون شهر
 تپه بورا سرانی ساخت و آنرا دارالاماره نامید و لشکر بازرگانی را که در آنجا بقدر قوه عمارت برای خود بنا نمودند و آن
 شهری علیحده شد و معمر گردید پس از آن رو بخواب که تپه آب از سلان سلوچ که این تپه عبد الله ظاهر شد حکم کرد آنجا را
 مرمت کردند و شهری عظیم شد و او را در سلطنت سلطان سمرقند طایفه خراب شد از جمله عمارت مغللی که خراب شد مسجد
 معروف مسجد عطا بود و در آن کتابخانه معشری بود و محتوی بر پنجاه جلد کتاب که در انواع علوم تصنیف کرده بر طلبت تقسیم
 کرده بودند این کتابخانه را آتش زدند و هفت مدرسه خلفا و هفت مدرسه مخصوص اصحاب شافعی را منهدم کردند و هیچ کتابخانه
 دیگر را نیز سوختند و هفت کتابخانه را غارت کرده اوراق کتب بخت را بخر کافه خوار فروختند بعد از آن موید آنرا از
 مالیک سلطان سمرقند را گرفت شاپور را منور ساخته شادیاخ را مرمت کرد تا عهد اباقان بن بلاکوفان که زلزله عظیمی شد
 در این شهر خشتی بر روی خشتی مانند پادشاه خواجه و جیه الدین زکی فریوندی را که در آن ایام وزیر حسن اسان بود بفرمود
 تا بنا بورا از نو عمارت کرد و یکی از شرادر اینوا تپه گفته بدوت توشا بورا که نه نوشد باز بان پیر حرف کشند که شویا
 اگر چه زلزله در پیش بود بیدرمان طیب مدل نوگوش علاج یافت دو سال بعد اتفاق افتاد بنا نهادن این شهر
 شهر ریبا و او فرمضان آفتاب و زهره شور قریبوت و عطار دشت در جزا بار دیگر در عهد امیر تیمور کورکان و در تپه بورا
 زلزله شد و باز در تاریخ ۸۰۰ هجری کمال بعد از جلوس سمرقند تاریخ بن امیر تیمور بر سلطنت این حادثه جلوت کردید و در جبال
 تپه بود خشتی سکی بر سکی مانند و جدا برای زمین تزلزل گشت چند شبانه روز زلزله در کار بود و مولانا لطف الله تپه بورا
 در آنوا تپه گفته است بورا معظم را که بودی در آن شان ابر از انفاست خپاشش کرد و در آن زلزله بار که امون گشت
 بنا نشانات قدون از سی هنداران مردواندن و فرشته در دندانت نه بگرداند و نه بجای بر جاسی
 ز خشتی ماند بر خشتی سلامت نه صاحب مردم نه صاحب شره ماند نه صاحب جاه و نه صاحب کرامت نمود آن زمین

شاپور

اندک بچگی دم زنیغ صور در عالم سلامت خلاصه میرزانش هرخ باز آبادی بنیاد و فرما داد و از هر جزیره آبادی نهاد مساجد و مدارس و خانقاه ساخت و رونق یافت در گوشت بوم معدن فیروزه است و فیروزه خوب از آنجا است و معدن طلا دارد و طلا کسی در آن کار میکنند از آنجا طلا و اخلاص بسیار بر جویسته اند گویند مانی نقاشی که دعوی پیغمبری کرد در زمان شاه پور با او گفت که در ملک من مان و اگر اینجا مان در زوی ترا سپاست کم مان بطرف چین رفت و آنجا جمعی بدو گرد آمدند و کارش در آنجا رواجی تمام یافت از فرزند کور کوه بلند نختی که از هیچ طرف بدان راهی نبود همیشه آبا داشت با او یکجا بر آنکوه رفت تا نیکو خود غنی گشت و هنگام رفتن گفت پیش خدای عزوجل میروم بعد از کمال در طلب نصاب با بجد در مدت کمال گذشت غیبت او بود و کوه نقاشی کرده کار نامه ساخت که آدمی در آن حیران بود چون وقت عود او در رسید اصحاب مانا اسی خوب زین کرده بسیار گاه بردند و مانا بیان قوم آمد و کار نامه مردم نموده معجزه خود سر ارداد و بعضی حکام در آن درج کرد گفت این کتاب خداست بیشتر این چین معتقد اند و مردم ترستان تصدیق او نمودند و بعضی از هند بیایم نیز تصدیق او کردند بعد بخیال ممالک عجم افتاد بخیال اینکه آنچه در آن بلاد میسر کرده در این بلد نیز صورت گیرد چون بخوانان رسید شاپور در گذر گشته بود و پسر او نیز بعد از خدی سلطنت برای دیگر رفتن نوبت پادشاهی بهرام رسیده و آنوقت که در بلاد او خلق را بدین خود دعوت میکرد میگفت نوزد سلطنت قدیم است و کشتن حیوانات حرام در نجابدن درویشان و ادبیت جانوران روایت در پیشی به از تو انگری است و ذخیره نهادن به است و صدقه دادن واجب باد و ستان مولات نمودن و باران بسیار کردن بگفت است باری مانا چند گزشت در شیخ پر دخت شاپور نامه و کتلا بخار گشته است از موافقت او است و میگفت من شایخ احوال حضرت عیسی میباشم افزایم ذکر او بسبح بهرام رسیده او را بخواند و از دین و مذہب وی پرسید وی گفت در پیشی به از تو انگری است و روح چون مرغی در کالبد بدن مجوس و بهیچ نفس قطع شد آن مرغ از نفس تن خلاص شود و بیات جاودانی رسد بهرام گفت پس مرگ تو بهتر از زندگان است و بقول تو کار میکنم و روح ترا از زندان تن خلاص میسازم نه تو با قدم عهد کردی پس که بد ببولابت بیایا چرا آمدی پس بفرمود تا او را بر دار کشند و پست او را کنند و پراز گاه کرده اند و در بارها میخندند و مزدگ که در زمان قباد دعوی پیغمبری کرد از دیار نیا پور است بعضی از مورخین عجم بنای نیا پور را در زمان ظمورش دانستند و گفته اند اسم اول این شهر آبر شهر بوده نیز گویند از شهرهای معروف که انگیز بزرگ فصیح و خواب کرد یکی نیا پور است و شاپور خیمه بزرگ خود را که در کمال عظمت و رفعت بود در این شهر بر پا کرده بعد از آنکه اعراب این ماجرا متوجه ساختند آن مجسمه را در هم شکسته از پای در آورده بعد از خرابی اعراب طاہر تہ و صفاریہ این شهر را متروک و آباد کردند و سلطان محمود غزنوی در زمان سلطنت پرش چون حکمران فراسان داشت پای تخت خود را در نیا پور قرار داد و نیز فضل ملک سلجوقی آنجا را پای تخت و در زمان سلا جقه آبادی یافت در ۵۳۸ در عهد سلطان سلجوقی آنجا را ویران ساختند بعد حو از زمانها بیان بنیاد عمارت او گویند و در ۶۱۸ از هجرت نوبلیان منول پرچینزغان آنجا مسجد دوم کردند و بنا ساخت بعد از نادرش . اقا را محمد خان ابدالی آنجا را محاصره کرده و شش ماه محاصره طول کشیده و حاجت بطلبه کرد و شاپور را عمارت کرد بعد حاجتینان بیات برنت و غیر آن پرداخت .

جامعی از مورخین و یکی را عقیده این است که مانا ابتدای شهر نیا پور شاپور است بلکه چون این شهر بار خرابی آید شده گویند شاپور بنیاد عمارت آن پرداخت و پیش از او این شهر ساخته بود و اول بنای آنرا بر مخی سال دیو شاپور پنجم سیلا حضرت بیخ دانسته اند موسیو فانکیوف سیاح مشهور و معروف در کتاب سفرنامه خود می نویسد که

شاپور

در نزدیکی خندق در ضلع شمال شرقی قلعه نیشابور سسکی است منقور که تاریخ ۱۹۲ هجری دارد و اسم نوزده برآنی بر
 شده در نزدیکی شهر قبر امامزاده محروق است لذا توأم و خوشان حضرت امام جعفر صادق و این امام زاده یکی از نبات نبوی است
 عاشق شده بود و او را داخل در طریقه تشیع کرده بزیرین سلب حکمران خراسان عامل خلیفه اموی که با فرقه شیعه عداوت
 و خصمی داشت حکم کرد عاشق و محروق را سوزانند در تواریخ است که بزود اول معروف بزود و او ششم در سال ۱۱۱
 سنه ۲۱۱ سال قبل از هجرت در کما را میندیا چه چشمه سبز اسی لکد زده تلف ساخت نزد طلب که معروف است بجا نور و حیوانات آبا کوه
 از آب سبزی بیرون آمد و او را تلف کرد امیر جوان نیز در حوالی این چشمه کوشی بنا کرده و چندی در این محل توقف نموده است
 این چشمه نیز نامشده ۱۳ فرسنگ و نیشابور اندازه بوزان هفت فرسخ دکه رای و تا که در زنده و او سنا مسطور است و کوه
 آوند و سبب که حکیم فردوسی در شاهنامه گویا رسته گویا است که در طرف شمال و شمال غرب نیشابور واقع است و اینکه
 در شاهنامه نگاشته که کتاب آتش بر زمین هر را در کوه ریوند منسار داده آنجا از شدت سرما و خور برف زیست ممکن نمیشود
 با یک کتاب آتش بر زمین هر را در دانه های کوه ریوند منسار داده آنکند و ساخته باشد و قریه در آن حوالی است که کما
 بر زمین واقع در دانه های این رشته کوه است سنگ بنت که اسم قریه ریور را خود از جهان بر زمین هر است و آنکند که کتاب
 آنجا بوده نیز حکیم فردوسی در شاهنامه گوید وقتی که کوه دزد نظر پستیزان وید بود در جایکه این کوه های رسید و کتابها توقف نمود
 سنگ بنت شهر نیشابور شکلا مرتج مستطیل است و دو جانبان از مشرق جنوب و از شمال جنوب که تقریباً
 در وسط شهر آید و خط یکدیگر را قطع کرده اند و نقطه تقاطع چارموق شهر است اکثر تاکین در این جا نبات است و این چهار باره
 منتهی بچار دروازه میشود دروازه قتیق و جنوباً دروازه عراق کوه منسار دروازه مشرق و شمالاً دروازه ارک که بند دروازه
 شهر هزار و سصد درخ است و چهار قلعه شهر ۵ برج داشته که اغلب خراب است و چهار محله دارد محله استخر محله باک که اول
 محله سسنگ محله شاه و در دروازه مشهور کوه و باغ باصفا است که آنجا مقبره امامزاده محمد بن محمد بن زید بن امام زین
 العابدین باشد چون حکم بزید بن سلب حاکم خراسان مقتول و پس از قتل محروق کردید مجد محروق معروف شد مقبره امامزاده
 قبه و کسند بیا رشتگی دارد از گاشی سبز بسیار ممتاز و ابوانی عالی دارد بر گاشی کسند نوشته است السلطان الاعظم ابو المنظر
 صاحب شاه صفی حسنی بهادر خان ولی تاریخ ۱۰۴۱ است و در این سال شاه صفی بن شاه محمد بن شاه طهاب پادشاهی برپا
 داشته بیاید بنای عمارت از شاه طهاب باشد و تعمیر شاه صفی کرده باشد و این تاریخ تعمیر است و معین است که سلطنت شاه
 طهاب از ۹۳۱ است تا ۹۹۵ و ۱۰۴۱ چنانچه ذکر شده او این سلطنت شاه صفی بیاید نیز تعمیر عمر خیام در این باغ است
 حکیم عمر خیام در ۵۵۰ فوت شده و فاصله این باغ و شهر مقبره شیخ فرید الدین عطار است در سال فوت او اختلاف کرده اند
 دولت و سمرقندی گوید مقبره فرید الدین در ۵۲۰ فوت شده ولی اکثر بر این اند که شیخ عطار در استیلاي مغول بر خراسان قتل عام
 نیشابور به ست مغول مقتول گردید و خراب نیشابور قتل عام آنجا در ۵۱۸ بوده و این تاریخ با قول دولت و سمرقندی خراب شهر
 قدیم نیشابور در طرف شرقی شهر عالی واقع است و از دیوار شهر تا ابتدای شهر خرابه هستند و با فاصله قدم است و در شهر
 قدیم سه سزا در ذبح بوده در آن محوطه جزغال و تپه های کوچک و بزرگ و کوزه و آجر شکسته که آثار عمارت و آبادانی قدیم
 چیزی دیگر باقی نیست حکیم فردوسی گوید شاه پور قله نیشابور یعنی گنندد ابا نموده بود و در زمان بزود حسرت شاه چون اغلب
 در این شهر توقف داشت نبات آبادی و سوزیت با قله پوسف که از طغای بزرگ ارانند بود و بعضی خلفای دیگر این قله
 که بزود در آریستان و کرستان بسیر می آورده بود در نیشابور بقتل رسیدند و در جایکه اطراف خراسان آمده و بر
 این شهر غلبه و استیلا یافتند این شهر بقدری اطباء و افاد که ابتدا قابل توجهی نبود و آن زمان پای تخت خراسان بود

شهر بورد

و کبر در زمان سلطنت آل طاهران ۲۰۵ شهر نشینان بورد و نیمی بحال یافت ابوظاهر بن محمد بن حسین اول سلطان طاهری
 عمارت در باغ میان بنام خود و بنا بر سطور صاحب موقوفه بلدان عبد الله بن طاهر که در ۲۱۵ م مود فرامان و در وقت بورد
 شهرش و باغ را باخت ولی قوی ضعیف است شهر نشینان بورد در سلطنت سلطین سادات آباد بود و غزل بکش اول پادشاه
 سلاجقه در ۴۲۹ م بورد را پای تخت خود قرار داد و پسر غزل بکش الباسر سلطان نیز این شهر را متصرفت ساخت و در ۴۳۰
 الباسر سلطان و خندان را در سلطنت از دواج پسر خود ملک شاه در آورد و عمارت شاد باغ را برای او ساخت و در ۴۹۱ م غله گندزرا
 از خون برادر ملک شاه خراب کرد و در ۴۹۲ م در اوان سلطنت سلطان سنجو طایفه از خردیشا بورد و نواحی آن ساکن و سکند ابغ
 آورده بنا را در اوان کردند تا سوادیه از غلایان سلطان آن جماعت را بیرون نمود و دو سال بعد بواسطه فاد و نزاع
 بورد که میان شیب و سنی در شهر نشینان بورد کار بود تمام روسای فریقین را مقتول و مساجد و مدارس را خراب کرد و در
 کتابخانه در آن شهر بود بسوزانید و پای تخت خود را در شاد باغ قرار داد و شاد باغ را از اعتبار شهری ببقا و وجود پند رکن الدین محمد
 آخرین سلطان سلجوقی را که برادرزاده سلطان سنجو بود بکشت و خود نیز در ۵۷۲ م در خوارزم بدست کشمخ خان خوارزمشاه
 مقتول شد و از این زمان تا بندهای مایه منعم اطلاق شهر نشینان بورد پیشه و تمام موقوفین شاد باغ را فاضله مملکت بنیاد میکنند
 در ۵۸۳ م کشمخ خان خوارزمشاه این شهر را محاصره نمود و در ۵۹۵ م که قاراقان بنش بورد آمد در المود معروف جای گرفت بقول
 تاریخ رشیدی در جای عمارت که المود در ۵۵۵ م بنا نموده بود شهر نشینان بورد را باخت و این همان شهر است که قاراقان
 باخت و در آن پانزده هزار کام است در تواریخ است که چون بنیاد بورد را بستند ای مقول خراب شد مردم اطراف می
 و از آنجا دیند و بعضی اشیاء قیمتی می یافتند از جمله سلطان جلال الدین خوارزمشاه و سواد مال کثیر بدست آورده برده
 از سال اول آن محل را با سی هزار دینار مساوی پنجاه و چهار هزار تومان عالیله اجاره و منافع دادند که در آن کوش
 کنند گاه بیشه سناجرین در کبر و مساوی مال الاجاره یکساله از آنجا اموال بدست می آوردند

سوادق مسیره و زده نشینان بورد که بهترین و باقیمه ترین فیروزه های جهان است برومتم است کوی و خاک کوی سعدش در کوه
 و فیروزه با کبر سنگ کوه که غیر فیروزه است انصال دارد و باید است که کدام سنگ فیروزه دارد که آن سنگ را
 سنگ و فیروزه را آنان بوقوف جدا کرد و سعدش در شش دره واقع شده و سه دره بنا سنی اسی دارد از طرف شرق
 اینکوه که ابتدا شود دره اول دارای ۲ عارض است غار اول معروف بعبد الرزاقی است که قدیم آنرا غار اول می
 نامید اند و آنرا سیسی است که عمق آن ۴۸ ذراع است در این سنوات فیروزه کمی از آنجا بدست آمده و فیروزه اینجا
 از فیروزه غارهای دره های دیگر با تری و جلوه و صف و آب درکش بیشتر است غار دوم موسوم غار سرخ و غار سیم
 غار شاه پرواره غار چهارم غار قاسم است این سه غار در جنب غار عبد الرزاقی واقع و در این اوان در سیسنگ
 از این سه غار کار نمی کنند و پنج سزوکست دره دوم موسوم بده خند باشد و این نیز چهار غار دارد غار اول مانگی
 و دوم و سیم غار زانعی علیا و زانعی خلتا و چهارم غار میرزا احمدی است در قدیم در این چهار غار کار میکردند و دست
 چهار نیاوست از وضع غار زانعی سیخ چند غار بزرگ شده نشش معلوم است که او ایل از روی نظم و ترتیب موافق قبا
 سعدی کوی بوده چنانکه جای مسدود کرده و خر میسوزده اند که روشنائی و هوا بکشد چاه و غار به در و نیمی مناس
 بانک غار از آنکه گوی مسدود شده و کوبان او از دولت صفویه خود دولت کار میکرد پس از انقضای برقیه اجاره
 داده اند و سناجرین بواسطه عرض بر طلب محقق ترتیبات مزبور را بر ابراهیم زده هر طرف از غار را که فیروزه
 کان مسدود شده و ستونهای باین جاها و نقت تا که نمود و قائمه سقف غار را بوده بریده و کسند اند بطنی غار

شور

از وضع متعمد خود خارج شده و کار کردن در آنها متعسر گشته اند خراب و تتر و کثرت افتاده و کجبات زبورده پر شده و از نفعها
 بهر معلوم شود و حق غارهای زراعی بسیار کسفی از چهل فرسخ الی ۱۰۰ مایه بوده و غیر آنشان خارج نگلی دارد .
 فیروزه دره سفید خونت دلی نه خوبه فیروزه دره و ابو یحیی و غار پیرا سدی هم سابقا جزو غار زراعی بوده در آن بسم فیروزه
 خوب پیدا میشود ولی بواسطه خرابیها کارکش صعب و خطرناک است . دره بسم موسوم بزده کوه مشتعل بر جبین غار
 ولی دو غار مستبر دارد اول غار کربلا که بی دویم غار زده کوه که چنان وسیع و عمیق است و قدیمی از دهنه آنکس آن ۲۰
 فرسخ یعنی فتابش بنا زراعی مستعی میشود کار کردن آن بی سخت و با خطر است چسکنهای بصیرت بیرون بزده آنها جمعه
 در همین باعث هلاک عمل و معدنی میشود و کیفیت غار زده کوه به دایمی مشهور است و باید سی فرسخ علی مسافت از زبان سنگها
 بصیرت کرد در حالتی که عرض و ارتفاع لغت هم کمتر از نیم فرسخ است و حرکت در آن اسباب وحشت و مخافت میباشد
 پیش از چهار نفر مدتی کسی چرات رفتن در آن لغت ندارد و هول و خطر این لغتها از اسامی آنها استنباط میشود و با
 بل صراط چنانست در بالای غار در کوه پاهای مسدیده است که در ایام قدیم با زحمت زیاد و سررشته نام بجزر و شکار
 کت غار ساخته اند که حال مدد و در پر شده اند فیروزای ایندره بسیار خوب و مرغوب اند و حال در ایندره بیشتر کار
 میشود دره چهارم دره سبانه است و دو غار دارد یکی غار علی سبیران که در اصل علی مرتضای بوده و دویم غار
 رئیس غار اول نیز دو غار بوده و غلبه و نفع که نهایت خطرناک است چسک کوه آن رخ و دست و ریزنده است
 از اینجه لغت مار زود پر میکند و مشهور بغار پیرا در است و فیروزه اش خوب نیست غار رئیس که رکی خندان
 قبل باقیته بریده اند موسوم بغار رئیس فیروزای درشت خوشترک دارد ولی زود عیب میکند مادامی که در است
 پسک و تراق است حاک که شد سفید میشود یکت فیروزه سپید شده با اندازه یکت کرد ولی روز دیگر رنگش کتد معلوم است
 قیمتش نیز کم میشود دره پنجم دره سبیر است و در غار دارد غار اول اردلان و غار سبیر و غار بگیری اردلان و سبیر
 قدیمی است و بگیری جدید غار اردلان بسیار بزرگ و وسیع است و ۱۲ چاه دارد که حال ایناسته شده بود
 این غار بسیار است که از وقتن چراغ ممکن نیست از هوای غار خاموش میشود و چراغ کش میباشد و از این غار بد
 این اوقات فیروزای خوشترک در آمده با بزرگشان زود زایل میشود جز اینها صد غار با اسم دویست غار با اسم است
 که قبل زکری نیست سعدن خاک چاه و نفعی نیست در خاکها یک پای کوه جمعه بر دراز کوه فرودتجه در میان آنها فیروزه
 یافت میشود و اغلب فیروزای علی و خوب یافت میشود بی بختگی اکثرای خوب از سعدن خاکی است یکت فیروزه
 که مرحوم نیز از محمد قوام الدوله پیشش حضور مبارک آنحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه عزتفرموده نمود و بجزر تو مان
 از پیش داشت از سعدن خاک بود و قسم فیروزه است اکثری و با رفاه و غریبا اکثری بهترین فیروزه است
 و در زده یافت شد بقدر فندق کوچکی که ترکیب زرشک پیکان داشت که ۷۵ تومان فروختند خوش لطف و سخا
 که از قدیمان خارج است دارد مثل آفت و زنده با قوت و طراوت در مراد با است در تواریخ از سعدن فیروزه
 کت زکری کرده اند قدیم زین نصیبی که دیده شد در ساله تنوق نامه ایچان که تصنیف خوابه نصیرالدین حاک
 و با اسم هلاکوخان نگاشته شده و حکیم خیر السید صدرالدین محمد و شکی شیرازی از اساطین حکای عصر خویش
 بوده و سند ایشان در خطه فارس معلوم و حکمت و بزرگی و امالت استنار کلی داشته اند زجه کرده نیز کت و کیرکم
 که ذکر سعدن فیروزه در است رساله ابن المبارک محمد افروزی است که از زوی زجه هازی نوشته است نگاشته و
 کتاب جواهر از محمد بن منصور و کتاب محمد بن منصور و کتاب فخر و کیر نیز بسم جابر نام از ابن المبین محمد جاب

شاپور

و کتاب دیگر موسوم بیاهنزاشده چایونه از مولفان قدیم اشرف رسیده است
 نیز بعضی از سببها کارگاه فرکت در سوابق در ضمن سیاحت خود در ممالک محروسه مدین فیروزه بنیاد بود و در تحقیقات خود
 و مصنفین محترم نقل احوال ایشان بر دانه مختصری از آن در اینجا سنجایم موسوم بفریه از سببها که سببها را میکارند
 امروز صبح که پنجم ماه ذی قعدة سال ۱۸۳۸ مسیحی از نیشابور بفریه سیاحت مدین بیرون آمدیم در تمام دنیا فیروزه حضور یافت
 که در پشت فرسخی شهر است از شهر تا کفرسخ و ربع راه در پشت سستی است شجون بفریه و نزارع حاصل خیز و باغچه ها هر چه
 دور بشوی منظر و بیات مملکت تغییر میکند داخل در پشته ها و خاک فروریخته میشود و در پشته های لم بزیر آوار سنگ پر بار است
 و زراعت در آنها ممکن نیست و در راه دو جا مکتب مدینا منبر است یکی موسوم بدو نسیخ تا مدینا فیروزه که مکتب و نیم است
 که یک سنگ بزرگ است که بقضایک حال فروری آن را کوه سبب استخراج مکتب این مدین یک کله و کلاه از
 کل با نهاره متوسطه که مکتب را می کشند و بیرون می آورند و خیلی سفید و لطیف است یکت عمده چاکت روزی هستند
 که بر کوه استخراج میکنند مدین دوم نیز بهین طریق هنوز مکتبش بهتر از مدین اول است و مدنی راه مدین فریه
 از میان جبال و سنگها باشد و شبیه برکت سنگ جاق فریه است و در میان این اراضی است و بلند و در فریه است
 در قله کوه یکی در دره قشنگی و هر دو فریه بواسطه سنگهای کنگره دار محکم شده و صدها جاها خانوار آنها مسکنی دارند که
 از بر خشان کوه چیده با نیا آمده اند و یکی از نیا طین آفری ایران ایشان را نوبه داشتند بدخشان در آسیای مرکزی و وقت و چون
 پیش بنام سادون لعل و سایر اجزاء گردید دارند در آنها کار کرده اند همانند دارند و در این مدین بجایند و بر معدنهای دیگر
 ترجیح دارند و اکثر آنها سله بدخشان است ابراهیم هستند و زبان اصحا آنها همان لغة فارسی است که حال قلم میکنند و عمل
 بجزیره آبا و اجدادی است بنا بر طلی نیت ولی عملشان خوب است و در استخراج فیروزه مهارت و مذاقت کافی دارند
 و فیروزه های خوب قشنگی که امروز در استخراج میکنند در چاه های قدیم و عمیق آنها همایک نزدیک داشته اند بدست می آید
 و بسیار شده و در سنگها یک ما بقا و در وقت آنها نموده فیروزه های خوب یافت شود سنگ مدین تا چند طبقه کانه
 شده است و کاهی عمودی کننده اند و آثار در پشته ها و عقب ما و چاه ها که در کاهی است خراب شده نمودار است
 و غارها یک هنوز معروف است موسوم هستند بید ارتاق و شاه پر داره خارجی و غیره و غیره از پیش خود بجزیره
 پوله دادیم که چند کله بطالع من بر سینه بین وسیله نوشتیم بقا را بوی احمق حاضر شده بنامش پر دارم طریقه کشتن سنگ فیروزه
 مثل مدین مکتب است که پیش اشاره شده اما اینکه بجای کلوه هاگی برای مایم کردن ضربت در کشتن مکتب بجای سرده
 در اینجا کلوه را از خلف خشک تربت دادند همیشه شکاف باز شد کمال احتیاط را رعایت کنید که مبادا بکش تغییر در آن
 که در اینجا است بجز تربت پنج ای سی قطره فیروزه در یکجا جمع میباشد طبعه ایگی خیا نازک روی هر یک از این فیروزه ها را
 پوشیده طرف داخل این جری که روی فیروزه را گرفته سفید است و طرف بیرونش کندی رنگ است جای قشنگ است
 که چگونه داده ایگ ناری فیروزه رسیده و آب سادو و چگونه بجای فیروزه صدها باره باورده کونید فیروزه سببها است
 کیلیاس دارد هر قدر بیشتر میرسد رنگش بهتر میشود ولی رسیدن کیلیاس بطور کمال بسته تابیش داشته آفتاب است
 و در عوض و امتداد یک فصل بهار و تابستان بخوبی میرسد ولی برای رسیدن فیروزه و خوشتر مکتب شدن است
 بکنز ارمال مدت لازم است و اصل مدین هم مثل رنگ فیروزه تربت شده اند فریبسته تا بهند که در دنیا نظیر آنند
 و تا در اتفاق می افتد بیکه حال است که با آنها معاوضه میکنند و نمون نشود مکتب است در هر جای دنیا برای پیدا کردن
 مدنی جلی کرده و زایشید ماه مدنی سنگ مدین فیروزه این است که میگویند فیروزه را در کانه های خاک دارم تا خود

شاپور

و اغلب هم در خیمه پنجم و دست پسر فرزند را میزدند که معنی اگر ضابطه و حال اینند میگردند و در طوبی رکت خاص دارد
 فرزند همیشه حکت شد رکتش پسر دو سفید رکت بشود و مشتری هر کس باشد منجون خواهد شد اغلب قطعات فرزند بزرگ
 بدست می آید خان منقور منقح شاه قطعه فرزند داشتند چندان بزرگ بود که از آن پاره ساختند و نیز در قرآن شهر و پسر
 فرزند بود که چند کبر و آنکه وزن داشت ولی آنوقت نه چنان فرزند نام نام میرک و صیب است که اکثرش پنجاه تن
 ابریش داشتند با نیکاشه فرزند سلطان محمودی که خود معروف است .

باز میسکند تیا بور از ایل بیات جیاشند که دوازده هزار خانه دارند و جیاشان فحاری بیات که احمد شاه در آنجا اورا بجای
 رئیس این منبید بود بعد از رجعت از کابل از پولیکه در چاه بافت سور بلدر احمد شاه فراب کرده بود دوباره بافت که سور
 عالی همان سور جاشان بیات است چهار آب در فراسان کواران معروف است اول آب رودخانه دیر تیا بور است
 دوم آب دیر تیا بور است سیم آب رباط کلمه که از طرف رباط می آید چهارم آب عین اللطیف است در وصف آب دیر تیا بور
 تیا بور گفته اند جدا فاک نشا بور و حوشا آب دیر گفته است که آب است کلاکت و غیر منقوره فضل بن سنان
 در زمین نشا بور قدیم واقع و تبعه شیخ عطار علیه الرحمه چنانچه ذکر شد در شهر شاد باغ قدیم بوده و دوره این شهر من جمیع
 اجهات پنجاه و یکصد و پنجاه ذرع است و شکل مدور و پهنی آنرا ساخته اند و ارکی داشته در طرف بلدان واقع بوده
 و دیواری مستقیم بطول ششصد و پنجاه ذرع ساخته در طرف آنرا منجیبند کرده بودند و در آنجا با آن دیوار که در
 وسط کشیده شده هزار و صد و پنجاه ذرع است و قبر شیخ فریدالدین عطار در قوطه ارک و در فراب شهر موسوم شهر ایل است
 که است معروف است که عمارت اب ارسلان بوده و در شهر آناری که خیا قدیم است موسوم تیا بور است شاید که
 تخریب جای با نماند و از بنای های دستر همین آنرا دیوار حسرابه در طرف شمال بلد عالی در دامنه کوه دیده میشود که کفر شیخ
 در بیاض انداخته و دو انباشش به رودخانه منقش میشود میسکند تیا بور زیاد است در زمان آبادی دوازده هزار خانه داشته
 و از فراتر بیات حکیم فرودی علیه الرحمه در جلد دوم شاهنامه در داستان باکشتن کهنه و از تعاقب از سیاب برف ایران و
 رسیدن او به تخت کیکاووس در طی منزل آن پادشاه فریاد زنجیر کف زده بر سوی بلخ حشیده گیتی بسی شور و تیغ
 سوی طالعان آمد و مرود جهان پر شد از زانای درود از آن سوراخ نشا بور بیورد سپیلا کج و سپاه پس فرمود
 حکیم نشا بور حدیثان موجود و مسعود بوده نیز در جلد سیم در حکایت رزم شاپور باره میان و گرفتار شدن بر او شکر سردار شکر
 روم فریاد چون شاپور از جنگ فارغ گشت بنای انجیل را در پدخت و گنبدند او در تیا بور باخت گنبد نشا بور کرد که گویند
 با او شاپور کرد و نیز در گنبدت همین که های دختر خود را بزن گرفت و او را به بعد خود کرد و سلطنت را خاص اولاد وی نمود
 که از او بوجود آید و ماسان سرش ریخته از پاره دوری است فریاد به روز و دوش بان لکت از ایران برزد
 شد رنگ و مان سوی نریشا بور شد بر آزار بود و پذیرد و در جلد چهارم در داستان بهرام چشبه و نامه فرستادن
 به بخاقان و آنها مسلح کردن و سکه بنام خرد پرویزه و نهمین نمودن سرداری بجکوت فراسان و باکشتن از مرد چرت
 ز لشکر بی بدوان بر گزید که سالار بوم فراسان سزید فراسان به ده ابا شکر نشا بور بلخ درود هر سه
 پانزده از مرد شد سوی ری بخردا منسه خنده از راه دی باز در جلد چهارم در فقره رقتن یزدجرد بطوس
 و تعاقب کردن سعد و قاص او را نامه نوشتن یزدجرد با بوی سوری از نشا بور بطوس من اندر نشا بور گمیتش
 بنامش که گنج دراز است پیش پس از چند شهر گوید و آنجا که بر کشیدند کوس نشا بور سوری طوس
 و قاص خرد و طوی که در روز شنبه شش شوال ۴۳۷ وارد نشا بور شد و این شهر را در نهایت آبادی غایت معتبری و اعیان

شاپور

و در چند موضع کتاب خود از قیامش در نام مسیبر در جاده محبت مصر را پنج برابر سکه شاپور کو بر دو کتبه شهری که میباید در دست
 و محبت و ثروت و صنعت برابری با پای تخت مصر نماید همان شاپور است و نیز گوید در بلوکات قیامه که تا که معتمد ۱۸۰ هجری
 معاملات بخارته با مسکو کطلای شاپوری میشده از وقایع مهمه میگوید که آخر همان ماه که من در شاپور وارد شدم کسوفی
 واقع شد و اکنون پای تخت طول بکث برادر چرخیک میباشد و خودش با جوابه موفق منشی سلطان از شاپور سفر کرده و جواب
 موفق را نام بنده الله و منشی رسائل فارسی سلطان بود و بقره او سلطان ابوالفر کندی عمید الملک وزیر ابراست از اهل
 عرب خود منصوب ساخته بنده الله پدر ابوسهل محمد است که کتی باین موفق در پیش علمای شافعی شاپور بود و بعد از مردن سلطان
 بنده و خرا قائم امر الله فلیذر او بنده مسیبر و در راه بغداد در ۳۵۳ هجری بمصر آمد و در گذشت با جمله بعضی از ارباب مسیبر
 که ناصر خسرو پس از مراجعت از مصر بنیابور آمد و در شاپور و باخ افغان کرد و مردم را مستغیر با بنده فاطمی غلیظ مصر و حوت میبود
 چون این خبر مستشرقان فاطمین صدقن او کردند پس از ایشان کتبت تیردقی از کبیلان فرار کرد و بنیابور آمد و با برادرش در
 مسجدی منزل کرد شخصی که او را در مصر دیده بود در ایشان گفت بروم اظهار که در عالی صدقش کردند وی با بر طرف نشان کرد
 جناب موسیو سفر ترمیم باشی دولت فرانسه و معلم است شرقیه سفرنامه ناصر خسرو را ترجمه کرده و در ذیل آن شرحی از
 میباید که خلاصه آن این است حکمای جنوا در ۵۰۰ سال قبل آنچه در باب بنیابور نوشته اند با شرحی از حافظ ابرو
 در اینجا نوشته ام این است بنیابور معروف بر شهر و ایرانشهر از مدین عقبه خراسان است و بنای این شهر در او
 سلطنت ظهیرش دیوبند بوده اردو شیر ابلیح عمارت آن پرداخته شاپور و اولاکتاف آرا پای تخت خراسان فرار داد در سال
 سی ام هجری مطابق ۶۵۰ میلاد این عام سردار عرب بنیابور را متحرک و مرزبان این شهر دو کرد و در هم بسا که عرب او
 و ساکنان کرد ظاهره آرا پای تخت خود قرار داده در زمین آن شهر کوشیدند عمر بن لبث بنیابور را از ظاهره استنطاق نمود
 و پای تخت مملکت ساخت و خزر سیکرد که ناچیز استصرف شده ام که نبات کوستانش ریاس و ارضینش بر کوزنل و کبانه
 مسوز است و سکنش فرزده است وقت شهرش کبفرخ مرغ و در شهر ارکی بوده در خارج شهر محلات داشته و دور محلات کب
 دیوار داشته دروازه که بطرف بلخ و جیحون برفته در جنگ معروف بوده ابوعلی علوی کوید بنیابور بزرگتر از قسطنطنیه و چغتای
 از بغداد و بازیت تر از تبره و فرین تر از قیروان میباشد ۴۴ مقله دارد که آبادی همه محله معادل آبادی نصف شهر است
 و دست هر محله بدرهات و جور و کذا پنجاه کوچه نامی بزرگ در آن بوده قصر حکومتی که عهده الله ظاهر بنا کرد و عمر و لبث بنده
 عمارت آن پرداخته مسجد جامع نایب قصر حکومتی کبفرخ مسافت بوده قصر در جلوسبدان لشکرگاه و مسجد در خارج شهر بزرگ
 بازار مشهوره را سقف بریز و چوب و از بناهای ابوسلم مروزی و باقی مستنهای مسجد سونهای آجری داشته از بناهای
 عمر و لبث میباشد در طرف مسجد دالانها و در وسط کلاه و کتی مانند در کمال شگنی استونهای مرمر مخطوط بخط سیاه
 و سفید بر پا کرده بودند و از یازده در باین کلاه و کتی دارند و سفید و سفید و جدارش تمام منقش و نذیب بود مال التجاره که
 از بنیابور حمل بخارج میشد همه ابریشمی و کلاه و کفش و اقسام چرمها بوده و علم و دانش در آن رونق و رونق
 کلی یافته عهده الله معروف بجاکم و ابن ایتیح که در ۳۳۰ هجری وفات کرد ترجمه و شرح احوال رجال و علمای شاپور را نگاشته
 و تا یعنی در کجبله بسوط پرداخته شد بعد از آن عبدالغافر فارسی که در ۳۲۹ هجری وفات نمود در ذیل آن کتاب که موسوم
 بسباق باشد تا عصر خود نوشته بنیابور در ۳۲۹ هجری بزرگ جهان منهدم شد که جای سگنی در آن ماند هر که مانند بسا
 جاده هجرت کرد حافظ ابرو میگوید غلغای قباسی ۸ مدینه در شاپور ساخته بوده اند
 در او ان سلطنت پلاش قباد بر او شش مخالفت کرده تبرکستان شد از بنیابور عبور نمود و بیاس متبدل در خانه در

شاپور

سنه دوامه دختر او را نکاح کرد و بعد تبرکستان رفت پس از چندی با لشکر خاقان بعد ملک ابران از چین گذشته بنام پور آمد و هفتاد نفر که در آن وقت حاکم بودند در آنجا رسیدند و در آنجا پور را بخت سلطت جلوس نمود و بطرف مدین رفت .

در سنه هجری قمری قارن نامی به عیسی از طین و اهل بادعیس و هرات روی بنام پور آورد و قیس بن شیم متوکلش شده با عید الله بن خازم در مدین آن غایب شد که در آن خازم او را فریب داده گفت باید نزد ابن عامر روی او شنید و قیام پور را تکیه کرده رفت و قارن شاپور را فرستاد که در آن خازم با پسر حاکم بجای برده شمی از شهر بیرون آمد و لشکر خود را فرمود هر یک تیر تیر بدست گرفته بر سر هر تیره فتنه چرب بجنب نموده و در سوختن از شهر دور شدند بعد فتنه مار را روشن کرده مر جنت نمودند و خود عید الله فریاد بر آورد که لشکر اسلام عالم را فرود گرفت و این چراغها که کم از هزار تیرت جلوس در ارمی کشند و هر سردار قتل هزار نفر لشکر دارد و لشکر قارن را بطلب رسانیده و دست کرده و هزار نهادند و لشکر عید الله بر اسلام حمله کرده جمعی را مقتول ساختند و خود قارن نیز مقتول رسید و از آن سوی قیس بن شیم که بعد بنام رفت عثمان او را حاکم کرد که پراشاپور را تکیه کردی در این اثنا قیام عید الله بن خازم رسید و سر قارن را آوردند و از مدینه نسرمان ایالت بنام پور بسم او فرستاده شدوی تا زمان خلافت حضرت امیر شاپور حکومت داشت زمان خلافت آنحضرت قیس بن شیم را بامارت بنام پور منصوب فرمود اگر چه اسم حکومت بظاهر با عید الله ابن عامر بود ولی در معنی با قیس بود .

در سنه هشتم امارت فراسان از پسرین بسیار داد و نصر از جانب خود زیاد بن عبد الله من شمشیری را بنام پور فرستاد مال عید که در سید بن عبد الملک غنیمت شیمی بن زید بخراسان آمد نصر دو هزار دینار با او عطا کرده که بوقاق رود و در فراسان ایستاد قتل نمود و چون رسید از یوسف ثقفی حاکم عراق خائف شده بنام پور بازگشت عمر بن زراره حاکم شاپور او را بشهر روانه داده هزار نفر در بیرون شهر با او حمله برد و در صورتیکه زیاد از نصر فریاد می نمود جنگ سختی نمودند و عمر گشته شد و بجای و آرا بطرف هرات رفت و بجز جان شد .

در سنه که ابوسعید مروزی در فراسان مردم را بمی عباس دعوت نمود و بر نصر بسیار غلبه کرده و خطبه بن شیب با شمشیر فرستاد بنام پور فرستاد وی مال بسیاری بمصادره از امان بنام پور گرفته بجز جان رفت .

در سنه که متوکل غنیمت مقتول کرد بدو در غلبه بلاد اسلام زلزله شد در شاپور نیز این حادثه بظهور رسید .

در سنه بصوبت بش محمد بن طاہر بخراسان فراسان را گرفت و خود بر تمام این مملکت استیلا یافت و عمال بخراسان فرستاد و خود از طرف بلخ تا کنار آب آموی رفت و تمام آن ممالک را ضبط نمود و مر جنت کرده از راه قستان بستان آمد در سنه ۲۵۲ عازم خراسان شده با حسن بن زید علوی محاربه کرد و او را منبزم کرد و ایندو سبب این بود که عید الله سجزی و احمد و فضل که معاند بصوبت بودند بنام پور آمد و محمد بن طاہر سپه پناه آورده چون بصوبت بنام پور بنظر عید الله بن زید فرستاده که من بر او جنگ با تو لشکر اینجا آورده ام جب اتم را میخواهم اگر او را نزد من فرستی بر میگردد حسن قبول کرد نزدیکی باری جنگ کرد و حسن مکت یافت بطرف رستم رفت و بصوبت مال کمال از ساری گرفته بنصابت حسن بجای طبرستان شتافت زها کوه و جنگ بود و بارندگی بحدی که ۴۰ روز علی التوالی بارید و اکثر لشکریان خراب شدند چون از طبرستان بیرون آمدن سان سپاه دیده چهل هزار نفر کم شده بود بخلیقه المتمد نوشت و لشکر بجوانت و اعتماد خود را نهدید نمود و قاصدی نزد حسن بن زید فرستاد که عید الله را بفرست و الا بازمی آیم حسن بن زید عید الله سجزی را نزد او فرستاده وی عید الله را بقتل آورد و مملکت فارس رفت و تا آنجا لشکریان و اهل راجکت و فارس را مستوطن نمود در این وقت احمد بن عید الله

شماره

جستار خروج نمود و او از اصحاب محمد بن طاهر بود و قتی یعقوب بن لیث در شب با بر محمد بن طاهر گفت و متعجبش نمود لکن
محمد بن طاهر اکثر پیش یعقوب رفتند از جو احمد بن عبدالله جغتای لازم علی بن لیث برادر یعقوب گردید و یعقوب را روی آینه
حاصل شد زبانه یعقوب بسینان بر رفت تا بن لیث درین راه از یعقوب اجازت خواست که احمد جغتای در فراسان باشد
یعقوب او را عرض نمود بخراسان فرستاد ولی چون از یعقوب جدا شد یعقوب گفت دل من گواهی ندهد باینم و خدا کرد و دیگر
اطاعت نخواهد نمود وی چون بخراسان رسید مدتی سفر را جمع کرده به پشت نشا پور رفت و عامل آنجا را بگفت و مالی که حاصل صحیح
کرده بود متصرف شد و همی با او مشفق شده بیطام رفت و با عاقلش محاربه نموده بر او غالب آمد و غنیمت بسیار گرفت و
بهر جهت نموده بولایت نیش آمد و از هر طرف جمعی بر خود گرد آورده بنشاپور شد عزیزین سری حاکم آنجا که بخت وی بنشاپور را گرفت
و بدعت طاهریان پرداخت و هر کس از هواخواهان این طایفه بگوشه غنمی بود و بدو نهاد حسین برادر محمد بن طاهر در همدان
بود چون بشیند بخراسان شد و این در ۲۶۳ پس از رسیدن بنشاپور آنچه از احمد بن عبدالله جغتای متوقع بود بعقل نیاید و آنچه
در این وقت بهرات رفت بود حسین بن طاهر با ابوطولک صاحب پیش مشفق شده بخالف احمد بن عبدالله بر غایت آمده بود و
بنشاپور رفت چون بفرآورد رسید برادر خود عباس را با او نشاند لکن از پیش فرستاد ابوطولک بیرون آمد و با عباس جنگ کرد
او را بگت و لگزش فرار کرد چون خبر آنرا بشان با احمد رسید بهرات باز گشت و بر اسناد خود افزوده و باز بنشاپور آمد
ابوطولک چون با احمد مقابل شد ناب مقاومت نیاورده متوجه مازندران شد و احمد بار دیگر بنشاپور آمد و آنجا را ساخت و
این در ۲۶۳ بود ابوطولک چون بکرگان رسید حسن بن زید علوی او را لشکر داده در ۲۶۳ بنشاپور آمد و احمد بن عبدالله
محاصره کرد و چند روز حوالی بنشاپور اقامت نمود چون کاری از او بر نیامد راه پنج پیش گرفت و احمد بن عبدالله برای آنکه
حسن بن زید بگت با ابوطولک کرده بود لشکر مازندران کشید و حسن را منازم کرد و غنیمت بسیار بدست آورد و بطرف کرگان
رازمردم کرگان مان خواسته مبلغی قبول کردند و بدادند و احمد بنشاپور آمد و این در ۲۶۳ بود و در این اوقات یعقوب
لیث در راه از در گذشت و متعجبی آید عمر بن لیث را بجای برقرار کرده عهد و لوفرا فرستاد و عمر و از سببان لشکر بنشاپور
آورده احمد جغتای از بنشاپور بیرون آمده عمرو لیث را منترم ساخت و عمر و بهرات رفت جمعی از اکابر بنشاپور طرف
عمر و رفتند و گفتند از جانب دار خلافت حکومت خراسان مقرر است و احمد جغتای بقلب حکومت میکند احمد بن
دفع آنجا جمعی از فقهار ابرار گنیت و مغرب ساخت آنجا بذهب اهل عراق فتوی میدادند و جامعی که طرف
عمر و لیث را داشتند بذهب اهل مدینه کار میکردند احمد شمس ایشانرا بقتل رسانید و خلاف از میان برداشت و لشکر
بهرات کشید و عمرو لیث را محاصره نمود در ۲۶۳ چندی در راه بهرات ماند و کاری ساخت راه سببان پیش گرفت
و فرآه جنگ کرد و قلعه آنجا را نیز توتست مستر نماید بنشاپور رفت و تمام سال ۲۶۴ در نشاپور بود و عمرو لیث ابوطولک را
از پنج طلبیده مال و لشکر داده فرآه سازا بد و سپرد و خود بسببان رفت پس احمد جغتای از نشاپور لشکر بر حسن کشید
و عمرو لیث مانع بد آنجا فرستاد و چون ابوطولک شنید احمد لشکر بر حسن برده از بهرات با سپاهی بر حسن آمد و با احمد
جنگ کرد و احمد ابوطولک را منترم کرد و در پیش رفت و با او غنیمت محاربه دیگر روی داد و احمد باز غالب آمده از آنجا بطرف
مخ را نزد بطحارستان راند و سوال بسیار آنجا حاصل کرده ابوطولک راه سببان پیش گرفت و عمرو لیث لشکری فرستاده
در بین راه با ابوطولک پیوستند و بطرف نشاپور شتافتند با شین احمد بن عبدالله چون در نشاپور با مردم بدر فزاری کرده
بود و آنرا از او بجزیه بودند لشکر ابوطولک را بد کرده و اصحاب احمد بن عبدالله را بدست آنها دادند و بسیاری از آنها
قتل رسیدند و مادر احمد بن عبدالله را گرفت و بجزیه زیاد نمودند و احمد در طحان شیند بخیل تمام غنیمت بنشاپور

شاپور

کرد و شهر را متروک ساخت و اهل شهر را در کتبخانه و غذای کشیده مال و اموال طلب کرد و نامشبی دو نفر از غلامان او را مجبوراً قتل
 که هر دو از او بچیده بودند و او را متناوبت یافته نقل آوردند و این در سال ۲۶۸ بود پس از قتل وی را مجبوراً کشته او را
 او را بیرون آورده به مجلس بردگت فلان اب فاضل را بنی کرده شخصی را بیکرکان نزد ابوطاهر فرستاد و صورت
 حال را اعلام کرده گویند همان شبی که او کشته شد همه مردم از غم بان او دست بر آسمان داشتند و نفرین میکردند فاضل
 ابو عثمان از اصحاب ابا جعفر زاهد و معروف است که چند نوبت ابو عثمان از حجره خود بیرون آمد و پرسید با خبر صیبت ایشانتر
 این عالم از سر زندگان فدا رخص شده است یا هنوز باقی است و صبح خبر قتل احمد فاضل و شکر کردید و اصحاب احمد بن طایفه
 رافع بن هرثمه را امیر خود گردانیدند و او را اصحاب محمد بن طاہر بود چون یعقوب بن لیث طاہر یازده از خراسان برآ
 رافع بن محمد بن یعقوب پیوست چون منطری کرده دشت یعقوب او را ببلارست داشت چون از آنجا رانده شد احمد بن
 جدانده او را طلبیده امیر پیش خود گردانید خلاصه رافع در حواله بهراته بامارت اصحاب احمد بن جدانده برتسار شده
 بطرف نیشابور رانده و بجا هر این شهر نزول کرد و در آن سال در نیشابور فطخ و فلاشت داشت رافع را بهار امیر بود
 که داهل شهر جنگ آمدند و ابوطاهر نیشابور را کشته رفت و رافع بشهر درآمد و این در سال ۲۶۹ و در سال ۲۷۲ رافع
 لشکر بخوارزم کشید و مال کبکله از خوارزم بگرفت و بخراسان مراجعت نمود و در نیشابور ساکن گردید چون در اوایل سال
 متخذه بانه بجنگت نشست بچیکه که از رافع بن هرثمه در دل داشت او را از ابات خراسان مزول و امارت خراسان را
 بعمرو لیث داد و عمرو لیث نیشابور را گرفت و تمامی خراسان را متخذه نمود و رافع چندی در طبرستان و جرجان بود و در آنجا
 از محمد بن زید استناد کرده در سال ۲۸۳ متوجه خراسان شد و در دم دروازه نیشابور با عمرو لیث مبارزه نمود گشت خورده و
 بجانب نیشابور رفت خواست بهراته رود و عمر و شبنده بخرس آمد که راه او را بگیرد رافع از راهی مجهول نیشابور آمد میگویند
 عمر و شبنده به نیشابور رافع را در نیشابور محاصره کرد و آخر رافع بیرون آمد و غنیمت خوارزم کرد خوارزمش و سرور را تر و عمرو
 نیشابور دستا و عمر و نیز آن سر را برای متخذه خنده فرستاد در سال ۲۹۸ شیخ ابو عثمان سعید بن اعیل در نیشابور فوت شد
 در همان شهر مدفون شد در سال ۳۱۸ هجری امیر نصر بن احمد سامان عیسی کویج را در بخارا بجای خود نشاند و بخراسان
 وقتی نیشابور رسید خبر رسید بر او دانش ابو زکریا و یحیی و ابو صالح منصور و ابو احمق و ابراهیم که امیر نصر انهارا با چند نفر
 سردار در قندهار انجوس کرده بود از عیس بیرون آمده و یحیی برادر امیر نصر بر آنها رئیس شده علم طغان بر او نشاند
 امیر نصر از نیشابور بخارا مراجعت نموده بر برادران غالب آمد و یحیی فرار کرده از راه دیگر از بخون گشت و بهراته رفت
 از بهراته نیشابور رسید تا کان بن کاکا که بگومت نیشابور برادر بود او را راه داد امیر نصر تعاقب برادر نیشابور آمد یحیی فرار
 بخارا چون و از آنجا بسر گذشت امیر نصر نیشابور بماند در سال ۳۲۵ ابو علی محمد بن عبدالوهاب ثقفی در نیشابور وفات و
 مساجد بنا کرد رفت

در سال ۳۳۳ و قتیکه ابو جعفر سجورد در شی از کن الدوله گشت یافت و پیش امیر نوح سامان رفت امیر نوح لشکری با او
 همراه کرده او تبری بازگشت کن الدوله فرار نمود ابو علی رسی رستوخند در سال بعد امیر نوح نیشابور آمد و پنجاه روز با
 که در مردم را در خفا تحریک کرده از ابو علی شکایت کنند تا او را از حکومت خراسان طلع کنند و فطوری و بلاد
 جبال را با او گذارد ابو علی طغف شده با ابراهیم بن احمد بن اسمعیل عم امیر نوح بیعت کرد و قتل او در شب داشت
 در خلافت مطیع نیشابور آمد در سال ۳۳۵ او فایکه ابو جعفر و ابراهیم در نیشابور بودند جمعی از امرای خراسان بجنگت امیر
 نوح برخاستند تا بناحق شدند و در صبح الاوّل این سال ابو جعفر در حواله آمد و با امیر نوح مصافح و او را امیر نوح

شاهنشاهی

ششم شد ولی سال بعد امیرای امیر فوج قندهار و قندهار استخ گزیده سال ۳۳۹ ابوعلی و امیر فوج صلح کردند و در
 ۳۳۱ امیر فوج قندهار از امانزاد ابوعلی داده او را بگفت و بگفت بگفت رکن الدوله فرستاد ولی میان ابوعلی و رکن الدوله
 کار بجای گذشت لهذا بگفت ابوعلی را نزد امیر فوج ششم کرد ایند ابوعلی هر چند عذر خواست امیر فوج پذیرفت لابد است
 حصان برافراخت و خطبه بنام خود خواند و سپس از اهل بری آمد و بر رکن الدوله طبعی شد رکن الدوله بمشاورت خود
 نوشت که امارت خراسان از غلبه برای ابوعلی بگردد و فرمان ایالت خراسان از بغداد بهم ابوعلی رسید وی قندهار آمد
 و خطبه بنام مطیع باطله بجای خواند پیش از آن خطبه بنام غلای عباسی در خراسان خوانده میشد در این اثنا امیر فوج در اورد و بگفت
 فوت شد و پسرش عبد الملک بجای او بر سر حکمرانی نشست در ۳۳۳ مگر مطیع ابوعلی و فرستاد ابوعلی فرار کرده بری پیش
 رکن الدوله آمد . در ۳۳۷ قندهار و دیلمی و خابوس و شمیر که در جرجان از موید الدوله گشت خورده بودند بشاه
 آمدند و تالش عقب بجم الدوله که از قبل امیر فوج حاکم خراسان بود ایشانرا پذیرفته بفرموده امیر فوج با قسطن خراسان
 بمبادنت دو دهان عزیز طرف جرجان حرکت کرد موید الدوله در شهر استرآباد متحصن شد پس از دو ماه محاصره موید الدوله
 یکی از سرداران بخارا را بطبع کرده رهش داد و اسباب هزیمت سپاه حاکم الدوله شده بطرف نیشابور فرار کردند .
 در ۳۷۹ که حکمران خراسان بحسن سبجور مغرض و پای تخت ایالت شهر نیشابور بود حاکم ولایت روزی بخیال عیش و عشرت
 با یکی از جواری بیاضی فرستند آنجا مرض فجاء در گذشت امیر فوج امارت نیشابور را پسرش ابوعلی مغرض نمود .
 در ۳۸۳ وقتی که امیرای خراسان با امیر فوج سامان شوریده بودند و او از سبکین و محمود که در عزمین بودند استند او چنانچه
 با وجود لشکر عراق که فخر الدوله بگفت خراسانیان و مستاده بود و خابوس و شمیر که از جرجان بمطهرت خراسان بیان آمد
 بود آنها از سبکین گشت خورده ابوعلی قبیله نیشابور کجاست و از آنجا بجز جرجان فرار نمود امیر فوج سامان سبکین را ناصر
 و پسرش بامیر الدوله لقب داده دویمی را والی خراسان کرده خود بطرف بخارا عازم شد سبف الدوله محمود نیشابور
 آمد و بسند حکومت خراسان جلوس کرد و این ابتدای بسط سلطنت سامانیان و محمود آل سبکین بود .
 در ۳۸۴ که ناصرالدین سبکین رحلت نمود سبف الدوله محمود که در نیشابور بود بشیند برادرش اسمعیل که از طرف مادر بزرگ
 اسبکین بود بجای پدر در نیشابور سلطنت جلوس کرده محمود برادر کاغذی نوشت اگر چه و بسجود پوری ولی من که سبف و
 یاقه شایسته سلطنت بیستم نبوی نویسم حکومت خراسان اکتفا کن و بخان سلطنت را از سر بردن کن امیر اسمعیل
 و نیشابور با قدر بر او بنموده سلطان محمود در نیشابور جلوس کرد از آنجا بصفه عزمین و تصرف پای تخت حرکت کرد .
 در ۳۹۲ ابو نصر اسمعیل بن حاد و بگری نیشابوری صاحب صحاح الله در نیشابور فوت و دفن شد .
 در ۳۹۱ که سلطان محمود در گذشت سلطان محمد پسرش بجای او نشست البیر مسعود از همان بطرف خراسان لشکر کشید
 سلطان محمد تبریز با شد ولی در بکن آباد امیر از او برگشته بگوشش نموده بمستقبل مسعود شتافت پس از ورود مسعود نیشابور
 حشمت بیکال وزیر را که او سابقه نادری داشت از خلق بیاورد بخت .
 در سال ۴۲۵ در خلافت القائم بامر الله همی از تراک مسجوق که در حالی ایستاد بودند بگفت اما ای ایورد و طوس
 متوجه نیشابور شدند و اشرا را از دبلد نیز آمانا سراسر ای نمودند که نیشابور را غارت نمایند و در آنوقت و آن نیشابور
 نزد سلطان مسعود رنج و بسباب طغیان این شهر نبود لهذا مردم نیشابور را خوف عظیم دست داده و در وقتیکه تن
 جنب و اسر و قتل داده بودند امیر کرکان که بسجده سوار بخدمت سلطان مسعود میرفت نیشابور رسید اما با او طبعی
 شده در خواست نمودند که امانت نمایند و تراک و اشرا را ایورد و طوس را از آنها رنج کشید امیر کرکان قبول

نشا پور

کرده با مردم نشا پور متفق شده بچنگ پرداخته و او و اهل نشا پور غلبه کرده و طوسی را و ایورد و سپاه سهرامان آنا متهم شده بسیاری هم متهمول و معلوب و دستگیر شدند کونیدیت هزار نفر از اهل طوس در اینجا کشته شدند و ایسر کرمان اولاد بزرگان و اهل طوس را گرفته جس نمود و گفت اگر احدی از اهل طوس متعرض مردم نشا پور شود یا راهسزما کند فرزندان شمارا که در جس نماند قتل آورم باین وضع آن نواحی این کردید وقت خوابید و اما نشا پور آسوده شدند .

در ۳۲۹ ساله ابو طالب طغرل بکش محمد بن میکائیل بن سلجوق نشا پور را از تصرف محال سلطان مسعود بدو آورد .
در ۳۳۲ ساله که سلاجقه بر اهل سبکیکن غلبه نمودند طغرل بکش سلجوق در نشا پور تحت سلطنت جلوس کرد و از آنجا لشکر متفرق سایر بلاد غزنویها امور و روانه ساخت .

در ۳۵۳ ساله القایم بامر الله غلغنی برای ایل ارسلان و نسرینی خدیو ملکش بن ایل ارسلان بصوب عمید الدوله بن جیزار ایل داشت چون ایل ارسلان از غلبه اجازه خواسته بود که پسر خود ملکش را ولایت عمده بد غلبه اذن داد و عمید الدوله را امور ساخت که دختر ایل ارسلان را بجهت المقتدی و بعد غلبه غلبه نماید چون عمید الدوله نزد وی آمد و دختر را نمود وی قبول نموده عهد نکاح بظاهر نشا پور بسته شد و عمید الدوله که وکیل قبول نکاح و نظام الملک از جانب سلطان غلبه بود و جواب بسیار در مجلس عهد شمار کردند .

در ۳۵۵ ساله که ایل ارسلان بمقتضای او را الفخر عبور کرده بخت بوسف خوارزمی کوتوال یکی از قلاع چاکه پیش شرح داده ایم کشته و ملکش را نشا پور آید بخت سلطنت جلوس کرد .

در ۳۶۳ ساله که کشش بن ایل ارسلان برادر خود ملکش را باغی شده و باغی آن خطی بود از ملکش و که وقتی سلطان ملکش در ری بود مان سپاه خود را دیده بهتر از قراش کرمان را اخراج کرده نظام الملک حاضر بود و عرض کرد این بهتر از قراش و کلاست و خط و خدا دینتند که پس از اخراج این پاکب و صفت خود روند و از آن راه معاش کنند بی آنکه سپاهگیری است چون از سلطان ما پیش شوند بگیری بویزند اتفاقا هم نظور شد که خوابی گفته بود بخت بکشش برادر ملکش و پیوستند و مرد و پنج و نشا پور را متفرق شدند ملکش از ری غم نشا پور کرد و کشش در فلو نزد شخص شد پس از خدی محاصره آن قلعه دو برادر مصاحبه کردند .

در ۳۷۶ ساله که کشش باغی شده نشا پور را محاصره کرد ابوالمستخ طوسی کاشته نظام الملک که در نشا پور بودند بگری اندیشیده کاشته میبود نام حاکم سرجس چون بخت نظام الملک میبوست چنان دانمود که در این خطرات نظام الملک بمسعود کاشته باین مضمون که خبر طغیان و عصیان کشش بسج ملکش رسیده اکنون از ظاهر ری حرکت میکنیم و دفع فتنه او را بسنجایم کاشته را سر بسته بقاصدی داده و سپردند نوعی کن ترا گرفته نزد کشش برند و بنید قتل کنند نام را بده و بگو خواب نظام مسعود کاشته دی چنان کرد چون کشش نامه را بدید از ظاهر نشا پور حرکت کرده نبراد موافق تغییر افتاد و پس از سه ماه دیگر سلطان ملکشاه از سر نشا پور رسید .

در ۳۸۵ ساله که سلطان ملکشاه در گذشت ارسلان ارغون برادرش از بغداد بخراسان آمد و نشا پور را محاصره کرد .

در ۳۸۸ ساله یکی از امرای خراسان جمعی را در خود جمیع کرده و در نشا پور آمده شهر را محاصره کرد اهل شهر بمداخه برخاستند مقاومت نمی کردند محاصره بن پس از سه روز چند ایوس شده در محرم ۳۸۹ ساله دست از محاصره کشیده برفقه بعد فغان طایفه کرامیه که مرید ابو غیب محمد بن کریم بودند و سایر مردم نشا پور قتل گرفتند محمد بن کریم در ۳۸۵ ساله وفات کرده حساب معارف معروفه در تشبیه و اصلاحاتنا بود و ختم فاش بود و جمعی نیز همین شبانه راه شدند در این وقت مرید های او و نشا پور بسیار بودند و اهل سنت و جعفر جنبک نمی نمودند و معینی زیاد از طرفین کشته شد رئیس شافعی ما در این وقت انعام

ابن امام کسری بن ابوالعالی جوینی و رئیس فقیه فاضل محمد بن احمد بن محمد بود این دو با هم متحد شده بر کرایه غالب شدند و همشاد رئیس آنها را قتل آوردند و مدینه آنها را خراب کردند و این اختلاف و تفاق که میان اهل شهر بود سبب شد که برگی برق در پنجم چادوی الاول ۳۹۰ بزمعت مغازه و محاربه پیشا پور را فتح و تخریب ساخت .

در ۵۲۸ چون طایفه خزر بر سلطان سبزه غالب آمدند و او را گرفتند و بچوس ساقه در اغلب بلاد خراسان قتل و مذبذب کردند نیز بر این شهر استیلا یافتند و بنای خوزیری که آهسته و آهلب خلق از مردوزن و اطفال مسجد جامع پناه بردند و خزان ششبر در آنجا بناده چند ان از ایشان کشته که اجساد متحولین در زیر خون پنهان شده نیز مسجدی در طرف بازار بود که مسجد سطر می گویند و چسپان وسیع بود که هزار نفر در آن نماز میکردند و محراب عالی داشت و سینه بنای بزرگ در بون و مذبح چون شب در آمد این مسجد را آتش زدند و شعله محراب مسجد که چوب پوشش بود چنان بالا گرفت که بر شهر روشن شد باری آمدند خزان در شهر مشغول چاقل بودند و نمازخانه ما و دیوار را از ایشان کافتند و دیوار را بگردند و پیران را شکنجه مینمودند هر کس از کس در فینه بجا مانده گان داشت میگفت بانه آسوده بود و الا او را زیر شکنجه ها ک میخواستند بعضی از علمای بزرگ در این فتنه راه آفرشت گرفتند چنانکه اشاره میشود با جمله دو سال این شهر بشت نشان دو چار ظلم خزان بود تا الموت به این از امرای سلطان سبزه چنانکه در مطالب پیش این کتبینه و بیاض استلاطین خود شرح داده ام در ۵۵۰ پیشا بود و تخریب ساخت پس از تصرف این شهر و چند شهر دیگر خراسان با محمود بن محمد خواهرزاده سلطان سبزه که در سبزی سلطان بنگوست خراسان مینمود مصاف داده بعد از و این در مصالح موده چون سلطان سبزه در ۵۵۲ در که شت حسب الوتیه سلطنت محمود رسید و پای تخت خود را در کرگان قرار داده و الموتی که در پیشا پور بود با محمود بیافت و در پیشا پور بنگوست مستقر شد .

در ۵۵۳ که طایفه غر علیال الدین محمد پسر سلطان محمود را بریاست خود از کرگان طلبیدند و سلطان ایجاد پسر را نزد آنها فرستاد و امرای غر که از مرد و تا پیشا پور شتر بودند رئیس تازه خود را استقبال نمودند و غر با اتفاق و استخا سلطان محمود بخدمت جلال با بنوید متوجه پیشا پور شدند متوجه سنهار کرده بخواف رفت سلطان محمود و غر تا وارد شهر نشا پور شدند این فتنه طرف غر با هیچکدام از شهر اذیت و آزاری وارد نیامد و پیش از پیروز آتی توقف کردند و با سلطان بطرف مرو و سرخس را اندر ولی از همین توقف سوغتی تجمیدی چه سکه شهاب حاصل کردید که در آنوقت شخصی درشت بود و لقب بقیه معروف بنوید بن حسین بن موفقی که ریاست طایفه شافعی داشت و با غالب اعیان پیشا پور وصلت نمود و مغلوب بود و شرت و قدر را در اینجا بر ما سنده از اتفاق یکی از بزمای او شخصی از طایفه شیبیه را بقتل رسانید که نسبتی با رئیس طایفه عقوبه معروف بنوید بنوید الدین ابوالقاسم بود داشت رئیس علوین نزد فقیه مذکور فرستاده قائل را طلب داشت که بقصاص رسانند متوجه بقیه با ابوالقاسم پیام داد که ترا حق بکرم بلسه شافعی نیست ریاست تو مخصوص طایفه علوی است ابوالقاسم لقب بقیه از این پیام بر آشت و با اتباع خود بطرف شافعیین حمله برد اگر چه آنها هم خوب استیاد که کردند چون جماعت بقیه و شیعه زیاد بودند بر شافعیان حمله کردند و بسیاری از آنها کشته و بازار عطاران و کوی باغ ظاهر و خانه امام ابوالعالی جوینی را که نسبتی با امام فقیه شافعی داشت سوزانیدند فقیه سستی از خارج جمعیتی بمعاضت خود طلب نمود از طوس و اسفراین و جویان با داد او آمدند و در پناه او پنهان شدند و شیعه ما کشته شد ولی بعد که جنگ سختی میان شیعه و شافعی بود گرفتند و ساق و مساجد سوزند و ویران شد و جمعی کثیر از شیعه را بقتل آید فقیه سستی چنانچه از اتباع خود بقیه فرنگ پناه برده و از آنجا بطوس حرکت و شافعی با دو چار دلت و بخت کردیدند و بقیه در ارمان شدند و متصل سستی با بدست شیعه ما کشته شدند متوجه ابوالقاسم با فقیه شافعی بقیه اتقارم پیشا پور آمد فقیه شیعه در آنجا

مختصر

شاپور

محقق شده پس از چند روز بجای شاپور منسوخ و تمام خانه های شهر برین گردید شاهی با علاوه بر اینکه بویات شاپور را
 و بران سابقه مدبر حدیته را که از خانه غنچه بود آتش نند و قتل کنند که شیبه تا با نیا پناه برده بودند محاصره کرده در
 ۵۵۵ مویده اینده در شاپور حضرت با قسطنطنیه کردید و در ۵۵۶ دی تمام اعانتی شاپور را که در حبس کرد از جمله غنچه
 عبوی حسینی بود و برادش باوات طوی حسینی این بود که نسبت با ما شاپور دست نندی کشوده و متعرض عرض مردم
 کرده اند اشخاص دیگر را نیز منسوخ ساخته قتل آورد و شاپور را بران ساخت از جمله مسجد عقیل که محل اجتماع علماء بود و کما
 معنی داشت با تمام مدرسه از مدارس شافعی با و آمد در از معنی ما مندم ساخت و پنج کتابخانه منبر طقه آتش کردید و در
 دیگر تجارت رفت مویده از آن است دیار آمد حصار شهر را که بعد اقبه بن ظاهر از جانب آموون حاکم فراسان بود بنا
 کرده بود و بعد از آن ارسلان مرتضی مؤذنه و آتش بر کرده پای تخت حکمرانی خود ساخت و شاپور عالی را ساقل باشد
 و در همین سال سلطان محمود با طایفه غزنویان در شاپور محاصره نمود و محاصره ۴ ماه طول کشید سلطان محمود
 شده و از بنا اوبه و وفات قریز طول کرده و بیانه تمام دارو شهرستان شده قرآنه تا انتظار کشیده چون از بارگشتش
 اثری نشد دانت اطراف شاپور را غارت کرده بشهر طوس فرستاد و آنچه را هم در آن سابقه در شمشیر مقدس جمعی کثیرا
 بقتل رسانیده و آن رده غنچه منوره را هم تمام داشته دست درازی نمودند بعد از اینک و فلک بساکن خود بازگشته و از
 آنطرف سلطان محمود که وارد شاپور شد مویده کمال احترام را با و نمود اما در اوایل رمضان سال بعد سلطان زاجبسن نمود
 و چشمهای در ایل کشید و نقابسی که با او بود از ترس ترخان غنچه میده است مویده در حیطه ضبط در آورد و نام سلطان را
 که پس از شیبه با نده غنچه جاسی در خطبه ذکر میشد از خطبه میده است و چشم جلال الدین محمد پسر سلطان زانیز ایل کشید و چه
 و بعد از این مدتی در حبس بردنیز شهرستان واقع در نزدیکی شاپور را که تا آن زمان مویده در آن تصرف نداشت محاصره کرد
 و قیام موقعی شافعی که با مویده بود در این محاصره گشته و اشجان ۵۵۷ کار محاصره بطول انجامید و محصورین با کلاه نسیم
 شده و مویده شهرستان را قتل نمود و در ۵۵۸ فتح قلعه کندر شاپور که تا آن زمان تصرف مویده در نیامده بود و بر اینصوب شده
 بعد از شیبه این قلعه تمام فراء و شلایع شاپور را در دستم گشت علاوه با جام و با خزر جریان قاجرم غنچه شاپور شد و شهر
 قدیم شاپور یکبار و خراب و در بران و شادیاخ پای تخت مویده گشت و قوس را نیز تصرف نمود بعد از آن فتوحات
 ارسلان بن لغزل سلجوق برای مویده غلایع فاحشده و الویه معقوده فرستاد و از او خواهش نمود که اسم او را بنام
 در خطبه مذکور سازد و سایر بلاد فراس را بکلیه تصرف آورده و خود را نایب اسلطن فراسان بدانند مویده در قوس اسم سلطان
 ارسلان را در خطبه آورد و اسم خود را بعد از اسم سلطان سلجوق قرار داد .

در ۵۵۸ مابین سلطان شاه در برادرش گمش تراعی در گرفت لهذا سلطان شاه با مادر خود ترکان خواتون شاپور
 آمده مویده پناه برد مویده باها کرنا و سید ای سلطان شاه روانه خوارزم شد گمش ناگناره دشت او را استقبال
 کرده جنگ سختی در گرفت و مویده سیر شد گمش او را شده گرد هر منستی از بدیش را بمستی از چادر خود آویخت این واقعه
 در ۵۶۰ م واقع گردید و قبی مویده بر خلاف عطا ملک و شیبه الدین و ناگنی گشته شدن مویده از خود .
 ۵۶۱ م دست بهر حال چون بهریت ، بکتان لشکر مویده از خوارزم شاپور آمدند ابو بکر طغان شاه پسر مویده را
 بجای پدر بکمرانی برداشتنده و مجد سلطان شاه و ترکان خواتون شاپور آمدند و پناه از طغان شاه جسته و ملی او
 آمد آدانا اندام کرده چون مایوس شدند در سلاطین عوری نمودند و با نیا طبعی شدند .

در ۵۶۲ م طغان شاه بن مویده در حوالی خراسان سلطان شاه خوارزمی جنگی سخت کرده سلطان شاه او را شکست داده

شاپور

براردوی وی دست یافت و از خیزنا که در اردوی طغانش بدست حاکم سلطان شاه افغان رسید که نزد خانم
 درین بود خلاصه سلطان شاه طوس و پسر از بلاد طغانش را متصرف شد طغانش بر خلاف پدر خود متوجه مردی بود
 بجان و بیگانه غالباً بتسلیس سوان شدی آسین پیرایش ده دوزخ طول داشت زنگوله بخود بسته بر قضاوت
 شاپور با شوریدند و سلطان شاه را متصرف اینولایت تحریک کردند طغانش با اضطراب تمام شب دو شبانه ۱۲ محرم
 ۵۸۱ در گذشت و پسرش شجر شاه جای او گرفت متعجب است از غلمان طغانش چون نتوانست بهر سبب در امور سلطنت
 منوهر امرا شاپور کران آمد سلطان شاه را مجدداً بظن این ابالات دعوت نمودند تا در سال ۵۸۲ مکنش خواریه
 بخراسان آمده در راه سیح الاول شاپور را محاصره کرد بعد از سه ماه محاصره نعل سبایا گرفته بخوارزم بازگشت و در همان اوقات
 امام بران الدین ابوسید بن امام محمد بن کوفه قاضی و شیخ الاسلام خراسان آمد بنای پورکاری بعد از شش ماه در نعل
 معصوم و مرگت نمود و در ۵۸۳ مکنش خواریه باز بطرف شاپور آمده در جمعه ۱۲ محرم شهر را محاصره کرد و در نهم ریح ۱۱
 وارد شاپور شد و متعجب است که قوا الدین عبدالمستبصر کوفه در بران الدین سپرده که بعضی برساند و حکومت شاپور
 پسر شد خود ملک داد و پسر را با خود بخواندم برد

مغز سبب
 بی بی بی بی بی

در ۵۹۱ سلطان غیاث الدین غوری بنای پور را از طغانش بن کش خان متزع ساخت و ضیاء الدین علی نامی را بکوت بنای
 منصوب کرد ایندو در راه صفر ۵۹۱ سلطان محمد خوارزمش و گانز لشکر مغول در هزیمت بود بنای پور آمده و همانا که پایان زندگانی
 خود در همین اوقات میداشت مخصوصاً شبی درستی این رباعی را زیاد بگزارید نمود ایام گل است و بس نمادی خور
 گل خود چه که تا نفس نمادی خو از کردش ایام در این دیر خراب بس زودند و دیگر کس نمادی خور خلاصه
 سلطان محمد شیند که چه نوبان و سونای ببا و از آب آموی که شسته اند لند از بنای پور بر راه سفر این بری حرکت کرد
 در ۵۹۱ بعد از فوت سلطان محمد خوارزمش سلطان جلال الدین منکری بنای پور آمده و سه روز آنجا توقف نموده از آنجا
 عازم غزنین گردید و عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا جنوبه بهاء الدین پدم در سال ۱۱۰۰ با سلطان جلال الدین منکری
 بنای پور آمد در آنجا توقف نمود و با سلطان در بار اسرار سپر ای کرد تا سال ۶۳۰ در بنای توقف نمود در این سال چون
 خراسانیان بر مغول باغی شدند و قون زیاد می امور نظم بنای پور شد از آنجا باز کرد

در ۶۳۰ نیز لشکر مغول بنای پور را قتل عام کرد چون دانا و چنگیز خان تا چارک برادر کوچک قرآچار نوبان بوده و از جانب
 تولجان امور فتح بنای پور شد و در نیم محاصره تیری بود جزو در حال بود تولجان که شیند پس از قتل عام مرد و سرخس
 بنای پور آمد اما بنای پور قاضی رکن الدین را بشاعت نزد تولجان فرستادند وی کوش بجنگار قاضی نداده روز
 ۴ شنبه ۱۲ صفر شهر را محاصره کرده شهر مستوح کرده و غیر الملک حاکم مغول زن و مرد شهر را بجزا برد
 تا را بقتل آوردند دختر چنگیز خان بعضی شوهرا بنده شهر را بجا ویران ساخت هفت شبانه روز آب شهر بسته
 تخم کاشتنند (اد که حق داشت بافتن و فراق نمیشد که از دست او در زرقه بود) صاحب جیب اسپر میگوید
 سوای عورت و اطفال و اسرایه که رود است و چهره و پهنی از تو گشته شد

در ۶۸۸ امیر نوزاد دوی غازانخان که در رادگان بود حمله آورده آن اردو را برهم زد غازانخان شهسوار
 کرده بنای پور آمد آنجا مجدداً لشکری آرات بقصد رزم نوزاد حرکت کرد در سال بعد شکان خود را در شاپور
 قرار داد و بعد از همین شهر امیر نوزاد رسا محکم کرد و کار غازانخان بالا گرفت
 در ۶۹۱ سلطان محمد خدا بنده از جانب برادر خود غازانخان قصد بکشتن قوا الدین نموده راه خراسان

شاپور

پیش گرفت و بنا بر سبب در اینجا بواسطه شیخ شهاب الدین جایی میانہ مصاحبه شد و سلطان محمد برکت
 در ۷۳۹ امیر و جیه الدین مسعود سرداری پیشاپیش بورد استخر ساخت و برار غوث و جان قرانی حاکم اجماعه نمود
 در ۷۴۳ ملک غیاث الدین کرت بحریه علی خنی از بهرات بالگر عازم سبزوار بنیاد بود شد چه خوابه علی مؤید
 ملک فراساز از بطام نامسرداد در تصرف داشت جمله و سکه بنام خود کرده و ظاهر شیخ و دعوی
 محبت اهل بیت میبود و دوران خلوی داشت مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی مدتی
 کرد و این اسب از برای آن بزرگوار زمین کرده ایم و مردم سبزوار اکثر پیشین شده بودند و اهل پیشاپیش بود نیز شیخ خود
 اهدا داشتند از این جهت علی خنی ملک غیاث الدین را که خود سنی و خنی بودند بجنگ با خوابه علی مؤید و شیخ
 سبزوار و شاپور حاکم شدند و بکجند بر ملک واجب است که دفع اهل شیخ نماید و این مسئله بهانه برای ملک
 غیاث الدین شده مخواست بدینوسیله ملک مانا نماید لند اجد نوبت لشکر بطرف شاپور و سبزوار کشید و ابتدا در
 و او فرستاد بالگری عازم شاپور شد و خبر خوابه علی مؤید رسید با همیان خود را از سبزوار شاپور فرستاد
 و در استقام شهر با لغز نمود چون ملک غیاث الدین شاپور رسید در ایل لشکر بان خوابه علی مؤید از دروازه
 بیرون آمدند و در کوه با جناح جنگ کردند ولی بعد از چند روز عاقر شده دروازه مافرو بستند و آن پس دیوار را
 بدخفت کوشیدند و این قضیه امتدادی یافت و معهود ملک غیاث الدین حاصل شده ناچار بجانب هر آن
 مرجعت کرد و سال دیگر با شکری راه شاپور و سبزوار پیش گرفت خوابه علی بر سیاه خود قوت قلند داد
 و تمبای دفاع شدند و لشکر بجای چند پیشرفت کار او رفت بودند چون قشاینها سکر کردند باز کاری از پیش
 زفت پس از کشتن و قتل یار و اهلایف بشمار و غارت و خرابی دوات به راه برگشته و بار دیگر باز آمدند در کوه
 بار ضرر جانین پیش از پیش شده و اگر باغات و عمارات که در نوامی شاپور بود از بیخ و بن برکنند و در کوه
 حد ساله و دویست سال را بینه خستند و بعضی کار بر بار را انباشتند و حتی الامکان در فرایا تقصیر کردند پس از
 آن بهرست معاودت نمودند در او فرستاد امیر اسکندر شیخی سپر افراسیاب چلاوی تر و ملک غیاث الدین
 آمد بوجه ایله ایله افراسیاب پیش را امیر قوام الدین قتل رسانید توضیح اینکه امیر قوام الدین سب خود را
 بحضرت امام حسن عسکری برسانید و در جوابی اهل پیشاپیش و دعوی زهد و کوششینی میکرد و امیر افراسیاب
 حاکم بازندان مریدان کشته و جمع کثیری هم دست ارادت دادند و کارش با کلفت و هوای تخریبانندان نمود و
 افراسیاب کاه و یگانه بر بیدت سید قوام الدین می آمد و قتی سید قوام الدین با قومی از عمران خود مواضع کرد و چند نفر را
 در کین افراسیاب نماندند و همان وقت که او بدین شد قوام الدین می آمد با سبب ان بدست آن شخص مقول گردیدند
 و این در ۷۵۰ بود پس از بنوا فخر ملک بازندان از مدد دستدار بترت شد قوام الدین بر آمد و فرزندان و خلفان اسپه
 افراسیاب در چلا و بودند و با ابناء سید قوام الدین جنگی بخت کردند و کفران مر از چلا و بلا کرده قطعه فرزند کوه بست
 آنها خانه امیر اسکندر پس از آن حالات بخراسان افتاد و در پیش رکن الدین غنی شیخ حسن با امیر اسکندر اتفاق نمودند
 خوابه مؤید از ایشان متوهم شده خواست که متوجه دفع آنها شود ایشان در قصد او واقف شده در پیش رکن الدین با
 سبب نفر از در ایشان بغارس نزد شاه شجاع رفت و امیر اسکندر را بهر سو پیش ملک غیاث الدین آمد و او را
 غمت و حرمت تمام نمود و تمام مردم او را مرسوم و انعام نمودند و مال خوربان و خوشیچ و چند موضع دیگر را
 فاضل افراسیاب او کرده چون بهار در رسید ملک غیاث الدین به سپاهی بیار بدور شاپور آمده شهر را شیخ کرده

نیشابور

و حکومت آنرا با امیر بسکندر شینی و لدا فراسباب چلاوی داد و این واقعه در سنه ۷۷۸ بوده .

در سنه ۷۸۳ که امیر تیمور که در کازان بمشغول بود فتح ایران را بجا آورد و بطرف خراسان آمد بعد از فتح هرات و اتراخ این ملک از حاکم اتین بطرف نیشابور آمد و در حوالی نیشابور سرزوار ابو مسلم مروزی توفیق نمود خواجه علی مؤید از سبزواری بخت امیر تیمور شناخته با حضور یافت چون معروف شد بخت بود امیر تیمور از نیشابور آمد و جواب داد و اناس علی بن یونس بموکم امیر را بسیار خوش آمده و مطلقاً بخواه مؤید کرده و از نیشابور با سواران رفت

در سنه ۸۰۲ که امیر تیمور بمشغول بود از آب میمون عبور کرد و در ایران آمد و این سفر در شهریور سنه هفت سال است خط راه عبور امیر تیمور نیشابور و نظام و خوار بود که از این راه بخت آذربایجان حرکت فرمود .

در سنه ۸۰۳ که امیر زاده محمد سلطان امیر تیمور از سر قذات منوستان احضار بقشق و باغ شده بود با امیر حاجی سیف الدین از امرای بزرگ نیشابور رسید و امیر حاجی سیف الدین در اینجا فوت و مدفون شد .

در سنه ۸۰۴ که امیر تیمور غرمت ماوراء النهر نمود روز چهارشنبه غره محرم اول این سال از نیشابور عبور شد و در همین سال امیر تیمور در گذشت .

در سنه ۸۵۵ که امیر زاش هرخ کورگان در روی زندگان را وداع کرد در میان او لاد و احقاد و نزاع در گرفت او شتر بار کرد و مشهور بمرزا عبد اللطیف خوانده او با کوه مرشاد افاقا عهد عیاز و کوه قمره اقله بمرزاش هرخ نهایت جرات و بد رفتاری کرد و حوزر اسبجای بدامجد پادشاه دانسته بطرف خراسان حرکت نمود و در نیشابور از امرای بزرگ علما و دوله والی هرات بگفت خورده بچوسس کردید .

در سنه ۹۳۵ بعد از آنکه حسینخان شامو سردار شاه طاهساب اول عبیدخان و کوجم خان اوزبک را در زور آباد جام سنگت داد شاه طاهساب نیشابور آمد و ششلاق را بقم رفت .

در سنه ۹۹۱ اوفا بیکه شاه عباس بزرگ در طهران مریض بود عبدالمؤمن خان اوزبک نیشابور آمد و سفر ساخت .
در سنه ۹۹۹ عبدالمؤمن خان بخراسان آمد و برای بیات که در حدود حوالی نیشابور سکنی داشتند تاخته اغلب آنها را قتل ساخت و در نیشابور را محاصره کرده و زیر برجی را غارت کرده بیادست آنهاشته برج را غراب کرده راه بشهر باقیه داخل شدند و طرف را تصرف نمودند و در ویش محمد خان حاکم نیشابور و میر قاجار هفتمانه فکینگی صحبت کرده و در ویش بکارزار مانع گردید و چهار ماه تمام عبدالمؤمن خان شهر نیشابور را در بند و محاصره داشت بعد از چهار ماه دستخالی از شاه عباس بریده که آمدن شاه اسام بخراسان امری محال است چون عبدالمؤمن خان هسم طالب بمصاحه بود صلح کردند و در ویش محمد خان بجز از نیکان خود سالم بقرون رسیدند و در ازاء این خدمت امیر الامرا را کبلا ن یافت .

در سنه ۱۲۱۴ خاقان غلده آشیان فتح شاه طاهب شاه در بایزدم محرم دارد نیشابور شدند جعفر خان بیات حاکم نیشابور وقت آنکه چند روز شهر را تصرف کار که از آن پادشاهی نداد بعد از آنکه کار سخت دید علماء ایتقان کرده شهر را تسلیم نمود و حکومت بختیغ خان برادر زاده جعفر خان تفویض شد و پس از چهل روز موکب خاقان بطرف مشهد حرکت کرد در مراجعت از مشهد تجمه و جعفر خان بیات تعلق شد و بکومت نیشابور منصوب آمد و باید داشت که اول حاکی که از طرف دولت ابدت قاجار در نیشابور بکار داشت حسینخان سردار قاجار فرزند بود .

در سنه ۱۲۱۵ خاقان مغفور هب الله مغفور غرمت خراسان فرمود نواب حسینخان برادر حضرت خاقان بمحاصره نیشابور تعیین جعفر خان امور شد بعد از چندی محاصره اردوی پادشاهی بواسطت شاه زمان افغان از خراسان بطرف عراق علف

شاپور

نویسنده طوسی ابو الحسن بن محمد بن علی در نیشابوری شمس و از کبار محدثین آنجا جلوسناده و اینازی داشته اند اما کرده بود و مردم از افکار بلاد اسلام قصد فخر او میکردند قاضی شمس الدین دره قیات میگوید مرا از وی اجازه این که در سال ۱۰۱۰ هجری بمکه رفتم و از فراسان توت و سناده زنان فوت توتیه در شوال سال ۱۰۱۵ هجری در کتبت نیشابوری نجیب بن معاذ رازی یکی از رجال طریقت است و در بیان مشایخ کبار سلفین از جمله شیخ سعد و پیشوای از وی استیخ رفت توتیه میم شد آنگاه نیشابور رفت در آنجا در سنه ۲۵۸ هجری فوت شد .

ابو عوانه یحیی بن یحیی بن ابراهیم بن زید نیشابوری از حفاظ و اصحاب سند و در اطراف عالم برای تحصیل و تحصیل عم حدیث کرد مشاکر در شام و مصر و بصره و کوفه و واسط و حجاز و جزیره دین و همدان و ری و فارس و جنت شریح نظام ادراک نموده و در سنه ۳۱۰ هجری در سفر این فوت شده آنچه فوت شد از یک معجزه استناد ابو یحیی است ابو عوانه گفته است که برادر من محمد بن یحیی و قاضی که در تصیبه بود و شعری در نامه من نوشته درج کرده بود که مضمون فارسیش این است که ما ندیم زنده بر دوزیم عابد کز فراق چاک شده در بر دیم صدمه را سپید بر ای لب آرزو که خاک شده

احمد بن اسماعیل نیشابوری از اصحاب ابو محمد حضرت عکری نامش در کافه کتبت رجایه و مصنفات مضمونه از برای اسامی روایت مشهور و معروف است از حضرت امام ابو محمد علیه السلام توفیق مبوط در خطاب اول بعد در رسیده است و آن بزرگوار در طی آن از منقدس اهل نیشابور را بر مویلت احکام شرح و اقامت کافه فرایض و سخن تحریر و ایراد است و فرموده نشود آن توفیق مبارک در کتاب مجالس قاضی سعید شهید نورانی شمسری ثبت افتاده .

ابراهیم بن عبد بن نیشابوری از کبار علماء اصحاب امام عاشر علیه السلام احوال او را در نام کتبت رجال آورده شرح داده و حضرت ابو محمد عسکری سلام الله علیه در توفیق که بنام یحیی بن اسماعیل صادر نموده اند از ابراهیم عبده یاد نموده و بر او شرف و کتبت منسوب شده و در کتاب فخر توفیقی دیگر از آن بزرگوار در کتبت ابراهیم مذکور مقبول و مستقر است و خطاب این توفیق بعد از حدیث همین است .

سعید اجل ابو جعفر علی بن جعفر بن حسین بن فدائمه موسوی است رئیس اهل فراسان معصوم و مدینه مسکن و وطنش نیشابور بوده و سیاح و عقار و احشام و اموال بسیار در فراسان داشته و در نشاء سمرقندی در تذکره میگوید که ابو جعفر علی بن جعفر موسوی را از روی تعظیم رئیس فراسان نوشته اند و سلطان سمرقند را برادر خوانده بود و ادیب صابر شاعر که از افضل شعرای فراسان است در ستایش او قصاید غزاسروده و قصیده از مدایح او در مجالس قاضی سعید شهید نورانی مسطور است .

حسین بن علی بن زید بن داود بن بزید نیشابوری ابو یحیی کتبت داشته و لقب صاحب مشهور است و از کبار محدثین و سلطنت سامانیان و از اجیه علماء مملکت فراسان بشاری آید حاکم ابو عبد الله بن ابی سعید که درجه اشتها رو هشتم او در بیان اهل حدیث محتاج بیان نیست از شاگردان ارثا گردان او است همچنین ابو عبد الله بن عده و شیخ احوال او در تاریخ نیشابور مسطور کرده و شیخ شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان ترجمه او را برادر فرموده میگوید وی در طلب علم حدیث و فن شریف خبر از رجالین و صوفیین محبوب میگردد و کتاب تصنیف نموده و ولادتش در سنه ۲۷۰ هجری داده حدیث بسیار از ابو بکر بن خریبه و عبد الله بن جویلی و ابو العاصی موصی و احمد بن محمد عاقل و حسن بن سفیان و ابراهیم بن یوسف اجماع و ابو حنیفه و زکریا سامی و غیر هم شنوده و اینستماع نمی نمود . هجری دیگر هجری از شیخ او محبوب میگردد خود از وی احادیث نقل کرده و در حدیث او حدیثی نقل شده اند مثل ابو یحیی بن

شاور

جو صا و ابوالحسن بن محمد و ابو محمد ساعد و ابراهیم بن محمد بن حمزه و ابو محمد خراسانی و ابوطالب احمد بن نصر حافظ
 اینجاست هم از شیخ ابو جعفر حسین بن علی بیاضند و هم از زوی حدیث نوشته اند ولی گسایند از این بزرگوار اخذ
 حدیث کرده اند و روایت کرده اند از ایشان است ابو عبد الله حاکم نیشابوری مشهور با این اسم شیخ و ابو عبد الرحمن
 و ابو عبد الله بن منده و غیره و غیره و ابو عبد الرحمن سلمی گفته حدیث او مقبول و خود او از توهم کذب و غلطی پیراسته
 و شخصی است پشورای اهل حدیث و شیخ ابو عبد الله بن منده میگوید در مقام اختلاف احادیث با اتفاق و استحکام
 و حفظ ابو جعفر حسین نیشابوری کسی را ندیدیم و حاکم در تاریخ نیشابور میفرماید حسین بن علی بن زید بن ابو جعفر نیشابوری
 حافظ در ضبط اسناد و سنون اخبار و در جمع و جمع و وثاقت و کثرت احوال در طلب این فن شریف بجز عصر
 میباشد اشتهار او بمشرق مثل انتشار ذکر و شیاع مت او بمنزب است و در مذاکره علم و مباحثه ائمه و کثرت بضعیف
 بر جمله مقدم میباشد و وصف تقدم در این خلال کردیم و مزایای شریف در نیشابور یکی از عدول مقبول اشتهار
 سلم العداله معده و خود در طبرستان نیشابور و در نهرات و نسا و جرجان و مرو و سمرقند و بخارا و کوفه و واسط و
 و اهواز و صهران و در طلب علم جوان کرده و در همه این بلاد استماع حدیث نموده و هم شام رفته و آنجا حدیث
 نوشته و در مملکت مصر نیز استماع فرموده و در کوفه و در کوفه از فضل بن محمد چندی کتابی که نامش ابو عبد الله حاکم در جاک
 دیگر میگوید که شیخ ابو جعفر حسین بن علی بن زید نیشابوری از دیار مصر تیر به بیت المقدس بازگشت و از آنجا
 تاره آخری بیخ رفته و از آنکه شام مرجع نموده و از بیت المقدس شده و از راه شام به راه بغداد عود نمود
 در حالیکه در ضبط و حفظ احوال و محصر بود و از آنکه علم حدیث احدی قوه مذکوره او داشت نگاه از عسقلان
 خراسان آمد و بوطن اصفهان رفتند شهر نیشابور آمدند در نیشابور هم از حافظان خود آن مملکت را وقت ذکر حدیث
 حفظ نموده و وفات نمود پس در نیشابور اقامت جست و بضعیف کتب و جمع مشایخ و ابواب و غنا وین
 اشتغال گرفت از شیخ ابو بکر محمد بن عمر حجازی شنیدیم که گفت حسین بن علی بن زید نیشابوری در وقت سالکی
 بحدیث گفتن و اعلاء اساس نمودن و مستغاث خود و احوال روانه و تراجم مشایخ شرح دادن مشغول
 داشت تا در شب یوم چهارشنبه ۵ اشرفی الاوائل ۳۳۹ وفات یافت عمرش ۲۲ سال مذهب در سمرقند
 است میراث رحمة علیه

میر غنوم قاضی نواره میگوید وی از مادات اطهار مدینه طیبه است قدش ایسر بهاء الدین بعزم زیارت
 شد شریف رضوی بخراسان آمده در نیشابور نماز شده میر غنوم در آنجا متولد شد و بجهت ایسر قاسم انوار رسید
 و بضعیف باطن کوشید و اما فرامان از ابوی اعتقاد تمام بود و اکثر ایسر زادهای جنای بجهت وی می شناسند
 اشعار لطیف از آن سبب شریف در مناقب بنظر رسید و میر قاسم انوار در وفات او مرثیه ساخت بدین مطلع
 میر غنوم سفر کرده و داعی فرمود همه دلهای عزیزان بفراتش فرسود

شیخ ابو جعفر خراسانی ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهرا ن از اقله قضای شافعه است در کلام و اصول
 از اساتید معده و کاذم شیخ نیشابور این دو فن را از او آموخته اند حاکم در تاریخ نیشابور و عبد الغافر
 در سیاق و این خلکان در وفات و غیر هم فی جزای احوال او را باز نموده اند و کتاب جامع الصحاح و التذکره
 علی الملکین از مصنفات او در نهایت اعتبار و اشتهار است همین آرزو میگرد در نیشابور میرد تا همه
 اهل نیشابور بروی نماز که از نارضی و شکر روز عاشورا در نیشابور و کافرانش با سفر این نقل شد

شاپور

ابو بکر سقی خرمی مروی احمد بن حسین بن علی بن عبد الله بن موسی از قضاة عظام شافعی و از کبیر حفاظ حدیث
 و در حدیث از ائمه اصحاب حاکم ابو عبد الله بن ابراهیم بن یونس و از قضاة کبیر آن اسناد را در فروع دارد
 و در طلب حدیث بزاز و جبال و حجاز و اطراف فراسان و غیره رفته تصنیفاتش هزار جزو میرسد او اول کسی است
 که لفظ ص امام شافعی را جمع کرده از مشهور تصنیفات وی سخن گیر است و صیغه و دلائل و شب الامان و در ۵۱۷
 در نیشاپور در گذشت و غشش نقل به همین شد .

تعلیمی مفسر نیشاپوری ابو محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم در فن تفسیر بجا که روزگار خویش بود تفسیر کبری از زبان
 این فن شریف بر همه مقدم است و کتاب لغز این در فصوص ابیانهاست هشتم دارد وی در ۴۲۲ و بعد از
 ۴۳۷ از جهان فانی رفت .

مسلم بن الحجاج بن مسلم بغیری صاحب الصحیح از ائمه علم حدیث است از اهل سنت و جماعت بعد از کلام الله مجید کتاب
 صحیح از مسند او و مسند بخاری بنده است عاقل ابو صالح نیشاپوری گفته است مسلم و بخاری هر دو از شاگردان
 احمد بن حنبل میباشند شهرت مسلم در میان اهل اسلام و اخبار و محققان در میان اهل سنت مسلم است و از فایده
 هر دو ربط و شرح نیست نوشته در ۲۳۷ بصره با داغ خارج نیشاپور در سن ۵۵ در ۲۱۶ اتفاق افتاد .

محمد بن یحیی الذبیح نیشاپوری از اهل حدیث عظام فراسان است بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و
 ابن ماجه که ائمه و اسانید اصحاب صحاح و پنج میباشند همه از محمد بن یحیی اخذ کرده اند ما بین او و مسلم بن حجاج در باب
 بخاری صاحب صحیح از جهت سئو خلق و حش عظیم روی داد و فوت او در ولایت و پنجاه و هشت و شصت
 سید از صاحب کتاب امثال ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم در علم لغت و فنون ادب از ائمه
 مشهورین معدود میشود در محضر از ابو الحسن و احدی صاحب تفسیر مختصا من خطبه داشت کتاب امثال و کتب
 سامی الکامی از آثار مشهوره است نوشته در ۵۱۸ در نیشاپور واقع و در باب میدان مدفون گردید .

ابن راهبیه مروزی ابو یعقوب اسحق بن ابی الحسن ابراهیم محمد از معتبرین روایات آثار و نقله اخبار
 و حفاظ حدیث و ضبط اسناد است او یکی از ائمه اسلام بشمارند با امام شافعی در مسئله بیح خانها که
 که منظره کرده شیخ فرید الدین رازی صورت آن باخته را در کتاب مناقب امام شافعی نقل نموده است ابن
 راهبیه در آخر عمر ساکن نیشاپور شد و در ۲۳۷ در گذشت قریباً هم در ۲۳۸ گفته اند .

زینب شیری دختر ابو القاسم عبدالرحمن بن الحسن بن احمد بن سهل سلاف وی اصلاً از جرجان میباشد
 ولی در شهر نیشاپور سکنی گرفت و زینب از روایات اخبار و حفاظات آثار است خدمت جماعتی از شیخ
 عظام و محدثین کرام رسید و اخذ حدیث نموده فاضلی بن اکلکان از او اجازه داشته و در ۱۵۷ در نیشاپور
 ابو یوسف ارغیانه سهل بن احمد بن عاقله شافعی جمعی کثیر از بزرگان علماء و عرفا رسیدند و با مشیخ عراف
 و حجاز و جبال صحبت داشته و تصنیفات نموده فاضلی ارغیانه که مشهور است با و انقباب دارد قضاء ارغیانه
 بوی نقیض کردند عاقله با شاره شیخ الوقت عارف کامل حسن سنانا ترک مناظره و جدل کرد و از قضا
 و حکومت کناره کرد و در ۴۹۹ فوت شد ارغیانه بلوک است از نوامی نیشاپور .

ابو یوسف معلوک سهل بن محمد بن سلیمان نیشاپوری فقیه شافعی پسر ابو سهل معلوک است نفسی نیشاپور
 بود و در مجلس علماء و افادت وی سنزده از بجزه بناده میشد فقهاء نیشاپور همه از او اخذ فقه و حدیث کرده

شاپور

چون پدرش درگذشت عبدالمهر بن عبدالتیج را وی ایضا شش نسل بر نداشت من مبلغ شیخ اهل العلم قاطبه
عنی رب الذخرون وادواء اولی البرابرا بحسن البصر محتجا من کان قتیاه فوجعا عن لده فوشش در محرم سنه ۳۸۷
و بقول ابو یعلیٰ خلیع صاحب کتاب ارشاد اول سال ۴۰۲ روی داده .

شیخ ابو محمد جوینی عبد الله بن یوسف بن محمد سیوطی پسر امام اکبرین است در تفسیر و فقه و اصول و عربیت و ادب
از ائمه عصر ثمار معرفت ادبیات را در جوین خدمت پدرش ابو یعقوب یوسف بن عبدالله خواند آن گاه بنا بود
آمد و بر ابو یعلیٰ صاحب مکتب که تذکره و از آنجا بروفت در حضور ابو بکر قفال مروزی یکسال فزون شش مرتبه نمود و در
سنه ۳۸۷ بنا بود بازگشت و بندر بس و فتویٰ پرداخت پسرش امام اکبرین که در محضروی فراراه اتفاق افتاد لغیر
کیراد خود بر انواع علوم مشتمل است و متبره و مذکره و مختصر المختصر و کتاب الفرق و الجمع و غیره از کتب مستفیده
است و در سنه ۴۳۸ از سرای خان عالم جاودانه پیوست .

ابو سعید تنولی عبد الرحمن بن ابی محمد مومن بن علی از فقهائ شافعیه ثیا بود است در اصول و خلاف و سنن فوی دای
بیدار فوت شیخ ابو اسحق شیرازی تدریس مدرسه نظامیه بغداد چندی تعلق بوی گرفت و از پس غزل او ابو نصر بن
صباغ صاحب شامل را احادیث دادند ولادت او در ثیا بود روی داده است فوشش در سنه ۳۷۸ در بغداد واقع .

امام اکبرین ابو المعالی عبد الملک بن ابی شیخ ابی محمد عبد الله بن ابی یعقوب یوسف ابو جونی آن فقیه شافعی و غیر
خود اعلم فقهائ شافعیه بود در اصول و سنن و ادب و غیره کتک مشغول داشت در خلافت لسان و توسع دایره
عبارت آتی عجیب بود که نیکو چندین درس مولانا همی گفتنی که هر کدام چندین ورق کعبیدی و از آغاز تا انجام اصلا
نوقف و تان در کلا مش تقیادی از عاقل ابو جعفر روایت است که گفته از فقیه اعظم ابو اسحق شیرازی تدریس نظامیه
شیدم که ابو المعالی جوینی فسر مودی یا مفید اهل الشرق و المغرب است البوم انت البوم امام الائمة این ابو المعالی
قد خواجه شمس الدین صاحب دیوان و خواجه عطا ملک صاحب تاریخ است و از عاقل ابو نعیم سیفانی صاحب
عقیده الاولیاء را اجازه داشته از تصنیفات او یکی شامل است در اصول دین و برآین در اصول فقه و تخصص التفریب
و العقیده الطایفه و مدارک العقول و معنی الخلق فی حقیقته الا حق و غیثه التشریح چون در ثیا بود مرض موت بگوش
شد او را تقریب باستان از اعمال ثیا بود که با عدال آب و هواموصوف و معروف بوده حمل کردند آنجا درگذشت
پس جنازه او را آستانه بشرا آوردند و باید او در خانه خویش دفن کردند پس از چند سال بمصره احسن نقل نمودند
و در قرب قبر پدرش بجاگ کردند و فوشش مردم ثیا بود بازار باستانه ایام برای آن بزرگ اسلام هستند
و از وراثت کردنش قرب چهار صد نفر بشمار آوردند جمله دوان هم شکستند و گریبان در پند و غمای خلق خاصه
شاگردان یکسال سوگواری و عزاداری کردند .

ابو منصور ثعالبی عبد الملک بن محمد بن اسمعیل ثیا بوری از جمله شیدین قواعد و فون فقه عرب است کتاب
قیمه الدهر فی محاسن اهل العصر که اکبر و حسن و ارجع تصانیف است بر مراتب مهارت و خبرت وی در کتا
فون گانه است و دیگر از آثار کتک اعجاز او کتاب فقه الله است و سحر البلاغه و ستر البراه و مؤسس الوجدان
و اشعار که در پیش بیار فوشش در سنه ۴۲۹ است .

شیخ ابوالقاسم قنبری صاحب الرساله عبد الکریم بن هوازن بن عبد الملک در فقه و تفسیر و حدیث و اصول
و اصول و ادب و شعر و کتابت و علم تصوف علامه عصر خویش بود باین شریعت و طریقت را جمع نموده صورت

شاپور

معنی و ظاهر و باطن بهره و در آراءش داشت در او این حال صحبت شیخ ابوعلی را ادراک کرده و سر سپرده و ارادت ویژه
در سسوک بدرجه عالی رسیده کتاب نبیر در علم تفسیر در سال در رجال طریقت یادگار گشته و در کار فردیت و استقامت
بصلاح به و بیضا داشت باختری در دنیا تفسیر با تفسیر در سنه ۴۶۵ در نیا بوری بوده .

شیخ ابونصر قشیری عبد الرحیم پسر شیخ ابوالقاسم عبد الکریم است در علوم حال و قبال و مجالس تفسیر و تذکره کبریا
پر بزرگوار خود بود چون بعد از تکمیل مراتب در حضرت امام اکبر بن بصدیق بیت الله از نیا بوری حرکت کرده وارد اراک
عبادت محاسن و علمی در در نه نظامه و رباط شیخ ابوشیخ برای او منقذ گردید که عامر افاضل و علمای وقت و ارکان
حق شیخ ابو اسحق شیرازی حاضر شدند و ابونصر در حقش شاعر و سخن گفتند می و زبید و با حسیع با محاسن قوی میگردد و با هم
در دنیا دقتند شیدی پیدا آمد و از طرفین جامعین نقل رسیدند یکی از اولاد خواجه نظام الملک برشته وقت و غوغا را
مسکین داده و فرستادند خواجه خود مفتیان آنحال در صفهان میبود چون از ماجری مستحق شد شیخ ابونصر را با صفهان طلبه
و اکرام نام کرد و با بهره کوزه اعزاز نیا بورش از گردانید در سنه ۵۱۳ وفات نمود .

تألفه عبد الغافر فارسی ابوحسن بن اسمعیل بن عبد الغافر صاحب سباق که ذیل تاریخ نیا بوری است از آنکه حدیث و عز
و فقه بود و میثود بر امام خمسه بن شاکردی کرده و او دختر زاده شیخ ابوالقاسم قشیری است از جدش ابوالقاسم و بنده
فاطمه بنت شیخ ابویحیی و فاق و مادرش امه الرحیم بنت شیخ ابوالقاسم و هر دو حال مفضالش ابوسعید و ابوسعید پسر
شیخ ابوالقاسم قشیری در حدیث تلمذ نموده از نیا بوری بخواندم زنده از خواندم بفرزند از نیا بوری است در همه جا با فادات
و افاضات سبکدین عاقبت الامر در سنه ۵۲۹ به نیا بوری بخورش و در گذشت .

قاضی ابوحسن جرجانی حاج بن عبد العزیز فقیه و ادیب و شاعر است حاکم بن ابی سعید گفته است وی در سال ۳۶۶
در نیا بوری وفات یافت .

و آندی گفته ابوحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن منویه است و مغربین عصر خود بوده و در قبول تصانیف و اشیا
و اعتبار کتب و آثار نجفی طبعه داشت بسیط و وسیط و خیر و کتاب سبب انزول و شرح دیوان ابی الطیب و غیره
که جلا از عبون صفات علمای اسلام است از آثار کریمه وی بیاید خراسانی اسامی بسیط و وسیط و خیر و کتب خود را
از وی فرا گرفته خوش در سنه ۴۰۰ به نیا بوری بود .

شیخ ابوجعفر عمر بن مسلم خداوند نیا بوری و فاضل در سنه ۲۶۰ بعد خلافت محمد باقر علیه السلام واقع شد از کلمات اوست که
جواز وی انصاف و امان و انصاف نحو اسن است و انصاف کفر آید چون از نیا بوری مرگ .

شیخ ابوصالح حمدون بن احمد نصاری نیا بوری خوش در سنه ۲۷۰ در زمان محمد طیف از سخنان اوست هر که در نیا
سلف کرد و تقصیر خود مغرور شود در نیا مردان یابد .

شیخ ابو حمزه خراسانی اصل او نیا بوری است خوش در سنه ۲۹۰ زمان کمیتنی طیف از کلمات اوست که هر کس
دوستی مرگ در دل گیرد از دوستی دنیا فارغ گردد .

ابوسعید فرکوشی پسر ابو عثمان است در علم و روح طریقت از شا بهر علمای خراسان و معارف رجال آن زمان بوده
در علوم شریقه کتبهای بسیار ساخته در آخر عمر بر روش فخر او ارباب حال زنده و تحصیل معاش و کتب خود میگردد
شیخ ابو محمد لغزش عبد الله بن محمد اکبر صوفیه است و بسیار عظیم نشان صحبت جید نموده ای را در بیاض
با وی گفته که غایب در هوا سپر میکند اگر از بی هوا زود بهتر گردد در هوا رود .

شیخ حسین الدین قاضی القضاات محمد بن محمود بن ابی الحسن نیاپوری صاحب قریب القرآن است .
شیخ ابو جعفر نیاپوری از شاخ قلب راوندی و صاحب کتاب مجالس است که این شهر آشوب در مناقب کثیراً از
آن نقل میگردد و از علمای شیعه است .

شیخ ابو محمد عبد الرحمن احمد بن شیخ ابی اسحاق رازی قراچی پسر پسر و از علمای شیعه میباشد تغییر شیخ ابو اسحاق
مشهور است و فرزند داشتند او را صاحب ریاض العلماء اندک حال نیاپور کشیده .

امامزاده محمد مشهور بچروق در خارج شهر نیاپور صاحب تبه و بارگاه و سخن و سایر لطافات است جناب منطاب شریف است
فخرالفاضل میرزا عبد الرحمن الفارسی مولدا و مجددا و المشهدی محض او همدا مدرس اول آستان مقدسه رضویه زادگاه
کرامت و مزیه که خورشید در تاریخ تالیف این نامه شریف مختلف کا ذکر باب استفاده است جمهور اصحاب استفاضه
چنین استظهار نموده که همانا این بزرگوار از اخلاص حضرت سید تاجا و پسرزاده زید شهید است .

میرزا پیر سید احمد بزوی اردکان که از معجزین تاجین بشمار می آید در کتاب شجرة الاولیاء که بطور تخریر تالیف و تخریر
شده در بیان فرزندان بلا فاصله حضرت سید تاجا سلام الله علیه زید شهید را نوشته که معروف است و از برادرزاده
۱۴ فرزند ذکر کرده محمد یحیی لقب ابی موسی یحیی حسین که نقیض ذوالدمع کتیش عبد الله است و در آخر عمر
از شدت گریه نابینا شد و سیدی خلیل عظیم و شیخ اهل جود و کرم بوده و در سان و بیان و زهد و علم و فضل او
از رجال بنی هاشم مشهورند و از حضرت امام جعفر^۳ عادت بسیار وایت نموده و در^{۳۴} فوت شد و فرزندان حسین
ذوالدمع را نیز نوشته اند علی حسین و یحیی و مختصری از حالات هر یک بیان نموده و بعد از آن نوشته
که بنظر سیده که ذوالدمع را پیری دیگر محمد نام باشد و او درش فاکه و در نیاپور شهید شد و قبرش در آنجاست پس بنا
بر این امامزاده واجب لتعلیم محمد المحروق بن حسین ذی الذمعه بن زید شهید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
خواهد و بطوری که از آن کتاب معلوم میشود با جمعی از فرزندان و نسبه زنده را در کان زید همان مساعده زید از نهاد
و اخراق حسد مجوی شده و با امامزاده محمد هم باید همین رفتار شده باشد انتی کلام فاضل المحقق المحدث الفارسی الشیخ
رضی الدین ایشا بوری پیشوای علمای عهد و استناد عصر خویش بوده مجلس از نیاپور و خود در نجارا سکنی داشت
برند ب ابو جعفر برفت و چهار صد فقه فاضل در مجلس درس می نشست زکریا بن محمد فروزینی صاحب آثار السبلدان میگوید
علم مناظره پیش از رضی الدین غنبللی نداشته و ی ضبط و ترتیبی گذاشته باین جهت ساگردان او بر جمیع علما تفوق یافته
شیخ ابو عثمان سعید بن اسماعیل حیری و فاضل در نیاپور در^{۳۹} در خلافت مقتدر از سخنان است که هر که سنت را بخورد
بهرگز حکمت گوید و هر که هو را بخورد بمرکز بدعت گوید .

ابو جعفر حسن بن مظفر نیاپوری مشهور بقوی از شاخ علامه مقرئ است مولفات معینه دارد و از مشایخ صاحب
المنطق و ذیل تلمذ آریسته و دیوان مشهور دارد اشارش ببحث عصر و جزالت حفظ حسن بیافت آریسته .

جعفر بن محمد بن احمد بن ابی نیاپوری الحوی المقرئ شیخ عبد الغافر در سیاق میگوید وی در خدمت ابو نصر هاشمی
فرزاده افقاده و طریق تصوف گرفت و در نحو و فرائد کتابهای سودمند ساخته و در حین عمر اختلاف بهرسانید
در سنه ۵۱۰ وفات کرد .

میرزا محمد جناری مشافرنیاپوری مقبول در فوط الطلوع و معنی قبح و کثرت فضایل العجوز عصر خود بوده و
عهد فاقان منصور سقیا شاه قاجار توهمات می آورد و استیما باقیه اهل شیخ جعفر نجفی صاحب گفت اعطاء

شاپور

رضی الله عنه مکاتبات نامسراوار و اردو کتابت وی بنظر رسید از صاحب کتب علماء این فن بجات چند نماند
 در آنجا خویشین را ترجمه نموده میگوید محمد بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
 جد ایشان بودی . الله اهدی مولد ایشان هدی تر لا مصنف بذالکتاب له بد طولی فی الکلام و الا لیهات و آنچه
 و الفقه و الاصول و علم التفسیر و المعارف و اللطایف له ثمانون مصنفًا فی فنون عقلیه و نفسیه و شهودیه آنگاه
 تصنیفات خود را شمارید هر موصوفی میشود که فاضل صفت فرزانه و ستوری بحقیقت بگانه بوده است .

نظام الدین مغربشاپوری حسن بن محمد بن حسین و بران نظام اعرج گویند و تفسیرش مشهور است و شرحی بر شافعی
 ابن حاجب نوشته در این عصر در این کتب درسیات و دیگر کتابت استیلت النداویل و رساله در علم حساب و کتاب
 در واقف قران و شرحی بر تذکره خواجہ رضوان الله علیہم دارد اصل عشرت وی از لیده قم است ولی خود در شاپور
 وطن گزیده بود و حاضر کورگان بیان بوده و در حدود ۸۵۰ تفسیر کبیر خود را با کلام رسانید .

شیخ ابو محمد عبد الله بن مبارک در سنه ۳۳۰ هجری بمکه متوفی در سنه شاپور فوت شد .
 شیخ ابو عمرو محمد بن ابراهیم رجا شاپوری در سنه ۳۳۸ هجری بمکه متوفی در گذشت .

فضل بن شاذان بن غیل ابو محمد الازدی ایشان بوری نجاشی عبد از محمد میگوید پدرش از اصحاب پونس بود
 و از حضرت ابی جعفر ثانی و قبل ابو الحسن رضا سلام الله علیهما روایت کرده و فضل اشهر از آن است که با نجویم
 و بر استغنی کسبم کشتی رفتم الله علیہم گفته که فضل ۱۸۰ کتاب تصنیف نموده و نجاشی آنچه را بهت افتاده شمار
 داده ابو الحسن بنده که عبد الله بن طاهر بن شاذان را از شاپور برفقی نموده و عیادت او را در خوخین و صدر
 سلف تفتیش نموده گفت ابو بکر را دوست میدارم و از عیادت بیزارم گفتند چه گفت از اینکه عباس را از سوره
 خارج ساخت چون عبد بنی عباس بود این حرف باعث خصام شد بعضی بفضل بن شاذان نسبت داده اند
 که میگفتند وصی ابراهیم خیر من دینی محمد دم بوی اسناد نموده اند که نجیم قائل بود و از ایند و عیادت نموده
 امام وقت بروی خشم داشت ولی محققان از اهل رجال این سخا را در حق فضل داخل متحول دانستند و او را از جمله
 ثقات محول نیکاشته و احادیث در روایاتش را قوی قبول گرفته اند به لابل چند از جمله قول معصوم که فرموده رحم
 افضل باری فضل معارف فوت خود در دستهای بنی نوفل داشت چون خبر خواج رسیده از بیم نکایت ایشان خبر
 کرده زخمی شد بد از شونت سفرد و جودش پیدا آمد و در سنه ۳۲۰ هجری بمکه متوفی است .

جوهری صاحب صحاح اللغه از ائمه و از مشایخ علماء اسلام است در کتاب الاشارة الموقفة فی ذکر علماء الدوله البوسنیه
 او را چنین ترجمه کرده است که هو ابو نصر اسمعيل بن حماد البوسنی الفارابی وی خواهرزاده شایخ ابو یحیی فارابی صاحب
 دیوان الادب است و این جوهری خود گاه و خفته از عجاب روزگار بود اصلاً از فاراب کرستان است و در علم
 لغه و ادب امام عصر خویش بود و در حسن خط نیز از اساتید خطاط شامی آمد مایه خط او و خط ابو عبد الله
 محمد بن علی بن عیسی قرظی بن بنگدازند و در اصول تیر از فرسان مبدان کلام بوده در فصیح لغه عرب و با ترجمه
 و مصر را که درش کرده و بجز رفت و با عرب فارابی مجازی باشد لغت تازی را بوزن و در عراقی لغت ابو یحیی
 فارسی و ابو عبید سیرت تحصیل نموده و بعد از مسافرت بیار به آسمان برآمد و ابو جاسس بن علی که از اصحاب
 آنقدر بود اگر ام کرده است تمام گذارد و بروی مشک گردی کرده و او را شاپور روز ساخت و جوهری در سنه شاپور
 جنینف و تدبیر و تعلیم خط هندی متحول بود و در سنه ۳۸۶ هجری فوت کرد و بقولی ۳۹۰ و از آثار او که نوشته از وی

اللقه کتاب است در عرض بردن الحقه و کتاب المقدمه در نحو از چاشنی منقول است که گفته اند بر با از قوط اعجاب ضعیف صحاح و سواسه اختلال در شاعر و احوال بهر سبب و میکت در دنیا کاری خواهم کرد که اهدی کرده باشد شعر را فصیح میکت بطریقی بکت می بست روزی دو مصراع در ایمن و بسیار خود بر بسته می گفت اینها دو بال من است و با نیا طیران کم پس بدخیال بفرز نام خواند شد و از آنجا با بکت پروانه خوشین را بر زمین و فتنه در گذشت صحاح را ناب دید از سود بیاض بزده بود بعد از رحلت او ابوحن و راق از باب صادر مرتب کرد و در سبب این جا بجا رفته است .

استاد ابو جعفر حسن بن محمد در شاپور بود در فن خویش کز نه که در طریق تصوف است زبان فصیح داشت اگر چه مدت شایخ بسیار دیده ولی نبشش در ارادت بنصر آید است حالات سلفه اگاه که کتب با صوفیه شرح داده اند نوشتش در نیشابور تاریخ ذنبده ^{شاید} اتفاق افتاده .

فاطمه نیشابوری اکمال دی بر عالیشاپور از قبیل کماق بر تم است بناتین اسم این زن در لغات مذکور است عرفا و اداری مقامات و لایات دانند و از قدمای اهل ایقان که در نظر خراسان سکنی داشت شمرده اند با قطب العارفین ابویزید بطنامی و ذوالنون مصری محاسبه بوده چندی در که معتقد مجاورت داشته بین المصلحت رفت باز بکجا سعادت کرده بایزید بطنامی فرموده است من یکم در بکزن دیم و مقصود از زن فاطمه نیشابوری بود و ذوالنون مصری در حق مشارالیه فرماید هر رتبه از مراتب کاتبه اهل ایقان و عرفان را بر او بیان کردم او را از آن با خبر و آگاه یافتیم .

دیگر از شاپور بر عال منوچین نیشابور ابو القاسم صبر نیشابوری است و ابو سهل قصاب نیشابور است که هر دو از شایخ و اهل سلوک بوده اند از اشرف عظام و سعادت فحام و نقباء کرام جمعی کثیر آن ملک مشهور و معروف اند از جمله سید اجل فخر الدین ابو القاسم زین بن تاج از اولاد ابی الحسن بن زید بن حسن سبط و دیگر علی بن حسن بن ابراهیم بن ابانجیب و دیگر ابو هاشم محمد بن عبد الله حسن الاغور بن محمد الکلی از اولاد عبد الله المحض بن حسن المشتی و این ابو هاشم محمد در نیشابور در گذشت از اولاد او در نیشابور است از اولاد او در نیشابور است و دیگر مظفر بن حسن علی بن ابیطالب جعفر بن محمد بن بن حسن از ناطقه طبرستان و دیگر احمد بن علی از اولاد سحر جالب البجاره از ناطقه زری و دیگر عباس بن جعفر از اولاد ابولشکر قراق بن علی صاحب العسکر بن محمد بن علی رضایان

موسى الكاظم عليه السلام

عسره فاد شرای نیشابور

شیخ عطار زید الدین نیشابوری صاحب تصانیف بسیار اسم در رم دی در مابست اشتها مولانا نور الدین عبید در ترجمه او چنین سبکود که عطار مرید حضرت محمد الدین بغدادی است بعضی گفته اند وی اویسی بوده در سخن مولانا جلال الدین رومی قدس الله روحه مذکور است که نور منصور عبده از ۱۵ سال بر روح زید الدین عطار تجلی کرد و مرتبه آتش گویند سبب توبه او آن شد که روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف معاطه بود در ویشی نزد او آمد و جنبه بار شبانه گفت وی بدرویش نپرداخت در ویش گفت بخواه نو چو نه خواهی مرد عطار گفت خاک که تو خواهی مرد در ویش گفت تو چه من توانا مرد درخت از این جهان برد عطار گفت بی در ویش کانه جوین بر بر سر نهاد و جان پراد عطار در حال از آنحال تنبیر شد و کار را بهر هم زده با سطرین در آمد گفته اند مولانا جلال الدین قدس سره

شاپور

در وقت رفتن از پنج در رسیدن شاپور بجهت وی در کبر سن ربه نه است و کتاب اسرار نامه بوی داده و او را شاپور
 میباش و در خاقان و معارف اقدابوی دارد چنانکه گوید کرد عطار کشت مولانا شربت از دست سمن پوشش
 و دیگر گفته عطار روح بود و سنا و دو چشم او ما از پاسنا و عطار آمدیم اینقدر اسرار و نوچه و خفاقی و ذوق
 که در شتوبات و غزلیات وی مندرج در مخان هیچک از این طایفه یافت نشود و فرموده ای روی در کشیده بازار آمد
 طغی این طلم کرفار آمد و این قصیده ببت زبا و چه شود آرز شرح نامی سبکو نژاد و شیخ در ۶۲۷ بردست تارک
 شید شد سن مبارکشان در آنوقت ۱۱۳ بوده مزارشان در شاپور است رفرا در تلخ

حکیم عمر ختام مشوای حکمای خراسان است او را در حکمت تمام اوج میداند در علم نهایت بخل و خشت داشته
 از این جهت در تصنیف چندان اثری از او بر روزگار مانده و در ساله از او مشهور است یکی سستی میزان احکم در باقن قیمت
 اشیاء مرضیه بدون تسلیع جواهر از آن و دیگر رساله مشهور بوزنم الاکنه که در بیان اختلاف فصول اربیه است و علم
 اختلاف اهو به در قالم سببه چنانکه پیش شرح دادیم

حکیم عمر ختام با خواجه نظام الملک وزیر حسن صباح جبری مشوای اسپید ایران از عهد شهابیه نشسته اجابیه و فایده
 و هر در وقت امام موفق شاپوری تحصیل مکرده اند چنانکه خواجه نظام الملک خود در رساله معسر و نه اش
 تصریح است و رعایات خواجه در حق خلیفه وزارت در کتب نواریچ هشتم در ابد باجیات غزیه و کلمات کفریه از
 حکیم بسیار نقل کرده اند مولانا احمد نوری در تاریخ الفی میگوید از اکثر کتب همین معلوم میشود وی مذہب شاخ داشته
 فوئش در ۳۹۸ روی داده

اثری شاپوری از اولاد حکیم عمر ختام است با ظهیر الدین فارابی مصاحبت داشته و خدمت سلطان محمد گش
 میکرده و در علم حساب و سیاق حسادی بزرگ بوده و در علم استنباط در رساله شاه نوری از او است چه خود او حکیم شاپور
 گفتندی از سخوات او است و صفت ممدوح در یادلی که پیش کبر بار دست او هر دم رغبت آتیب شود همچو
 آنجا که لطف او است عان فاسبک و آنجا که خشم او است رکاب اجل کران خندان صده حام زرا بر رخ کبر
 جان خود در تیغ برب سنان فوئش میاید در صد و دو

کاتبی شاپوری دولتشاه دزد که مولد و نشانش راز شیر نوشته ولی خود در خطبه کتاب حج البحرین از خویشین
 محمد بن عبد الله شاپوری تعبیر کرده و تیز و فیه ردیف کل که بسیار مشهور است و میرزا شیخ ابراهیم شرد است
 ده هزار درم بسکه برنج شیروان در سندان قصیده بذل فرمود و خود را شاپور میخواند و میگوید همچو عطار از
 کستان شاپورم و ما فارصهای شاپورم من و عطار کل مدتها در هرات و اصفهان و شیروان و کستان
 و دیگر کستان گذرانیده است و حاجت در ۱۸۹ از وی عام شهر استر آباده فانت کرد

لطف است شاپوری دولتشاه میگوید مولانا فاضل و دانشمند بوده و در فنون تخموری نظر داشته در صنف طالع خود گفته
 حامی باشد که از پاپ آب کر و م سوی بهر بر کرد و در بدو رخ روم پاپشش آتش از پنج فروده ترک کرد
 و زنگره اناس سنگت کم سنگت نایب چون کبر کرد و همه حال شکر باید کرد که با دالزین ترک کرد این هم
 عاوانت پیش آید هر کار از کار بر کرد و خود فاضل مذکور بعد امیر تیمور بوده و میرزا میرانشاه را بهدراج
 غرامتسایش کرده و فوت وی در سن ۱۸۰ بطور فجاء بقره قد مگاه بوده

استنای شاپوری ابو انظر نصرین محمد شامسری اهر و معاصر سمانیه و آل بویه بوده در غزلیات کتب

شاپور

با نامندی اگر بودش دوزلف یاده بزهره مانی اگر باشدش مشکین خال .

خجازی بیست و نهم از شورای عهد سامانی است صاحب اسناد عامه مروزی و ابوالقاسم بنی عدود کی و کس از دقتی و اجمعی و طبعی
و غیره ایندو شعر بگو از وی مشهور است ای منی اندوزلف که بادش همیزند کون که عاشقی هست که همیشه فرار نیست
نه که دست حاجب سالار کثورت از دور بسناید کامروز بار نیست خوش در سنه ۳۶۲ بوده .

و قومی شاپوری میر محمد شریف از سادات سخن اباد نیا بوری است خوش در سنه ۱۱۱۲ در شهر لاهور بود .
میر محمد میرزا محمد امین شاپوری طایفه جد الصدقان صوبه دار کابل داشته از شاکردانش این مصرع را
در تاریخ وفات او گفته است باغ با بد شد بیرنگ در بزم بقا

بیگانه میرزا ابوالحسن نیا بوری معانی شریف و مضامین لطیفه را با طبعش بجا می نمود و مصوری است گفته است
دل خود ز بیرنگ تو سکنی هر پاره از آن شیشه صد اگر در بخت
تصفیه شاپوری از حالاتش چیزی نوشته اند از ایشان است چو سر کینه زلف بان در آوردم سری بعالم دیوانه
بر آوردم .

قائده محمد یحیی غزینی که میرت و فاکوش بدقت ذهن تحقیق اشعارت خوش در سنه ۱۱۵۳ از طبع کمرزای آید شعر
او بیخ زنده بودل اش زده من در کرب که کشی روی از آب بخت .
نظری از شاپور شریف لطیف اشعارش روان غزل سر بر آورده و شعرا به ستادای سروده از او سخن
در دیوانش بسیار است چند گاهی در هذات کرده و فاش در سنه ۱۱۳۲ بوده از فرموده های آید دل در امید مژدم

آن آهوان مست ریزند بر جت ماسک سوده را .
خوجی هوش معیاضت تلاقی برادر زاده نظری بیست و نهمی گفته حرف پنج از لب علت نشیده است کسی
با آتش با قوت مذیده است کسی .

محمدری نیا بوری در عالم گفته سبجان حکم کنایه بر او نوشته شد ملا نظری نیا بوری از علامه او بوده از او است
پارچون کین کشد ز سترش از خدا طلب عضو بعضو خویش را زخم جدا جدا طلب .
مذائق نامش نظام از شورای خوش مذاق نیا بوری است و این رباعی نامش مشهور و مشهور چون ماه نواز محنت

ماه رمضان دور فلکم داد هر کربان هر روز برای قرص خورشید فلک آن نیز بوفت شام کرده بجا .
نگاهی نیا بوری از او باشد شاپور و برندی بهر برده از او است شبی که پیش نظر طبع روی بارندارم
ب ن شده آتش دمی شاعران دارم .

نوری شاپوری از اهل هرات شاعر بوده بر دور دست خط بود آن مال کشیده با دو دول است بخورشید ریده
و اشقی شاپوری ۴۰ سال مجاورت بخت اشرف نموده پس به تبریز وطن گزیده و فاش در سنه ۱۱۹۳ بود .
یحیی شاپوری از فضای شاعر بوده ولی شعر او سلا می کند .

احمد شاپوری شاعری خوش گفتار در عهد شاه اسماعیل معنوی بود از او است جدار نشست نو چون تیغ بجزارم
میر زمین که کشینی در انتظار تو ام .
آدم شاپوری سیدی عالی نسب بوده غمزه را که بنا راج دل از نو کس باقیم فراب از پنهان زود
ترک گلزار سرگویی تو ام مکن نیست عهد کردم که اگر سر برود با زود محض کفر است شکایت بنوا با حکم رنگ

مددیت که از دل بیدار شود .

آمین میر محمد ابن خان موسوی پشاور می مخاطب بنواب برهان الملک سعادتمان همدار که بنش با نام موسی کاظم می پیوندد و فاش در ۱۱۵۱ از ایشان است ز که ام ره بیایم که چشم نو در آیم که بدور چشم منت همبزه سپاه است .
بسل میرزا محمد شجاع خان شاور می عم ابو منصور خان صفدر حاکم بوده گفته است که دست راستی را بیه می توان بر باد داد .
بنقد رسل غبار خاوه قاتل باش .

تقی شاور می از اوقای ملا نظری شاور می است که در بند توطن داشته از اوست ملک آبش که باز نشیند شایع مرغی که در هوای نواز آیشان گذشت .

جلال جلال الدین حسین شاور می در دور جهانگردی بکث دکن رسید و افانت کردید .
و تواند شاور می سوزیده مزاجی بود و کجالت درستی هوش هوا سس اشعار لطیف بکث زجرت هر شبی چندان بگریه چشم غمگام که سیلاب سرنگ از خاک بردارد چو فاشکم .

رفت شاور می شیرین مغال و صاحب وجد و حال بوده از گفته های ایشان است مشکل که هفت جو شن کردن سپر شود در پیش پنج دست دعای برهنه .

تیمی از فضیلت شاور می بکث داری اوقات گذراندی و شش قلم از خطوط سیکو نوشتی بعضی از توفیق و صاحبان تذکره سیمی را بر عت قلم و روان طبع ستوده و در باره وی سروده اند که بگرد ز مبعج شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت و از جمله هزارهای عجیب است وی گفته سیمین ن نو چون هفتس در روح همچو مرغ روزی هفتس نشسته و مرغش پرید کب .

شاه شاور می این شهرت به خوش فکری اوست و عده وصل بفرزاد بی وسیله هر که امروز تر از بفرزاد رسد بیستوری شاور می کلامش قیاس صوری و معنوی است بیک که شمه گران چشم نیما گنی هزار پودر ایم کشت ناز کنی .

شبه از شندر شاور می ترا که زلف بر رخ چون کده عیار است بر بگذارد دل و دیده دام طرارت نو بوسنی و هر گوشه صد هزاره گرفته نقد دل و جان با خردبار است .

صادق سید جعفر علیخان شاور می فرزند میر محمد موسی خان نعمت اللهی تار اضعیف ساخته حسن نو در شبها کل کرده است فصل قون در بارها پیرهن چاکم و شرمنده ز نا صبح شده ام که هین کفله گریبان مراد و خنده بود .
صدر صدر الدین شاور می حوازیست مستوی شاور می کرد از اوست ای هر کس عشق تو در کینه مات .
اما بکث برغت سینه مات حال دل ستمند چاره پرس از هرات که بار و برینه مات .

صفتی شاور می در او اظرف در مشدا فانت کرد از اوست دلی که دم زند از صبر صد هزارا - ز نیم خط ناز نو بر نمی آید در زدنخ ناز و رفت و نظر برضا کرد هرگز کسی بکشته خود این جفا نکرد .
چنان میر نظام الدین شاور می از کما کران شاور می بوده چون عاشق اش تشنه غیم عمل سیرایش مده می ما با ز رسم که ازستی برد خواش .

زود غنی شاور می جابه باف ناز و پودشش از ریشه تحقیق بوده در زار رخ تو دیدن اغیار شکل است نایده وصل کل ستم خار شکل است .

قزنی شاپوری در عهد پادشاه بوده و مدتی در بهرات اقامت نمود و بعد بمشرف مقدس متروزی گردید از او
 ناخن زخم بسینه زدن پیشین است فرماد که عشقم و این پیشین است .
 قربان پیر عبد القادر فخری اورنگ آبادی هلمش از سادات تقویات شاپور و سلسله نبش بخت امام علی نقی
 میرسد و فاش در سنه ۹۰۰ واقع شد حسب آیت پانه که در کوی اواقه که است از خیم مانا زک قربان و شاپور
 محوی معروف بمیراث الدین اگر چه همه این است ولی در شاپور چندی اقامت داشت و بعد مسافرت کرده .
 هر فصل وی از عقب متروزی دارد هر جا شری ریختن سوزی دارد صبری جبر و لاد این نام فرا هر چند شب
 من است روزی دارد .

رفتی الدین شاپوری چوری بطور سپینا در کوه بگذر که یزید این منت پیران تر نام .
 ندانم از موزون طبعان شاپور بوده کوی او چوری پانه بخاک آنجا که خاک رده شده بسیار جان بگنج
 راهی شاپوری حکیم با هر و شاعری فادر بوده سلطان محمود در یافته در حق سلطان حسن سمندی وزیر
 سنا بشا کرده نظامی عروسی اورا در نزد خود ستوده و اسناد الفضل الماخرین به ایت در مجمع العقی و دیگر از
 نصیفات شریفان اشار بسیار از وی ثبت فرموده اند از گفته های رفیع راهی است در چشم کشیده سزیه
 بدست نموده لاجا شد آب کون باده مزوج شد خاک کون جلا به جلا قری که نظم بسوی جان
 بیل که شری سچو اعشی بالای زمین سر بر هر قل پنهان جان بساط کسری ای عادت غزه توانست
 وی پیشه طره توانی بتره دو حطت دلیل عصیان روشن دورخت بیان تقوی .

امیر فخری را در بعضی تذکره ها شاپوری نوشته اند ولی اصح آنست که سمرقندی و پیر امیر بر آنست ملک فخر
 سلطان سمرقند بوده و در خدمت آن پادشاه مرتبه بکال داشته و در عهد ملک شاه امارت یافته و بواسطه چون
 بطبع رسیده چون نهایت عزیز و مطلوب همه است بسیار ستیغ شده و بدست می آید نادر شری دارد که
 بعضی طبایع و سلیق غیر مستحب باشد و اشعار خویش زیاده از سایر دیوانهای سایر شعرا صاحب دو او این است
 و چه سمرقندی و پیش شاپوری که آن استاد با نظره آن دانشمند محرز و سمرقندی و فراسان محفیل علم کرده
 فوتش در سنه ۵۲۲ و عده فوتش تبری بود که سهوا سلطان سمرقند شکار را کرده با و خورد و دو سال
 بمعالجه کوشید بیودی هم حاصل نمود چنانچه خود در قصیده چنین گفته است خدا بر آنکه بر نیز خدا بجان
 من بنده با که نشدم گنه را بجان ولی چندی گذشت که بهمان غله در گذشت در این کهنه بن است در کعبه و محفل
 ذکر از ایشان شده است .

نهادند از شهرهای معظم آباد جمعیت ایران بوده خود سموری و عظمش از کعبه و قایع عرب و عجم
 چون مغرب لشکر عرب را با عا که عجم و فتوحات ایشان خاصه قادیسیه و شهرها و ند که از جمله اتفاقات و سوانح معظم
 و واقعات غریبه عالم است و در تواریخ اغلب بکم و زیادوی چند نگاشته اند و از شدت قرابت بر فدا خلاق
 روایت گزارش بنیابن باشد هر چه کند تر شود تا زک که دارد پس این بیان هم غالب از لطفی نخواهد بود صاحب
 بطراح الانظار سبزه بسند فتح بنا و چون یزدجرد از علوان کریمت در سنه نوزده هجری بزرگان عجم اهل
 و محس و اسپان و همدان و آذربادگان و سایر بلاد نامر نوشته در صدد جمع آوری لشکر بر آمدند و سپاه
 بسیار از بلاد و مصار بر او گرد آمدند و مردان شاه و اباجا جب را بر لشکر سردار کرده درخش کاویان که از عهد

فریدون پسبندی کاوہ سپید لوای فتوح بخارا ایان بر خاکبان شد الی کنون بمینت و سگون در هر جنگ بود
 ایشخ بیدرنگ بود از قرانہ بردارده شخت هزار با صد هزار نفرش که جای جنگ عرب شدند و قصد کردند ممالک عم را
 مضاعف نمودند این پسند و از مدین روی کوفه کردند و یکبار در عرب و لشکر عرب را مغرور و نابود کردند بر و این چهار
 از ملوک فرس که ذوق حاجب بن خدا و سفار بن حسد ز و جاکبیر بن پرویز یا (روز) و سرهشان بن اسفندیار را که کبر
 تهم و ستم و بیعت نمودند که بالکعبه بگری جنگ کنند و از پای نشیند و دست کشند از آنجا عرف را بختی قطع و قطع نماید
 با بکله عمار بن اسیر عمر علیه ثانی را از زینبیر آگاهی داد چون غلبه نامت را در ابدیه نهایت تفرقه شده چهار و انصار طلبید
 ابرار از بنو عثمان چنان مسلح دید که عمر برای محاربه جسم روانه شود حضرت امیر این رای را تصدیق نفرمودند
 و دلیل آن سبک و بغاوتند عمر پسندید و پرسید لشکری که بغاوت نمودند فرستاده میشود سوارش که باشد حضرت فرمودند
 عثمان بن عمرو بن معمر بن المیزان سزاوار است عمر نام عثمان که کشید یا رشاد شده بر حسن رای آنحضرت افزینا کرده
 و صاحب بن افرع شقی را عبیده که نجوا هم لشکری براق و ششم ناپسای که در نماوند جمع شده دفع کند و ز با لشکر
 بان نایب روانه سازم چون لشکر عرب و عیش اسلام فتح کند خایمی که حاصل شود از روی عدالت تقسیم کنی و خبر
 کثیر بای و اگر کشته شوی بیست جاودا را سی و اگر زنده و سوار کنی دیگر تو من نیاید وی قبول کرده جای امان
 شده پس عمر از عثمان بن معمر المیزان که انوقت در دبی در عراق از جانب سده خاص حکومت بگردیده نوشته که عیش
 بدفع لشکری که در نماوند جمع شده نامزد کرده ام و ترا سردار این فرار داده ام چون این نامه را دیدی با لشکری که ترا
 موافقت دارند روان شود در کوشک سفید در میان قندهار و ای مالک بصره نیز موافقت شود و آنجا قصد نماوند کن و
 صاحب بن افرع را هم فرستادم که با تو همراهی کنند و خدمت موجود را هم بفرستند بکنه عثمان بمضمون نامه عمل کرده
 نامه باموی اشتری نوشته که نشی از اهل بصره را بعد این فرست تا بدو لش از اهل کوفه که مامور جنگ عجم و صوب
 نماوند هستند بمثل امویت خود روانه شوند و اهل کوفه را نیز از این امویت آنها نموده لشکر صبره و کوفه در
 کوشک سفید بنجان بپوشند و عرض داده زیاد از سی هزار نفر بودند آنجا و عثمان طلحه بن خویلد اسدی را
 با چهار هزار نفر سوار بنزد لشکر فرستاد و بنزب بکنترل پیش میراند تا بجوان رسیدند در آنجا سهرنگی از کسری
 شادین آزاد نام با دانه سوار بود و طلحه لشکر عرب را که بدین بدون آنجا جنگ و زانجا در کوشک که نجه بفرستین آمدند
 و عثمان چند روزی همه استراحت بر امان و دو باب در طوان اقامت نموده از آنجا قیس بن سیرت المراد که
 با چهار هزار کس متعده قرار داده بفرستین آمدند از آنجا هم شادین آزاد که نجه بدینجا آمده بود با سهرنگ و دیگران
 عجم این مردان نام بایت هزار نفر سوار سهره هر دو سرداران با این جمیع لشکران بدون جدال و معتاد
 و قال شه ار نمودند و بنام فرستند سران و سرداران سپاه عجم را از وصول عمار که عرب خبر دادند و در میانان را
 امر کردند تا آب نماوند را باراضی انداخته که لشکر عرب نتواند نزدیک بشهر نزول نماید و خار این زیاد ساخته
 بر صحرای کوزار بخشید که عیس اسلام از هر جانب عبور نتواند نمود و مضمین لشکر اسلام این معنی را معلوم داشته
 بنجان حنجره دادند و آنچنان بود که چون خارجت از این ساخته بود صاحب چهار خار با که بر قسم بر روی زمین
 بگذاردی و بریزی لا بد پای آن سپاه بماند بر زمین نشستی و یکپاچه آن بر هوای استاده بودی بسیار نیز که بر
 آن بیگت پایوست هر جوای فرورفتی نشستی و یکپاچه نشستی ممکن نبود چه جای حرکت کردن و راه رفتن
 اگر زباده از یکی برد و تو انیم اب چهار فرورفتی دیگر معلوم است چه بکنند قیل و شتر که در نهایت حد و سختی

و تشد در اکب خود را فتح و تسخیر نمودی الغرض نمان با شوکت و عدالتی تمام بجوای شهر نهادند بوسی که معروف جنبود
شد است اردوزند و افراد سپاه را از این غار بر راه مسدود با خبر کرد و روز دیگر که نوبت جنگ بود لشکر را بیا رهنه
و مینه و میره و غلب و جناح بردان رشید کار آمد حکم کرد و با استحکامی منظم رو شهر که داشتند چون بشهر نزدیک شدند
جمعیتی کثیر از شهر بیرون آمد آهسته آهسته روی مسلمانان نهادند و بر سوم جنگهای خود دبل و تقاره بر زدند و شمشیر باز
یکدیگر زدند تا غلظتی فریقین شد و جنگ در گرفت از دو جانب کوششهای مردانه بسیار شد طولی کشید که عربان عربان
غالب و عجمان مغلوب و منهدم شدند و مسلمانان قناعتشان نموده سر کرده از آنجا هت که یکی از زورای کسری بود
مقتول شد با بچه آرزو تا شام نایزه حرب اشتعال داشت و شب را دو طرف با سوزند و زرد و دم با شروع در
قال شد در این روز نمان مقتول گردید برادرش پیش آمد و علم را برگرفت او نیز گشته بر آورد و یکسش آمده جندین گشت
و خود مجروح و زخمی شده بازگشت و علم را بجزئیة البیان داده وی بر لشکر عجم حمله آورده نایب در آمد روز سیم که
اینگت رزم کردند دلاوری که چوران پسر کو در ز بود میدان رشادتی کرده بدست عمرو بن معدی کرب گشته شد عمرو
که سلاح او را بیرون کرد کبری بیان داشت که هفتاد و نیا رفیت داشت و لشکر که زیاد نزدیک بهم شدند عجم را سنا
تیر باریدند جمعی از اعراب را بر خاک هلاک انداختند جمعی از ابطال عجم با شمشیر خیل جنگی که بر هر یکی چند نفر تیر انداز
و جنگی گشته رو پیش نهادند عا کر عرب آنها را از پیش برداشتند و تمام رگشته ده هزار نفر دیگر در زجر حکم آوردند
سر یکی کاشی که صاحب تاج و کمر مرصع بود و علم با بالای سرش گرفته بودند حمله آوردند و راست بچ او نیز در
خیل جنگی مست میبدا و ایند و بر روی هر یک تیر انداز بوده محمد او روز فیس بن سیرت المرادی خرطوم فیل
آورد کرد را پیشتر بنیادخت و نیزه بر چشم آن فیل زده آن فیل بر گشته از شدت درد و بوانه تنه بای رسیده
در جوی افتاد و او نیز کرد از فیل جدا شده افتاد اعراب رسیده باینزه گشته ش مرزبان دیگر بر میدان بن را
با تاج زر بر فیل گشته با چند فیل دیگر و هزار نفر سوار محمد او روز نهم با همراهن مقول شدند و اموال زیاد از
آنها غایب و غنیمت سلیمان شد باز شب از هم جدا و روزانه دیگر گشته در این روز نمان نوا سجان بن بادن بر خیل
گشته سواران و سرداران از اطرافش می آمدند عمرو معدی کرب بروی حمله برده نوا سجان عمرو را با چند جوین
تیر مجروح ساخت برادران عمرو با پیش ستاننده جنگ سخت شد و در هم و بر هم شده فاقبت عوبان غالب
آمدند از سر یکی هونام با پنج هزار سوار آمده دوش از لشکر اسلام بجانب او شناخته باینزه بجاکش میان کردند باز
جانب لشکر عجم حمله ور شدند عمرو معدی کرب با زمینهای حمله شده و دلبان تخی مرچ ابوی مواخت کرده و کوشیده
تا عمرو بدست سر یکی هونام گشته شد و بواسطه حمله های پورین فارس میان دستهای لشکر عرب از هم دور
افتادند و یکوشیدند بعد از جنگی که گفت در نیاید و خارج از تحریر و تقریر است بر صد نفر عرب امکان داشت
با چند نفر گشته احتمال داشت بزرگ گشته میشد و در از نفر گشته او لا فرار میکرد اگر یکی میان صد سواران
سیانذ ثانیاً در سر جنگی و فنی خوشنودی سر کرده خود را منظور داشته این لشکر خوشنوی فد و رضول را منظور دارد
و ثانی گشته شود و مرز برده به الله سپرد و چندین خاکت و فتن دیگر اگر بعضی خلفات در میان نیامده بود مشکل تمام
و نیا جان را بجز مسلم مالک بود با خیال بی رفت بشو و طلب بر جان و مال و ملک مس که کرد انقض بقدری گشته روی گشته
بود که متصل میدان رزم عوض میکردید لشکر عجم بزیبافت و پیش عرب غالب آمد بر زمین از زمین منف وند
بیرون رفتند عرب نادر فرخ بزیباز اتعاف نمودند و یکوشیدند و ایبر میگرددند بعد گشته داخل نهادند

نہاوند

شدند خواربان بجانب قوم و کاشان و مسلمانان و غیره فرستند و عرب ہم روز دیگر جمع غنایم و دغن اموات
 مسین برداشتند و نام این واقعه موسوم شد (فتح الفتوح) مدت طولانی این گروه انبوه در صحرا اسباب آفت
 و ادوات رزمی و غیره بنیت جمع میکردند خدا دانست که کجاست و دولتی بدست اعراب افتاد کسی نزد صاحب
 ابن الاقرع آمد گفت مرا مانده است که خود و عیال و اطفال در مان و در فاه باشم شمارا بر کجای سنج بخیر خان وزیر
 کسری که در این جنگ کشته شده راه غنایم صاحب اورا امین کرد ایندوی نیز صاحب را بر سر کجای برده که کجاست
 بزرگی بود و پراخوایه آید الاوان و اقام مختلف از ابر که از سایرین نهان داشته چون غنایم نہاوند
 بر شکر تقسیم شد خمس از آنکه نزد عمر بنی سنا و با خود و واقعه نہاوند و غلبه بر عم را باز نمود جنبه از مسجد بیرون
 نیامد تا تمام غنایم را بر مسلمان تقسیم کرد پس از تقسیم صاحب پیش آمده و حدیث خواند و صدوق جواهر بخیر خان
 وزیر کسری را بگفت و بحضور حضرت امیر و عثمان و طلحه و زبیر کثرت داده و در بها و صفا و جلا و در خشنده گان
 بعضی عجب نمودند و تمیز شدند و بیت المال فرستاده روز دیگر صاحب گفت دیشب خواب دیدم آتشی از آن
 صدوق بیرون می آید و بسوی من میخشد میگوید من دور شوم که انبوزان باقی مراند ادا امانت مسلمانان را بدین
 بغیرت که در آن جنگ جان کده اند این صدوق را بردار و بجزیره و کوفه برده بفروش تقسیم مسلمانان کرده
 خمس از آن روز من آراین حق جمیع مسلمانان است بگردن من چرا اندازی .

جلادری در فتوح البلدان فرما بد سلیمان بن ربیع باطنی از عثمان امور بارتان شد و شهر بلیقان را بطور مسلح فتح
 کرد که جان و مال و اموال و عیال مالی در مان باشد و دیوار بلند تیر از صد تیر است تمام محفوظ ماند بشرط اینکه خیریا
 بدینند و خراج بگذرانند بعد از آن سلمان برود آمد و در شتر ثور اردو شد (شتر ثور) رود خانه است در خاک آن
 در آستان کبیر سخنی بر وجه امام دروازه های شهر را بنده و شکر اسلام را راه ندادند سلیمان نیز بر آنها راه نداد
 کرد و فرای آنها غارت نمود بر حسب اتفاق وقتی بود که زراعتهای خود را کرده بنزده بودند سبزه آمدند
 و لایه بوضع امام شهر بلیقان صلح کرده دروازه مارا کثرت و از غراب و واقعه متعلقه سلیمان بن ربیع باطنی
 که در اغلب کتب سیر و خبر مسطور است این است که بعد از فتح بلیقان و بردن شکر عرب برداری مسلمان
 جلاد نواحی بعضی را مسخر نمودند و حکمرانان جلاد را خونی عظیم و عجمی وافر در دل پیدا آمد بود که این حبش
 از آسمان آمده و کثرت باطنی بنشیند و عرب با آنها کار گرفت و این عقیده خیلی اسباب شرف لشکر اسلام
 بود و با بشیری از جلاد فرزند رسیدند در حالی که خاقان کت فرزند از پیش آنها بر رفته بود و سینه بر ابر
 شکرش متفرق از جلاد و بفرار و فیل از عرب همه جا از دنبال تا در مرغزاری که نزدیک شهر بلخ بود دیگر
 عرب فرود آمدند و آن مرغزاری بود وسیع و جوی آب فراوان جمعی از لشکر خاقان در آنجا با بودند یکی از آنها
 خبیثی سوسا آمده بود که از حالت عرب آگاهی باید عیب داد بدور آب خود را بشود ترسان و لرزان شدند
 بجانب او انداخته از خنجر پهلوش خورد و فوراً بر پیش رفته سرش را برید با بوس و سگاش برداشته
 نزد خاقان آورد و گفت این سر کثیر از حبش است که گویند از آسمان آمده و عرب بدیشان کار میکنند خاقان چون
 این شنید و آنزید به معاضل کردید قوه قلب حاصل کرده شکر می که نزدیک تر بود بخواند و باین
 بنام آن کاشته جنگ مستم کت با بکده سینه هزار مرد در دور خاقان حبس شدند و اینک جنگ کردند
 چون روبرو شدند حبش اسلام در مانده شد در هر حمله هزار کس کشته شد سلیمان بن ربیع با آنده و انبوزان کس

کوفه آورده بود و بسبب گشته شدن و پیداست که عرب با این رشادت و جلالت و نورانیان عفا بر مدعی عربی با چنان
نفرسادی و مغایل بودی معلوم میشود و نام ده هزار نفر گشته شده چندی با گشته اند و این در ۲۵ هجری بود
بر عالیشان روشن است که بسبب آنکه از اسباب سبب آنچه چنین امر بزرگی که قریب مجال بود میتواند بود و نایب است
و آنرا سلطان و اندام حسین مملکی نبود جز این واقعه که تقدیر الهی و امر رسول الهی باشد و این هم معلوم بود که دیگر چیزی
مغایب نمی توانست نمود با دشمنی چون اعراب که از نشاء مضاعف امید و نیا و نوبه یعنی سزاست و مثل سیل فاضل
ایران ناخشنود و ایجاغت اگر چه شهر که هم داشته اند ولی غالب زندگیشان در صحاری و براری رمل زار با آب و گیاه
بود که بی نوع انسانا که در نفعات یافت بشود قوت زراعت و عدم اشجار و کمی چشمه سار با فقط کس از ریت ترانه
کرد که زراعتی ندیده و سازه که بتوان از آب آفتاب بر آن پایه بردوین کرده و هنگام نشی با بهای شومرا اتفاقا
حارث بن ابی وهبه و کونینا ششت سختی و بدی ملکشان هنوز مفتوح کسی نشده و در زراعتی سسم دیده نشده که کینه عربستان
در تحت تصرف ملل خارجیه رفته باشد مگر که این بعضی بلا و متصلاش که غالب با بیال شدند و خراج که از کشور ایران بود
و عدم تصرف سلاطین ایران کل عربستان را واضح است که از بی لیم بزرع و غلغلی و حشی که با پیش از حتمی رام و بکر
مختصه محل آرام کردند سطح نظر خود بستند بود و از نظری نیندیشند و از لغبی باکن ندارند و در عقب و طرب با آب
و شتر خود شریک بستند و مخصوصا آب عربی خاصه ما دیان در سرعت و تحمل شاق بعد بل است و شتر با نشان سپر
بس عزیز و گرانی بستند چرا که آن حیوان بس قوی و صبور است و جهت غذای صاحبش شربید بد و اسوال و عمل
اورا در صحرا با از جان بجای نقل میکند و در اتفاقات که افتصا کند در تعاقب با فرار او را بدست فنی با کمال سرعت
میبرد و برای اول شکری که بجای ستایا با عجم فرستاده شد عهد عمر بود و ابو عبیده سرداری داشت و در هر غزینے
هزیمت با عجم بود و در ایران با دبارت را از بیچارگی سلاطین میدانته اند در ابته اخو بزرگ حسد و سفیری بجانب سعد
و قاص که در از زمان از قبل عمر براق سرداری شکر داشت فرستاده و خواستش بود که چند نفری از اعراب سخندان
کسیل حضرت گفته تا گفت و شنودی شود سعد بدین معنی رضاداده سه نفر از امرای عرب بعد این فرستاد چون
بمخویر بزجر در سیدند و نشسته بزجر در تخت میخویر را که نسبت با برین اجبازی داشت مخاطب ساخته گفت شما
در ایران با با هم تجارت با برسم که انا بیز بستید خوراک شما سوسمار و شراب شما آبهای شور و نمج و لباس شما پنبه
حسن بود تا در او فرجه می ارشما که با بران آمدید از طعامهای لذیذ خورده آبهای کوارا نوشیده جا را با بی لطیف
پوشیده و برادران خود خبر کرد بد تا ایشان جمع شده شریک گفت و بیسم دولت شما شوند با این همه فایغ شدند
میخواهید که نزیب ما را هم از دستمان بیرون نمائید مثل شما مثل رو با بی است که وقتی باغ انوری رفته بسیار
دیده و خورد با عسبان گمان کرد که باغ وسیع و انکور فراوان از رو با بی چه زبان متعرض ادته تا رو با بر
انبا بی جنس خود را از فوریت و نهایت جوده که است منم خبردار کرد یکدفعه باغ بخشند تا با عسبان لابد در صده
حفظ باغ بر آمد چون فقر و اسباج شمارا با بخرکت و ادشته نقصیرات شمارا عفو خواهم کرد که بملک خود
رجوع نمائید مطایای شمارا از عطا پای خود که بر بار کرده از گندم و خرما بجز دار و قطار خواهم بخشید تا
خود و باران خود را نیز بسره و در سازه و اگر جز این کینند و قدر احسان من ندانند و با بصرا در ایران بمانند
از انتقام من مصون نخواهید ماند سفیره در جواب گفت آنچه از حالات سابق با بیان کردید بین حقیقت است
سوسمار خوار بودیم و خرمای خود را زنده زنده بکوی سب کرده ایم و مردار سجوده و خون می را ما سبده ایم در فر

نماوند

دقرب خویش رگشته امواش زانصرف کرده ایم و با سها پشینه و خشن بوده و خیر از شر و علال از حرام نمیدانستیم
 تا اینکه خداوند بر ما هر جسم کرد و پیبری کرم و کتاب محترم بنا و ستاود و مخالفت و مخالفت مخالفان خود را مقرریم
 و از فقره معنی وضع بقوت موعود و توعوض این غیب یکسیم اگر قبول کنی کس از اعراب بدون اذن تو قدم در ملک
 بچشم تو اندک است و منس و زکوة از تو چون سایر طلبند و الا با بد جزیه که بر کفار متین است بدی و اگر قبول کنی هیچکس
 از دنیا را پس باید جنگ را مستعد باشی بزود در اعزاز رابع آنکه قبول مطالب شد سفر از رحمت رحمت داد
 و سرهاری شکری برستم فرخ زاد داده بخار به عرب و ستاد چنانچه موزغان نگاشته اند جنگ در گرفت خود
 و قح و ب را بود وصف و کشت عجم را تا اینکه فتح نهادند کار را بر اتمام باخت بزود در بری و از آنجا رسیدن
 که بخت چند سالی در کمال ضعف و انکار زبنت و از سبب آن بخراسان و از آنجا بدرفت حاکم مرو بخان توران پیام
 داد که اگر بخوابید بزود در گرفت بر بیان سپاهم خان توران قبول کرده و لشکر گستران نیز بر آورد و بشهر آورد
 شد با اینکه مرو زبان کمال کوشش و سعی را کردند و مردان زدم و با واری نمودند معینتقاد و شهر بست توران
 و رانده بزود حسد در اگر بزبانده پاوه فرار کرد داد و فرسخی مرو با بسیار رسید از اسپان استند عانمود که نهانش
 کند وی گفت بلین بی حاجت بسیار سفر و ختم آن وجه را بدید در حاجت من باشد شاه نیز قبول همیستی کرده شمشیر
 و مگر خود را که طلا و مضع و مکل و اهرات ابدار بود نزد اسپانان بگردانید و از شدت حستی بخواب رفت
 پس بخت طبت و حرص و طع مال و با نس سلطنت بسیار از این داشت که سلطان را با چنان شمشیر خودش سر برید
 و جسدش را در آب بسیار انداخت بقول زینت الممالس خدیو از این بجهد آبی و بر زبان از نظای زبان جنگ
 آمده از کرده اسپانان شد بهم دست داده شورش اینک بعد از آنکه جمعی از لشکر فغان گشته شد خود بخارا
 که بخت بسیار تقصیر زیاد و حال بزود معلوم شد اسپانان از اقصای رسانند و نقش را با شرف و ناز
 چون بر قاطبه نهم خاصه خردندان وضع و آشکار است که انقراض هر دولتی و انهدام و خرابی هر مملکتی و
 فقره و متواری شدن امانیش و اینها و غلبه و تصرف خارجی نمیشود مگر بواسطه عیوبات و نقایص بی درستی
 از خود و در داخل مملکت دولت سلطنت بدتها جو یا بودم که جبهه و سبب بختی برای انقراض سلطنت چین
 ساد عجم و خرابی و انهدام ممالک عجم و اسپانیای عرب بر این خاک و بدین اختصار پدید آیم تا ناگوئی بجهت جنگ
 تا تریانام تحت بر و پیش فغان که در هندوستان در دکنه سر راه در سال ۱۲۳۸ زاده شده و در کودکی
 با اور خود به بیستی آمده آنجا پرورش یافته و از آنجا در اندیشه جا کردی افتاده اغلب کشور هندوستان و برخی
 از شهرهای ایران را کرده اکنون در طهران نشین دارد و یکی از پیشوایان دانشمند زردشتیان هندوستان است
 و از زبان کجراتا و داستان پارسبان و کتب و تواریخ ایشان لیکن آگاهی دارد متنا نموده از روی آگاهی
 چنین از روی سیر و کتب پارسبان و تواریخ زردشتیان هندوستان آگاهی داده است اول اینکه نخستین
 پایه ویرانی این کشور و پیشانی پارسبان ایران یکی است که موثران اندک اندک خود بین شده و با ویرانی
 و بزرگان کشور را خیر که قبایح ششروند و اسکارا میگویند که خداوند را را بر بندگان خود پیشو کرده و بگفته
 ایشان فرساده شهر باران و بزرگان را تا ما کوئیم نباید بجاری بر دازند و خداوند روی زمین ما ما تم
 و فردان باید بفرمان ما باشند چون شهر باران کوشی باین سخنان رسید اوندانان نیز کرم کم آشوب
 بر آید کرده بزرگان کشور را پیدا کرد و ستمکاران را میزند و بزرگان و پیشوایان و بزرگان آن که با آنها

بناوند

آمدند و داد و ستد و سر و کار داشتند و پدیدوانند و در پستگاههای خود راه میزدند از نیروی آشوب قویترند
و مفرقه در این زمان زیاد گردیده انقلاب بیشتر در آپرس پیدائیده هر یک در گوشه اندیشه خود راه میرفتند این رفتارها
رفته رفته با پیشانی زبردستان و در این ابران شده تا یکی از موثرین آن خود مسند باداش که تهرادش
جنا بدند از انجام اینکار بیدار شدند و هر روز با موثرین دیگر همچین کرده به بسا و ریشتهای این رفتارها را با آنها گفتند
و انمود مسکرو و آنها کوشش باین سخنان نموده و بر اینر سنسکار و بدشس خوانند و بازرگانان کشور اینا ز داشتند
چنانکه آن بزرگوار زبست خود را در آن کشور شور و شوار دیده بنام بازرگانان بهام آوردان شناسافت و چون در آنروزگار
و اسپین همیران شوهر طریقه بسیار گانه در اکثر رفته بود ادوی آشناسند پس از چندی بهر اد برای دوستی زاده
و بوم بازانگشت ابران کردیشی در خانه خود داشته چیزی مینوشت تا گاه مینواید بر در خانه فریاد کرد و چیزی طلبید
بما در گفت چیزی بود به آن پیره زن نرفت چیزی جنبه فقیر فرایسم کند آمدند از در خانه دو دونه سیر یاد کرد
بهرا و بما در بر پشت که چرخیزی با و ندادی که مرا آسوده بگذارد و آن قلندران بر سخی که نزد خود داشت بسوا
تا در انداخت اتفاقا بر سر آن پیره زن خورده همانم جان براد چون با ما در دوران آگاه شدند بوشره
موشان که دشمنی نداشت بودند خبر رسیده گشتش فرزند او ندادیم تا چار که تبه بدید رفت و در آنجا ستوده پیمبر از آن
دید که کوهی که آورده مردم را بوی خود میخواند او پسند خود را از پیروان وی نموده و بهترین همیران در
سلمان فارسی نام نهادند تا روزگار عمر که بسند خلافت بر آمده جای نشین شده برای دل پیری که از موشان
داشت او را بگرفت ابران و لشکر کشیدن باین کشور او داشت و راهپایش پای او گذاشت خانچه لشکر گزینان
نگاشته شده است . . . و غیر اینک سیف ذوالاذن پادشاه مین بوشران پناه آورد که حبشان
همایانش کشور او دست یافته اند این پادشاه از اندیشه های سبکگانه که داشت نا امیدی او را سرا و از
و لشکر باز اینر بگور بگانه فرستادن و مردمان ایران برای اینکار از پای در آوردن بخود بسند دیده
چنین رای زدند که کوهی از مقصرتن و زندانیان را بر داری و از نام کرمانا بهسرای خود سیف ذوالاذن
همین دستاوه که اگر در کشور بگانه کنایه کار از اینا رسد باکی باند و اگر کاری از پیش بر نه پادشاه
پناه آورد و در گوشش و امیدوار شود و از اتفاق زندانیان از جان گذشته خردانه کوشیدند و در تحت
کارهای بسیار که کردند و سیف ذوالاذن را در کشور خود جای دادند پس از چندی دست پادشاه را از
کشورش کوتاه کرده و از روز زادش کشور دلدی برداشتند و چون اینان مردمان فارس و هو اخوان
زاد و بوم بودند هنگامی که عمر اندیشه لشکر فرستادن به آپرس کرد ادوی در این کار را بنا زدند و ببران این کشور
آمدند و دیگر اینکه چون او بشیر و ان بیخ مردکیان از ابران بر انداخت باز مانده آنها که در گوشه و کنار
آپرس پنهان بودند مردم آشوب بار با میکردند و هر روز شورشش باخونوند و با به بیخ زبردستان مردمان
این کشور شدند چون بعضی خردمندان و دانشوران لشکر آپرس پیشانی روزگار خود را چنین دیدند
از هر جا داشتند آن کوهی در استخوان آمده همچین نام نمودند و گفتند که ما کردند سر انجام از بر که بخت
از سودی کشور نا امید شدند با نصد خانوار از بزرگان و شاهنژادگان ابران از زاد و بوم خود گشتند
از راه کرمان بطرف بخت هرنز رفتند و در آنجا از آمدن لشکر نازبان و کفقاری پارسبان و
نیزه بختی بزدانان آگاه شده چندگشتی فرایم آورده و در بند و سنان گذاروند آنها هم بخت

همدان

همسرای کرده برخی از کشتیهاشان در آب فرو رفت و چند کشتی دیگرشان بزحمت بندر دیو فرود آمدند
همدان از ممالک معظم ایران بوده است و سالها اورنگت گاه سلاطین پستی بوده چنانکه در
 دیگر ابسم اکتان مفضل شری از آن داده ایم تا وقتیکه کبیر و از پارس آمد سلطنت پستی را بر بزرگه سلاطین
 پستی را متصرف ساخت و همدان و تمام بیدان مستلق بدی را جزو پارس نمود و مفصیل شرح آن را از ابسم
 قدری هم از قول مؤرخین ایران سنکایم خاب شیخ محمد باخرین در سیاحت نامه ایرانش نگاشته است که در تعالی
 آفتان ایران آمده بودم و یک یک شهرها را سرکشی کرده دیدم و توبه بجا صرته همدان که سواد اعظم و از بلاد
 معتبره عراق بود در دستند و در آنوقت حاکمی و شکری در آن شهر نبود سکنه و عوام شهر بیدافعه برخوایند
 و مدت محاصره بچار ماه کشید و جمعی از زوبنه را محصوران بنیر و تلک گشتند و چندا که احمد پاشا سواران
 با طاعت خواند در گرفت و توبه که از صد هزار آهنگون بودند و در قلعه کبری شهره آفاق در نخبه کوشیدند
 و از زربفت زدند نصف حصار شهر آتش باروت فروختند و شهر دمانند و قتل عام بنیاد کردند با وجود
 این خلق گفتند بخت چه گشته شویم بزرگ و کوچکت پیرو جوان قدردی علم کرده دامنها بکمر زوخت و کفن انداختند
 یعنی شهادت تمامت بحریه و سکه کردند با زبان مردانگی را و بخش کرده قرار دادند همیشه زون با مردان
 و بخش ماه شهدار از زمان ارگوشه و بازار بجاندا کشند که دست و پا را بگیرند از هر سو روی برو میان نهادند کویا
 خبری از غیرت و جلالت ایران نشنوده بودند کمان برودند شهری به حاکم و سر و سر دار و خالی از سر
 جزاردنی غافل از دل فرود ایره میان بودند چون رویان با آلات و ادوات جنگی و تلک و توپخانه
 زیاد بودند و این نام آوران همیشه و قه و کار بودند بقدری کوشیدند که همگی در مبارزت و جهاد کشته شدند
 ولی از روی هم چیزی باقی نماند چه او با نخبه و کار و توی دمان توب میرفت پیداست چنین دیری از جان
 گذشته که انگار دوروزه زندگی تلک و بسته کند دشمن نموده تا ده نفر کشته بکشندش اوطا کشته و قتل
 روی و ایستادگی و مردانگی مردم انجامد قتل لشکر روی از مشهورات و مطالب غریبه عجیب روزگار
 و نوادرو اوقات چرخ و وار است تا شبان روز این مکانه بر پا بود و در بیابانها چراغ و شعل با در سر
 کوه و بازار و میدانها فرو میگوشتند و مردان مشول جنگ بودند و میکشند و کشته میشدند و تمام نفسها
 فرزندان را دور ما از زیر دست و پای پدران کنار میکشیدند و خواهران کشته برادران را از میان کشته
 رویان یکیوسیروند و نامزدان همه بخش بودند اما در منظوران خود را بحسب می آوردند باری هیچکس
 رو کردن نشدند تا تمام کشته شدند حساب مقولین آن قضیه را اعلام لعنوب میداند آنقدر از شایسته
 و سادات و افاضل و اعیان و اشراف قتل رسیدند که بخت نشد تا با پارس چه رسد و این شسته
 از بسیار و کله از ایجاز هنوز ذکر شده کلیه ایستادگان و مردانگی شهر از بابت عصمت ما میان بوده که
 وضع سلوک لشکر دشمن مستطد و سفایر ندیب را تصور میکردند شرفا به سکنه بچه کار و دولتی بیاید
 تن با بعضی از معارف کراتشان در همدان آمده بودیم در شوارع و محو اما بقدری حب و کشته کان بر زبر
 یکدیگر ریخته بود که امکان راه عبور نبود و بعضی مواضع بنظری آمد که در جنگ همدانینا سر کوه با بر رویان
 کوفه و جهاد میکردند چندان کشته بر روی هم ریخته بود که فرصت و امکان کنار کشیدن نشد بود دیگران
 روی آنان بجای آنها بجای می ایستادند که ما سر دیوارهای بلند اجاد و کشتگان بود که بر فراز هم

نخچه بودند تا منت زیاد از فرار کشکان بلده نماند که تا آن زمان بتصرف رومیان در نیامده بود و قسم و از آنجا برتن
 و از آنجا بشهر خرم آباد فرستیم تا خوش شده گوشه افتادم آوازه آمدن احمد پاشا سردار لشکر رومی با شتر شترت کرد اندک
 مردمی که آنجا باغ مانده بودند راه فرار پیش گرفتند کوهستان صعب رفتند تا من و چند خدمتگاری بشهر ما رسیدیم که سردار
 رومیه باشکر حجاب در دیده فرود آمدند سردار خدیو لشکر رومی را بچک آورده نوبه عاقلت داده اندک مردمی کم کم
 جمع آمده در روتبه حاکی آنجا گذاشته بیرون رفت و کویا در باب واقعه همدان از سلطان شان سردار کاغذی رسیده بود
 که این قسم سلوک پیدا کرد اگر چه بزودی پادشاه این حرکتش با هیچ خواهد شد باری دستش از غیب برون آید
 کاری بکند القه من هم باشکر رومی همراهی کرده کبریاث ان رفت از آنجا خود بسره و جرد و نواحی عبور کرد و دم
 در آنوقت روتبه بر کل شکر و عاقل و کوهستان و کوهستان و نواحی ایستاد داشتند چون ابدار غیب
 مطیع میشد و باروتیه نمی بختند ویرانی تمام بان مالک رسیده بود و چون برود در گرفتند حاکی مستهل و
 شکر رومی فوی دل آنجا گذاشته باز زوری مردم بیجا کم و سرد سر و در بار زود علم کردند بنما از نیام کشیدند
 که بکشت گشته نام به که صد زنده بکشت نفسی تازه کرده از خشکی بیرون آمده بودند و امن مردی بر کمر زود بختند
 میان لشکر با سردار و اسلحه و نعلک را بغیل تا چهار هزار نفر از ایشان گشتند و سردار کشیدند و بالکر بطرف
 آنها برگشت دید این مردم چاره ندارند لا بد بگریخته نقدی گذرانند چهار هزار تومان یا پنج هزار تومان جریمه داده
 صلح کرده مطیع شدند و میان در این فتوحات و بلای چند ان صرفه بزدند

یکی از امرای قزلباش سجان درویشی خان بن ابوناسم خان حاکم سابق همدان که در آنوقت منصبی و سپاهی داشت
 مردم متفرقه را جمع آوری نمود و در آن نواحی که تا با روتبه در دست بود آن جنگ فله مردی و شجاعت و
 سنگ که جلاد شجاعت و پناه و بدو سپاه سیصد نفره با رومیان جنگ نمود و بر دوشه جمعی کثیر از ایشان کشت
 همگی سردار باشکر بیغاس رومی خود را بکباری کشید و نعل جبال رفتی باز که بجاری مشغول شدند
 می آمد و از چپ در است بر ایشان نیز دراز شکر بکشت و شبها شیون بر دمال و اسبها را میبرد و خیمه و فراکشها
 آتش بزد راه غله و آذوقه ایشان سده و مسکرو میچا پدید بگاه ما و صحرانما برکت از هر جنبه بر ایشان سخت بکشت
 انضا فآن مدت با عدم کت داد مردی و مردانگی دادی و اندر بای شکر خیمه و مرگ از احرام به آرام و آشنی
 نایبک دست تنه و پشت و پناه و ارگرت کارزار و محبتهای کت و ناز خسته شده و بسنوه آمد رومیان اسبابا حید
 تا اورا بجهت و پیمان نزد خود آوردند و عسند از زیاد که فرود آفرادرا گشتند مخصوصا از سردار رومی شنیدم که این
 جوان رشید است و در بزار نظر لشکر صاحب مضبان رومی را کت انخی اگر او پشت و امیدی بهر باری و کت
 و مدی بد است معلوم شد که رستم و سنان و زآل و زبای منابل او همه نامی بوده اند معلوم است که در این دست
 بر انقلاب و صحران شهر و بران و خراب کت با سلطان و عسکر و پادشاه با ختم و شکر عالی هر امیری از شهر
 بزر و نابرتقدیر هر مغضد و شریر را خیره و کرامت سده دارد و امیر ذکات نقد بر کمر بکیم

کجا هستند که با سلطان چون کیگادس و سرداری چون طوس و پیش انبوه از ایران در دم و روس و رستی
 با بر و بیخ و دو کوس غالب بر کاتوس و مستط بر اشکبوس نذر اشاعت بل تهور و رشادت دانند و افتخار کنند
 و استخبار مانا بنیاد باطالت مایه ایران خراب و بران بدون سردار و سلطان هر یک از عوام خود زآل و زبای
 در رستم و سنان و هر پیر ذاری که سلاح پوشند بهتر از آنند بار کوشند و سنان از پیر و جوان لطیف خالق زمان

همسدان

جنگهای مردانه با بانی سپردند که سنان حیران و دویم و عقولشان مات و سرگردان بود و پدران و مادران و برادران
از گشته فرزندان پشته با ساختند پیرکت بزرگش و یکت می بستادند و ابد از مراقبت می افتادند خداوند که اطفال
و جوانان فرد در میدان بزرگترین اسلحه و در با چوب و پادار چون کله از زمین بسیار بر انداختند که از ساق و
و کلک و کت از این رشا و نهاد بر این شامها خنجرین و آذین کردند باز بر بقصد بر چه خون دلهما که خوردند و با
به دهنش زدند حاجت آرزوی غلبه کچور بر و زدند مددی و نه معاول و نه ترشم و تقض از کریم جهم

مغانه و ستبر و محاصره بزرگم انگیز بزمین بود که عبادت پادشاه غلب آذربایجان مستول شده بود و در اسلحه
بزرگترین بجالت همدمان شده بود بزرگان هم مسد از اینکه از پشته و آویز عا فر آمد و در و میان بشهر رنجند آن لشکر بزرگ
مشیر با آتیه ناچیز در در کوبه و بازار هتاده قال کردند تا اگر رومیان از کار پشته نماند آتیه حسته از جنگ فتنه
و دیند احدی از شهر بزیان دست از جنگ نمی کشند و بخوردن نان و آبی در کت نمی کنند صغیر شور و فغیر شیبوی کتی
فیر سیدنا چار و میان دست از بجار کشند و در شهرند آرد و آوند که ترک جنگ کرده اطفال و عیال و مال آنچه توان
بر داشته از شهر بیرون رود از تمام پشته نگر جمعیت بزرگ در ایدت کارزار و ستبر ده هزار نفر باقی و دیگران گشته
و شنیده شده بودند به سنی مشیر قال و بدستی عیال و اطفال گرفته بدون مال و سال از میان سپاه روم و گشته
افزود بوم بیرون رفتند و بگونه مردی و شجاعت و مردمی و رشادت از کلام جماعت بی سپاه و سردار و کلام
روزگار بزرگ پسر خ دواردیده و شنیده شده بزرگان آبادی خالی و خراب ماند کوبانه مقصود و روی ملک بگری
بود و واقعا خوانسته تلافی می چندین سال استقلال و سیلای ایران را کرده باشد با مالک آن سرحدات و
چنان خواب و دران کند که سالها آنگه و دشواری آرام و اسوده باشد

انقضه از طرف کبریات بغوم خاکبوس عازم قوس کردیم طرف پر انقلاب و به ایت و صعوبت عبور بنیابت
کلیات را هم از استلای سادات روسی عجب خواب و دران و مندم و به سر انجام دیدم از آنهمه پشیمان
اصبر اینانستم و بخراسان آمد چون طمانشک ابن سلطان حسین در آذربایجان چند ساله بار و می کوشش کرد که در کت
از پشته و آویز بسته آمدند بسیاری از سپاه نابود و ناچیز شد ناچار دست از تفرقه کشیدند و بطرف عراق
آمدند که شاید بجایار از افغانه بتوان استنراع نمود با بقیه لشکری که داشت بیده طهران روی آوروند
و آنوقت اشرف افغان هم آتیه از تمام با نسته مستعد حاربه و همه نوع متعابله بود و در حوالی طهران بشکریا
مصاف داد و غالب آمد چون دیگر هستند او حاربه در شاه و سپاه بنود با ندران رفتند تا مگری اندیشند
افغانه تا سر حد حسراسان مالک شدند در زمان پسران بیستم شروع داشت باقی لشکر شاه تلف شدند و
شاه از اردو کی رفتم منزل بزایضه با نیه امر کشید و زویکار از خود دور کرد و با معدودی چند بطرف
خراسان آمد و قومی از جماعت قاجار استر ابا و برکاب پیوستند و این مالک هم به سمت تقسیم شده بود
قدار و توابع در تصرف افغانه غلبه و در استلای هرات و لغمان درید افغانه ابد باقی خراسان در تصرف
کک محمود خان حاکم بمرور بود و خود صاحب سکه و خطبه بود و در مشهد اقامت داشت لشکری چهار فراسم
آورده خودش هم از دلیران و شجاعان روزگار بود و نشین بسلاطین صفار به می پست و توقع آن بود که
شاید حقوق غنیمت چندین ساله چاکری و کت پروردگی ایندودان بزرگ را پیش داشته بقدم احد از پیش آید
خود این توقع نیافت و بغوم رزم استقبال موکب با یوز کرده شاه از جبارش و انف شده به توقف

همدان

بزم غلامی در سفر این ایلیان فرموده ملک محمود خان از جارت خود نامدم و بسند مراجعت کرده در استخام
 قلعه و حصار کوشیدن گرفت و شاه بر دروازه شهر نزول نموده بمحاصره پرداختند و آن ملک بجم هر روز از حصار
 درآمده با توپخانه و آراستگی تمام باشکر پادشاهی کا زار بگرد مردم سایر بلاد و رعیت خراسان چون سالها ملک
 پرورده خانواده ضعیف بود شهرت را به تصرف داده فوج فوج باشکر پادشاه آمده که خدمتکاری میان می بسند
 و کار بر ملک محمود ملک شده مشغول گردید و وی بدست آمده هموسس گردید و بسی ملک بجلال دیگری بدون
 اطلاع پادشاه هلاکش کردند و فی الجمله استعجابی روی داد در ایام محاصره مشهده متقدسن بم فوج سپاهی و رعیت
 اطراف خراسان بارودی شاهی می آمدند در قلی بک افشار بوردی که از شیره اش شجاعت و رشادست
 و از جبهه اش دگوات و فراست بل شوکت و حمت ظاهر بود و نیز از آنجمله بود و بارودی شاهی آمده
 خدمتی سینمود تا ز قه رقه مورد الطاف شده مرجع خدمات واقع میشد و بخوبی از عهد بر می آمد بمساعدت بخت
 و طالع و انجام خدمات منصب جلیل القدر قورچی باشکری یافت و بطها ب فینجان لقب شد و بامرا و ارباب
 مناصب صفای داشت و ایشان را راه میداشت در کشت کار آنها کوشیدن گرفت و پادشاه را التماس
 نام با او بود و زمام همام ملکی برای و رویت وی در آمده استقلال یافت .

باجمله چون اشرف افغان اقتدار و جتاشم تمام یافته بود از جانب پادشاه عالیجاه اندیشناک بود از بیم آنکه
 بساد از خراسان ملکن و استقلال گیرد و بدفع او پردازد پیش از آنکه متعرض او شوند اشرف مذکور بارتکب
 و غرور و شکر موفوری به ابراهیم و خراسان آورد پادشاه و طها ب فینجان و امرا سپاهی کرد آورد
 از مشد بمقابل و جلوسیری او حرکت کردند در شهر صفر ۱۱۳۳ هزار و صد و چهل و دو بود که افغانه کم کم متنا
 شدند و پادشاه طرف عراق و طهران ب حرکت آمد همه با هم راه بودم در بطام فوجی از افغانه شب بر سر
 توپخانه ب سپردی آمده بودند با سپاهان آگاه شده ایشان را از آمدن بعد از روز بر سر آب مها زد دست
 که جزو خاک خراسان است تلاخ دو شکر دست داد سپاه در لباس با وجود که بقدر نصف شکر آقا خود
 در زیر لوای پادشاهی صف آرا کت پای ثبات و مردانگی افتدند افغانه نیز دلیرانه و خصمانه معرکه گهروار
 کرم ساختند جنگ سلطان در پوست بختیجان پایده رکاب و نوبیان خاصه در آرزو داد مردی و چهار
 داده پیش قدمان و لیوان شکر افغانه چند دفعه از میدان برداشتند و کلوله مثل نگر که بر صف سپاهان
 ریختند و از جب و راست بر اینها خستند و بهر کس که رسیدند بخاکش انداختند تا ظهر نگاهت کارزار کرم بود لغفته
 انداختند شکر شاهی افغانه را پای ثبات از جای بدر رفت و چند آنکه تلاش کردند کارشان بجای رسید
 صفویشان بهم برآمد و اغلب عمرشان نیز بر آمد و کشت سختی یافتند و تفرقه در آن شکر انبوه و عسکر برین
 افتاد اشرف و سران و سرداران ایشان روی از معرکه تاقه نبرست رعیت داشته فرار اختیار کردند و در
 هر چند خواستند که مرتبه دیگر خود را جمع آوری کرده مستعد کارزار شوند کارزار بود و صورت نبت و
 بجیل راه هفتان گرفتند پادشاه بدامغان آمد بعد از گذشتن پادشاه و عبور سپاه من از کنار معرکه بود
 میگردم و چشم عبرت بر کشتگان افغانه نظر سینمودم چه تا از روز و آنجنگ جانسوز افغانه جنگ غریبا
 و رزم و پر کاشش از دست و بازوی مردان کار و همچنان روزگار بلکه بزرگسند و در جان آب
 نازی و پیشتر بازی و ترک نازی ندیده و ضرب دستي نخیده بودند و این جنگ بزرگ و سینر و آید

مهند

شکر از قبل بس دو نفر مجروح شد و آنهم هبسام پذیرفت معلوم میشود آن ابتدای دلت تقدیر بود و اکنون که نیراتیهای کشت
 و باز با بر تقدیر است برغ فضا شده و وقت تقاضاست باری بعد از این ظهر طما سب فلجان صلاح در معاودت شهید
 دید که ندرکن شایسته نموده سال دیگر برغ افغانه پروازند پادشاه راضی نشده عازم همنان گشتند در هر شهر هر کس
 از لشکر و حکام افغانه بود در همنان استقبال پیش گرفت اما ای آن شهر با هزار بار استقبال سوک سلطان چهارم نوا
 کرده غفلت طو شکر گذاری کبوان رسانیدند . چون اشرف نکت یافت بطرف همنان رفت از خوف و
 هراس مردم همنان از شهر اخراج نمودند و به آن متفرق ساخت و از اطراف سپاه خود را جمع کرد و بنادر کن نوچانه
 بردخت چون بار و میان صلح نموده بود از ایشان جمعی نوچیان ، بطلبیده احمد پاشای رومی فوجی نوچی سپاه
 او فرستاد و غافل از معاودت نداد و چون شاه بنوای همنان رسید افغانه با شکر آراسته و نوچیان عظیم
 نخواستند شاه و سپاه را استقبال نمود و صف قائل در استند لنگر قزلباش و نوچیان در کاب شاهی اول بر سر
 نوچانیشان هجوم آورده رویشان کتک و همانرا بکشتند و تمام نوچانان را بگرفتند پس از کوشش و کشتن بیاربانند
 نکت در افغانه افتاده و مقدار چهار سینه از سر ایشان گرفتند از آنرا خارهای عالی برافراشتند و افغانه
 بفرار کردند افغانه و اشرف خان کشته و خسته و بد حال و شکسته با همنان آمدند و آنچه داشتند و توانستند
 از خزاین و اموال بر بسته یکی بطرف فارس که بنور و تصرفشان بود با اضطراب روانه شدند اجاره ایشان
 که فرصتی داشتند دست بفرات بازارا که غالب بود از مافط انداختند و هرگز در شهر و خارج شهر حسرتی
 باقی نماند و از مقولین بسیاری از علماء و فضلا و اعداء و اهلان و اشرف بودند بعد از چند روز که
 شاه و سپاه با همنان در آمدند ولی معلوم است چه همنان و مردم تدبیر از نوای شهر آمدند هر کس شمیر عالی
 خود برداخت و طما سب فلجان اراده معاودت بخازان کرد بعد از انجام مطالبه که داشت بتعاقب افغانه
 امور شد در آنوقت راه شیراز که سردیروخت زمان است بر طرف و عبورش دشوار خان معظم که در لشکر کشی برود
 دو در شستن کشی نیز در کار است لشکر شیراز کشید اشرف و افغانه که بشیراز در آمد و بودند باز لشکر با فرام آوردند
 اجاره اموال آنکه دور اصلائی زرو واقام داده جماعتی با گراه و بعضی بطبع مال با ایشان پوستند و
 مستند جدال بودند چون لشکر غزلباش پنج فرسخی شیراز که رسیدند افغانه باز از دعای تمام رود
 ایشان آوردند و کوششهای سخت کرده تا چهار روز بکانه کارزار و کبر و در پا بود الحق سپاه قزلباش در
 آنصاف دادند و رشادت دادند جمعی کثیر از افغانه مغلول و بقیه بزمیت رفتند و در آن واقعه خانه های شیراز
 سوخته و اموال مردم را ببارت برده بودند و جماعتی از زوای افغانه زنده و سبک شدند بسیارند رسیدند از آنکه
 با نخی نام پرور شد و دلیل راه محمود زکی بر پیش رجعت ره جووا و کبر ملاز عفران و امثال او از اینجا نواز
 بجهت بعد از ظهر و نسیح خان معظم همی رجعت و نکت بشیراز آمد و لیکن مردم و نظم نکت بروخت پس با رفتن
 جلا و ایران و نقل تمام بکیانان خاصه نفس شریف سلطان و ظهور کردن شخص نذر خان و کسبیدن بجان سلطان
 و کشتن و تاراندن آفتانان در زمان در و تسان همه تقدیر حضرت منان و خانی سبحان بود که بعضی فرود
 و ظهور کثیر از عالم جنب فرود و ظهور نسیح و اقبال بود چون نکت دریب که در دوشش بار دوی بشکوه
 و مبارزان بیروح از سردار و لشکر دایره و لشکر کرده و سپاه رجعت و پادشاه سرد مغفرشان را بمر و ماه
 سووند و گرز یک زخم جلالت از کف سام زبان ر بودند و شمشیر شجاعت از کف رسم گزوند همان جمله و نکت

تهدیه

اول هفتاد هزار نفر فریباش سی هزار افغان از ایشیون و افغان آورده منهدم ساخت با وجودیکه هنوز سردار
 ازرقینخان دستی بشیر و سنان دشتی تیر و گمان بزود بود و فوراً در محکمت دست و دست و در خلق جهادت
 و رشادت و در سلطنت شوکت و حمت پیدا آمد و تقصیر شرف هنوز میت و دو هزار کس از فرزندان حاضر داشت
 ولی زیاده هر سال و پرتیان کرده لایه با حال زار تباہ بنزد خطه لار بر راه افتادند و از بیم شتاب کردن زنی
 از یاور و شبگیر می آسودند اکثر اسبان ایشان در راه ماند و تلف شد در هر مرحله جماعتی از پیران و اطفال و بچگان
 خود را که از رفتن عاجز میشدند خود کشند و بخون خود آغشته می انداختند چنانچه از شبیران لار که بازده روز راه است
 تقریباً سیه فرسخ است کشتگان ایشان روی هم ریخته استاده بود و اطفال ملاحظه شود که چند سخت بگذرد که فرزند را بدرد
 یابد و برادر یا خواهر بکشند و بریزند و برون معلوم است آنچه خون ناحقی که در این مدت ریخته و سلوک که با فرزند مسلمانان
 و بچگان زنده در مدت قبل باید ملاحظه شود در صحنان وقتی یکت پیر عفرتی وارد خانه عالم میشود که بر چینه بسیار
 و اساس خوبا چیده و لوازم خانواده در اوج جمع و در جمعیت این خانواده بوده است تمام رایگی بچی میخوانند و سر
 میسرنده و با کانش نزل میکنند این قسم روح از آبدان ایران و مردم ایران رفته بود باز خداوند تعالی
 فرموده بنظر محنت و عطوفت نرم نسرد مودت

باری آوازه گیت افغان در محکمت ایران در وقت دگر و دره نشر کرد بدین راهی قرادانات اگر چه فواید
 آبادی بوده دگر و دانات پیر و جوان خورد و بزرگ دست تیر و فلک و چوب و سنگ کرده از نماز شان بیرون
 ریختند و بروی شکر و شکر بدان عطف و عکس بدان رشادت و شجاعت برخاستند که ز کبیر معبر شان از جادو
 و صحرانامه پیرانها می بستند و نشان می خستند بزرگ و کوچک پیر و جوان شان بچی یا بیچاره بخت و جوی می گشتند
 بعضی شده بود که نام جاده و صحرانامه کشته افغان بود با صبر و چوب بدست فریباش در غیبت و افغان نصرت
 در تک و تاز بود و بختی کج شده بود نمیدانستند که بر و نند چه بکنند چون در وسط محکمت گرفتار بودند ایشان
 علی الدوام میسر اندند و از بیم مجال و جرات نداشتند که در پناه کوه و سنگی گشت و در نی گشتند یا با کسی در وقت
 یا بدافع جنگ گریزی کنند و بگوشت اسبان و الاغان قوت لایوتی سپردند آنچه از چنگ مردمان بدر
 می رفتند از جمع و عطش میبردند و طعمه کلاب و سایر حیوانات میشدند و تقصیر تبه الوامه الفخار قصاص این است
 خود از خود بسکزد چون شعله لار شمره روز کار بود بجا طرافت رسید که آنجا خود داری نموده از روستا
 معاونت و کمک جوید بر آورد خود را با فوجی و زره و جواهر بسیار روانه کرد از راه بصره زنده از رویان در حاکم
 امداد کنند چون روانه کردید رعایای نواحی چون بجای ناکهانی بر سرش ریخته همه رگشتند و اسوانان
 بردند اتفاقاً ماضی را شنیدند به تقدیرات آینه را ملاحظه کنند چون اشرف و اغر و کسان خودش بقوله
 تر و یک شد افغانان حکمران و کوه تو الان لار از شعله بزرگ آمده فوجی شده از سران و کردگان و امر
 افغانه با مجال و افرا که اشرف را استقبال کنند میت و غیر از بزرگان و اشرف لار که در قلعه محبوس بود
 هر قسم بود را نند با جماعت لاری که در شعله نوبچی و قرادول بودند متفاسی نفر از افغان زن و بچه و
 بیچاره ریختند و فوراً در شعله رانته اسلحه و فلکهای چند که در نزل افغانان بود بیرون آورده بجا بست
 پرداختند فاصه مردمان لار بر تپه انداز و سوار کار و در آن شعله رفیع بیخ هم هر چیزی موجود است
 و سایر افغانه که باقی شعله رسیدند و کیفیت را فهمیدند چون میدانستند این قلعه بکله و معطل مانده بودند

همین

و کشودند نیت نایوس کردید هندی و نویدیم شری خنبد و کسی رام کردید چند شبی در لار بر برده مندر جا بمقتضی
 هم پراکنده و بامید رسیدن بامن و کمنی متفرق میشدند در غایای اطراف و اکناف بشما حول و حوششان را
 میچاپید جنبه و خراک ایشان بباو میدادند و از قتل و غارت و نهب و جارت آنرا و اگذار و از اقداب مال
 اموال زانرا فروگذار میکردند اشرف چون پراکنده و بچار که خود بسر قد کمال دید و هر اسی بیقیاس بر او
 راه یافته لا بد دل از سلطنت و مملکت برداشته بطرف قندار روانه کردید و در آن که میراث رعایا و بنای
 آنها را داشتند و خدمتی مینویدند بالاخره جمعی که بدربار و کشتی رسیدند بسیاری از آنها نیز بقدر ابرار رعایا و نصیحا
 اسما غرق گشته و غرق ابوه غلغلی ابوه باب ریختند و دی که باصل لجا و عمان و بعد بنوامی بند افتادند
 بچک شیخ بنی خالد که صاحب لجا و قاعد قدم و چشم و سوار و پیاده و جهازات و دولت و کنت است
 گرفت رشتند و او هم امر قبیل سردار و شکر نمود و جمعی را هم لکت و برهنه نمود کردند و نه و بی همه خبر
 صحرا را کرد پس از چندی عبورم بسواصل عمان افتاد خدا داد خان امیر الامرا و برادر اشرف و حاکم
 لار را دیدیم که چندی قبل در مملکت ایران بمکی کوس من الملک بگرفتند یکی بک شک بدوششان داده بودند
 چون خیلی قوی بودند بقطعه که و کار و اگداشته بودند بکنستان و باغ آبیاری مسکروند و سرور خان که بشرف
 صدارت و وزارت کل استقلال مشرف بود بچار کل کشی داده و کف کل در بنای تعمیر فسله و اداشته بودند
 و لغت خود اشرف که بجبال قندار از لار بطرف مدود بوجستان شب و روز بناخت در هر کر یوه رعایا و ریا
 از اطراف خود را بر او میسندند و جمعی می گشتند و اموال و اسب و اسبابشان میبردند تا اکه مال و منال و لنگر
 و کاش با تمام و انعام رسیده و خود بمرعت میرانند تا اینکه پسر عدا تبه بردی ویرا در آنگذود و با چند نفر
 دیده بقتلشان آورده و سر ویر اینز بریده با قطعه الماس بزرگی که بر بازوی او یافته بود خدمت شاه
 طهاب فرستاد و پادشاه عالیجاه همان الماس را بفرستاده او و آورنده تیر باز دادند و غلت طوکانه تیر برای او عطا شد
 مراجعت خان معظم از فارس بجاست خداوند تو به شریف بجانب تمدان محاربات بار و میان و فضل الله نظر یافتن
 بر ایشان و پس عریت بطرف آذربایجان و سنخ بزرگم خبر و انعام آن لشکر پس از انعام این کشور و مراجعت و
 جولان بطرف خراسان و استیلای اهراة و انعام و انعام افغان و سپاه هم در مدت قلیل و سپاهی عشر اوقات جلایک
 بکار و ان و شمشیر زان این مهرانسان شجاع و سپهر شاد و خصم ران و تقدیرات خالق دو جهان بود
 پس از سنج این حالات طهاب قلیخان از فارس حرکت نموده از راه عربستان و آستان بفرودگاه شکر در آمد
 با پاشای ممدان و شکر و میان مصاف داده بظرف و غلغلی ابوه از ایشان گشته حدود عراق را ستیز و از آن خاستن
 مصفا ساخت و از بیخ کر خجه با شان بیداد کردند و در آنوقت بر امورات کشا و جزای تمام مملکت محروم
 شد و که خرفیه و تاج سلطان بود و اکتی سزا بود

پس طهاب قلیخان با در بایجان رفت و در سلطه را ستیز کرد و بار و میان مصافهای سخت داده ایشانرا در هم
 شکست و از آن مملکت آنچه بظرف آرس بود بظرف در آورده شتوزند و بهر جا حاکم کاشت و بنا بر مصالحتی چند
 آنطرف روم را مزاج نموده با برای روم که در آنطرف بودند سخن مصالحت در میان آورده چون در آن اوقات
 در زمان سبب شورشی جماعت ترککان و افغانه ابد اسله اهراة که عرصه غایا باقتد آشوب کرده بودند خان بوم
 بصوب خراسان مسطوف داشته و ترککانز اینر کوشمال داده بر سر برات پوشش و عله برد افغانه بکار

محمور ساخت محاربات پادشاه با جماعت در کربن بالشکر روم در آذربایجان و نهر ما قن بر ایشان و محاصره قلعه ایروان
یکت اتفاق افتاد از غایبات باری و تقدیرات حضرت پروردگاری بود پس باز از غنمه روزگار ز قزلباش از روی
تکلیت خوروه با احمد پاشا به صلاح و مشورت طهاب علی خان صاحب اتفاق افتاده و درین میان سبب افتاد بر تیر
آمد و قلعه ایروان به دست ابراهیم قصاب خوشای ریخته آن پانصد کسجه با بود و واقع صلح شاه در صفهان پس از رحلت
سردار از خراسان از فضایی آسمان بوده و خانه قلعه های رومیان در این ایام تقدیر شده بود لغت

پادشاه از صفهان حرکت کرده با جماعت با رشادت و شجاعت با غنچه طایفه در کربن از صیسی ناپسین مغلوب و محاربت
منوره قلعه پش از آمدند و بقیه را متقاعد ساخته روی با وزیر بایجان نهاد و از آب ارسیس گذشته جماعت رو تیر شدند
کازار شدند و در نواحی ایروان طایفه روی داده پادشاه سطر و نه هزار نفر از رومیان بضر ب بیشتر غزلباشان و
سنگریان و تیر و آوزیرا رتبان بقتل رسیدند و بیزیت روزگار تا قنبت نمودند هر کس بهر جا و چار شد به عالم بود
رفته تا باغ خود را با ایروان رسانیده محصور شدند شاه و سپاه در رسید تا بخارامیان گرفته محاصره نمودند و اضطراب
در ممالک روم و در آنروز بوم افتاد او بیای دولت عثمانی در کمال جبرانه و سرگردانی تیر انداز بکشیدند که احمد
پاشای بغداد را بالشکر موفور بصوب عراق اندازد و براق دستارند تا باین وسیله پادشاه و لشکر و پادشاهی
ترک ایروان کنند و از جنگ سرداران ایران آسوده کردند و خبر وصول لشکر روم بفرز بوم عراق که در آن زمان از
حاکم صاحب شوکتی و غنا که اصولتی غاسل بود پادشاه رسید و دست از محاصره ایروان کوتاه نمود و طرف عراق
آمدند و در این سپاه که خواه را الزم و ایدم دانستند در نواحی میدان طایفه شجاعت و کردان ایران و رومیان
روی داد و قریب بهم فرود آمدند احمد پاشای مذکور بکله سازی و ششده بازی راضی و نارضی بنیام صلح و التماس
ترک جدال بفرمان بالمالی بسپان آورد و دیگر بنیام کرد پادشاه و لشکر قدری معطل و سلسله را مانده تا کم کم لشکر
از اسفند او بجد و مر سر اسب بقتد و تقریباً چنین شد سخنان مصالحه در میان بود اما او و لشکر گنبد خواه بنیام
تر و یکت و دست بگریان فرود آمده بودند از دو جانب جنگ جوان و همگانه طلبان کاپی معسود و
میدان آمده و بازار کارزار را کم سیکردند ز قنبت حاکمیت از هر دو جانب دشوار گردید بعد از جنگ بزرگ در
پوسته رومیان بجهار خرابی که بصوف غزلباشان متصل بود در آمده و استوار شدند و بنیاد تکیه اندازیدند
کردند و صفوف غزلباش را منفرق کردند و نوبی که فراری و پتواری شدند دیگر آنچه پادشاه کوشید و خرد
سودی تجسد و چند تن از امرای با غم و غم از خوف قضا و قن بجان شاه او بختند و خوانانه عجز و التماس رخسار
ریختند و دل طبع از اسباب و آلات برید و پادشاه را از معرکه جدا کرده بکناری رفتند رومیان همین راستی
نمایان دانسته قدم فراتر گذاشتند و بیدار گشتند و این غلبه را بخت پذیرانند و فرصت انگاشتند زود
کسان زبانه را عاقل باستان پادشاه ایران با تحف و هدایا رواندا گشتند و معذرت خواستند و در دو کشته
و بختی کوشیدند و اظهار اتحاد و ارتباط نمودند و شاه را بمصالحه راضی کردند و بعد از صلح با صفهان رفتند
در این سال ۱۱۳۵ از کردش جرح پیچ دیگر باره او صنایع ایران بر غم و ریخ پریشان تر و در این سال
تیر پادشاه میان رفیق و سپاه و انقلابات معابر در راه حالات خراب تر و تیره تر شد

مجموعه این کلمات در محاصره هرات بود که پادشاه را معانیه و مصالحه بار و میان شده خدمت نمایان
ذیشان اظهار بیان شده صلح را با بصره را بخار کرده پس از محاصره و مجادله هشت ماه شهر را مستوح

مقدمه

و باغچه ابدال را بجز و ستوه آورده و قتل کرده بقیه را در سلک سپاه ملازم ساخته بمشقه مقدس بازگشت و از آنجا برآوردی بنرم رزم احمد پاشا و تخنیر بعد او روانه باصره بعضی امر ایشاه نیز چنین امر کرد که از هزاره روانه کرد چون خیالات دیگر داشت چند کس از مغربان و معتدیان دربار را خواسته برایش و تعارفات مملکت ساخته که مرضی شرفیاب حاصل کرده از آنجا دنبال این خدمت برو مغربان بخدمت پادشاه آمد و پنیامات و اظهارات ارادت و اخلاص مندی نموده خاطر مبارک را که تفرس و اوجه اشتغال دو میستود و اندیشناک بود مملکت منتهی در مرضی شرفیاب حاصل شد خان معظم و پشان باشکری کران باصفهان آمده شرفیاب شد و سخن اجازت سفر روم در میان آورده و مختار در هر کار و امیره سردار کرده و دیده و عازم حرکت شد در این بین مغربستان و حرمات رفق سلطان انزل خان عظیم پشان که از باغهای شاهی بود در غیب نمودند و شاه نیز در خلوت سوار شد با آن باغ فرزند خان طبل اندر پیاده استقبال نمود و بر اسم خدمت برداشتند و با طعش کردند و انکاس با آن آرزوند کرده چون حضرت سلطان و ظاهرش مثل هم و صدیقی و خدمتگذارید است قبول کرده آنجا بسازند چون قدری آبایش و رحمت مشغول شد چند کس از سرداران سکر ترک و فرانسای را طلبیده حالت مستی منوط شاه را با آن عالتهای سنی پشان نموده و بعضی مطالب در این بابا ایشان بیان آورد و صلاح در آن دیدند که چندی بسبب ضعف طایع شاه ترک سلطنت گفته بودند و پیرا کس را بسلطنت برداشته و معاند روم را کبیره نایم شاه را از این مشورت و صلاح دید خبر دادند وی نیز بهر خیال بود ناچار به بیچاره و صلاح سردار تن در داد و قبول نمود و پیرش را که کودک دو ماه بود بیارگاه و اورنگ پادشاهی آوردند و سکه و خطبه بنام او کردند و شاه عباسش نامیدند و شاه طهاب را با پاسبان روانه فراسان نمودند و یکی از پروه کبان سلطنت خود بیشتر و جانه کلاخ داشت در آنوقت و دیگری را نیز در سلک از دواج پسر بزرگ خود در آورد و آنچه در حسنتر و کارخانه شاهی بود تمام بتصرف آورد و در جمیع ممالک حاکم از خود روانه ساخت و این شاه شیر خوار را هم روانه کرد و جماعت بسیاری سر از این ممالک چید و اظهاراتک شناسی کردند و حاکم جدید امور خان سردار کل رکشند پس بنیبه و در میرایشان خود از اصفهان حرکت کرده پس از جنگ و جدال و کوشش و قاتل باغچه در آمده و متابعت کردند از آنجا سپاه نادری بطرف بغداد در حرکت آمد نیز احمد پاشای حاکم دار السلام با دریا سکی در بغداد بیدار بود خان سردار کل در راه باشکری ابنوه از مردم روم و چار کرده و دیده معصاف داده متفرقشان ساخت و بغداد را ند احمد پاشا باشکر و حشری بیرون آمده باید اینکه چون سایر اوقات تزویر و تیر و غلبه اوست و این سردار چون سایر در فرار ما هرند و بظا هر حال و تعال و باطن محبت و صیغف و برمال و بداحوال خافل از این که یک شبه شهرت در جوشنش انقضه در کنار شط بغداد معصاف دادند و باغچه بجز و ملتفت شد که لشکرش بنرمم گردید و عکسش معدوم و هر یک از طرفه افتادند حاکم و سردار خفیف و سایر بطرف شهر فرار کردند و کتفا کرده از زمین نیز جبر را ساخته و دروب رات و قشکی و حافظ بر قلعه و برج نشسته نوشجان را از بالا برآوردی خان سردار امیر با تقدار بسته خان معظم برد جلده جبری حکم بسته شهر را نیز حاضره کردند و هر دو طرف شط و قلع را فرود کردند و در تعیین محصوران کوشیده نوابج و لواحق بغداد و متصرف در آورده و اکثر لکه کوب حوادث کردید احمد پاشا در آن فتنه داری سخن نهایت مردی و مردانگی را با کار در راه فراری هم نداشت و در طاعت و زلباش هم اطمینان نداشت بهر حال پای ثبات افتد ولی چو

میدان

با سپاه موخو محصور شده بود و دشمن هم اندامی یافته بود در شهر فضا افتاد و مردم ستمو آمدند و اکثر حیوانات را کشتند
 حتی گاو و گوسفند و گاو را خوردند و کارشان صعب شد که باید عفو بجا کنند و چنان در تقاضای مغلوبین و بچارگان کشیدند
 دوروزی ایران بهشت نشنید صاحبان گنا گشتند و کشتی با لایب بنداستند چه کاره که کردند و چه بر روزگار
 آوردند و یک چشم خراب و در پایش نمودند و گویند و در ویدند و نفس است غلامی بنشین و کار در بر کرد و کوه
 اقصیه کیمال محاصره بغداد طول کشید آنچه رویان خواستند صلاح و بیخ و فراج بکنند و نیرات کردند
 تا آخر محصور شدند از اعظم برای خود توپال پاشا نامی را که سالها در حدود فرنگت سردار و با آنجا است جنگ و کار
 نموده شیاعت و رای بلند آوازه بود سردار عراق و عرب نموده با لشکر گران و توپخانه فراوان و تدارک و اسباب
 شایان جنگ بغدادیان روانه و خبرش با طرف شهر وارد و پراکنده شد و اردوی غربیانشان مدت بود که دور
 بغداد بودند هم کم و پریشان بودند و هم خسته و با سامان مابعد خان و الاشان از اطراف بغداد و دور با جانب
 عراق عجم حرکت داد و لشکرش بنام کوچ کرده روانه شدند احمد پاشا که از محاصره برآمد مشغول کشیدن اجناس
 بقلعه و جمع کردن ذخیره گردید و آن سردار و لشکر تازه چو در اطراف بغداد بقدر کفاف آذوقه نمودست که گویند عطف
 غان کردند و دسته از سپاه خود را از حدود کردستان با جمعی از پاشایان عراق عجم فرستاد و بنای جارت و
 و خارت گذاردند که با خواب بودند پاشا شراب ناب هیبات هیبات کجا نسبت ذره را با آفتاب و قطره را
 برابری باد و آب

تا در همه آن خزانه همگردید و موجود در امانام و طاعت بقون اکرام و عنایت کرده در مدت کیمال چنان لشکری جمع
 و آذوقه ساخت که فلک را بر ایشان سبانت نبود و دیگر سپاهی که در اطراف آن نزدیکی داشتند حضار کرده
 مسلح ساخت و از آن دسته لشکری که بطرف عراق عجم گشته که کرده بودند خبر یافت و از میدان چون بگمانگان
 بر سر سپاه و سردار پچاره رسید به گشت و در گشت و مجال صف آرا تا بجنگ تزلزل بس رویان را متفرق
 ساخته هزمت دادند و سردار و جمعی از اهل بجای گشته و از مقولین تل و پشته بار پاشد و با بعضی نیرو توپخانه را بجای
 که داشته بک پای رفته و سردار دیگر چون بک بشه تره بشیر بطرف کرد و رفته و توپال پاشا نیز آنجا در صحرای
 صف آرا شده متعاقب کرد پس گشتش و کوشش رویان مغلوب و غزلباش با کرد و فریبخ و ظفر و غلبه
 بتر اخصاص یافتند و ضعیفی آنچه از لشکر روم بر خاک و قرین جاک آمدند بسی تن ز سر سردار تن دور شد
 بدست افزون بس شوره شور شد و سر پاد توپال پاشا را یکی از قزلباشان بریده خدمت خان نیکان
 آورده بموجب فرمان نیزتش را یافته بهم دوخته با یکی از اعیان و تدارک و احترام شایان سبنداد
 فرستادند در مقبره ابوحنیفه دفن کردند و بقیه بحال سباه راه فرار گرفتند و لشکر قزلباشان آنکه دور
 بمجال حوادث کردند دیگر باره ترسید بغداد را محاصره کردند و لشکر را در میان گرفتند کم اخبار اعلی شش
 شیراز و لارستان و جزه شایع شد و چیزی نمانده بود که شهر را و گذارند و بشکر غزلباشان سپارند
 لایب خان معظم نبای صلح را گذاشته کوچ نمود و بطرف عراق عجم روانه شدند حاکم بغداد همسر که
 رسید نفی و نوید چنین موهبتی نداشت و لشکر خداوند کجای آورد

بغداد از طی شیب و فرار خود را بجد و دشمنان رسانید اعلی شش آنرا از امان و امان رسانید و سرکن
 و کردن فسر از آن را کوشالی داده بنزار رسانید و از آن بصبوب نصفت فرموده با لشکر و سایر دربار

هندوستان

با صفهان رفته از آنجا با وزیر بایجان رویشند بناگذاشته اند که در آن روز بوم جو را نه آفات داشتند بکرات چه در عهد و آذربایجان چه بلاد خودشان مصافهای سخت نمایان و محاربات مسبب فراوان نموده بودند در هر بار در آنکیز و در ظفر بستر دار و شکر و لباسش بود پشتر و بجان اهل بیکار و سرداران بسیار و صاحبان بسیار و زمینان خوشخوار با اغلب شکر بایان ایشان در آنجا که و معارک از دم شمشیر و ببارک مقتول و با اسیر و مغلول شدند از ولایات ایران قلعه ایروان و گنجه و کرهستان که در تصرف ایشان بود انزاع شد و بیکر جان از ممالک ایران در چنگ آن جماعت با نام مانند باز بدین اکتفا و در بلاد آنها بقا شد چندی هم در ممالک آنها آفات نموده گاهی کارزار و کارشان زار میکردند و بلادشان خرابه زیاد رسید و بزیر سم ستوران و پامبال اسواران شد از سگت های متواتر و وارد و صادر و ناچیز شدن سپاهیان و از پاشیدن پاشایان و تلف شدن خزین و سامان خیار صنف دولت افزود و کنت آیه یاس برایشان خوانده و آیه بروی کارشان باقی ماند و خوف و هراسی عظیم و سخت بر اهل آنند از سلطان و امیر و سردار و سپاهی و ارباب و خدمتکار مستولانند بود اهل از شیب و فراز ولایات محار چون مصر و شام و غیره که از نواحی ایران دور بود هنوز ساکنانش عت و وزیر دست و پا و پادشاه بخوف و هراس گرفتار بود و آنچه از در صلح و باج و خراج در می آمدند و عجز و التماس میکردند خدمت خان معظم مقبول غنی افتاد و تلافیهای رفتار خویش را با بلاد ایران و ایرانیان بخوبی است .

انقضه از صد و دروم و فرا بیهای آن مرز و بوم عطف عثمان بدینستان نمود جماعت زرکا که چندی سر از اطاعت پادشاه ایران بچسبید و بار و میان موافقت کرده و هنوز راه متابعت و اغذار سپرده بودند اول جورانه بدافعه و متقابله پرداختند و بعد از تنبیه و بیست عتس عفو و قهرم اطاعت شدند .

هندوستان

از قطعات بزرگ است بسیار سخت خیرگامی ایرانیان بر آنجا دست یافته اند و بجزب شمشیر گرفته باز نواحی بل جان بخشی نسروده اند اتفاقاً نش زیاد است از جمله در عتق العالم سید عبد اللطیف خان با در شوشتری نگاشته که در تنها بود از تجارت و رعایای انگلیس در بناورش آمده کب و تجارت مشغول بودند و مردم بنا با انگلیس مدارا میکردند و آنها هم رفته رفته میخواستند نقلی پیدا کرده پروا بی کبایند روزی یکی از نوکرهای خود را که مردم بندر عباس بود بختگیری خوب زدند و اتفاقاً وی برد که همانان بندر موقع یافته و غوغا نمودند و در آن وای یکی را عرض تیغ بیدریغ کردند و جهازان از آنکه بشکر گاه بود غارت کرده آتش زدند و آن چند نفری که در کلنگه بودند با مردم بنگاله که از قبیل حیوانات بودند جمادی احوام و دشو و تالیف دلهای نزدیک و دور پرورداشته بار و شایسته میزدند و بدست بزل و ایثار عامه مردم را مجبور رام کرده کرده بودند چون قاطبه نصاری را عتس احوال و مختص اخبار مردم روزگار خاصه مسلمانان از آن است چنانچه یکی از شروط عهدنامه که ابتدای اسلام یافته دوم بانه نصاری و مسلمانان بود نوشته بود این بود که عتس احوال مسلمانان کنند و اخبار و اوضاع و احوال ایشان را بجا بنویسند باری جمعی از خود و از نمود و جماعت بت پرستان و مسلمانان به روزگار این دبار که با آنها جوشیده باشد احوال ممالک عتس احوال و صناع سلطنت و چگونگی احوال رعایا و برابروان نمودند و در قلع عالی با حشند و اورا بجهت فریب مردم بیت التجارة موسوم ساخت و اسباب از توب و نصیحت در آن قلع فراهم کردند بلا خط و پنهان بکنکه در حفظ مال التجارة و خود باین آلات محتاج هستیم و فراول و پاسبان جنگی از ملک خویش آورند و خود مردان هند و سنان گرفته و سلاطین و رؤسا و غیره را هم در بنام

بعیش و عشرت مشغول و بملذذات مال طبع مستغرق بودند و از باوه غفلت و غرور بیوش و هر کس بهر جا که قرار
 داشت مکت و بیوش بود و چیزی که در خاطر بینگد زانند همان تسلط انگلیته بود و در میان هر چه از تدارک
 سامان جنگ و ذخیره و آذوقه و ملازم نگاه داشتن و مشق و تقلم جنگ سپاهیان کسی نمی فمید و آفرش می دید
 و بسبب نپرسید و اعتنا نداشتند تا اول دفعه خبر علیجان پیکر یکجا که را که دانا از خار جنگ و آواز چنانند
 و جنگ بخود بود با امرای قدرش ساخته او را در حالت مستی از مرشد آباد کرد و جنگه آورده مقید داشتند و
 و قاسم علیجان و اما او را بجای او مضروب نمودند و از آنوقت به تنخوا کن دیگر اقا دند و هر بلدی را که خود منظور
 نظر داشتند اول بر پیش آنلابت عریضه در بنایب مجرواکنار و کال مکت و خاکاری جنگاشته و اسد
 نیابت از جانب او بقریبات میکردند و سلاطین و حکام حتی رابان و بت پرستان از مرض نخوت و رشید عرض
 عام است و از آن نامه که نیابت پاس ادب را امر می داشتند اند مشوف شوند و بر خویش بیانند که از یک اکبر
 چه شود و از او چه بر آید و از دنبال عریضه هنوز جواب نرسیده رسولی دیگر با تحف و هدایای عام فریب بسیار از تقاضای
 چنین و زنگش روان سازند و ریش از شدت خشم سخی و ست غضری از دیدن مجلس و تملق بر خویش بیاید و
 دستا در اینت نگاه دارد و جواب بدخواه و نشند و پشرد فرایح شهر مکان گیرند و خانه را قلعه بناهند و
 اسباب حرب و آلات دفاع در گنجی که از آنکه اگر ریش و حکمران از نقطه او اودم شود قادر بر سپردن کردن او
 باشند و بیاد و دوش در ریش خانه خلق را بگلی بخود کرده و کشند و بارش در کمال فروشی مانند یکی از چاکران
 سلوک کشند تا عهد نامه از او ستانند که چون کارکنان سه کارکنان خبر خواه ایند نگاه اند با گفته و کرده ایشان را
 در همه منظور نظر داشته از صلاح و صوابید ایشان بیرون نباشیم و هر گاه بیان دو نفر از تده جان ریاست هر
 بمجاد کشید و کیل با طرف قوی بودی و از بنگاه که تدارک تبدیل چید داشتند نوکرا بخلع بعد آنقوی طلبید
 و بعد از برداشتن طرف ضعیف طرف غالب را خوشوقت نموده تخلف کند که این جمع فایح را با این آراشکی جو
 نگاه دارد و دنیا به قسم سوادنی دارد و گاه و بگاه با کارشما میوزند او هم قبول کرد و صلاح و کیل مکان آنها را
 بیرون شهر ببلوچی مکان و کیل دست کند روزه از اتفاقات ریش فوت می شود چند اولادی که دارد از جانب
 قویکه و کیل در هر یک جدا گانه در خبر و تعارفی از زرد و جوهر نیالی ریاست بوی میدهند و او دو نفر دو نفر هم
 اندازد تا هم از میان در دوزخا بود شوند تا کینفر اخیر که بر سندر ریاست کیه کند و چنان بود و همچنین می هند که
 و تقویت و کیل مستقل شده است پس اسبی و خارجی فایح شده بگوشه نشینی و بعیش و عشرت سپردانند چنین که
 با تمام هند کرده و شده ولی قواعد منگودانند که از عدالت گذشته و نیابت فوت و مردت که در این خصایر
 از جمیع عالم برتراند لکن در مقابل آلات جنگ و علوم و تدابیر دانشخانه ای آنها هم جرأت دلاوری نمودم
 خیا نقل دارد مثل این وقتی یکی از جماعت سیکانزادر کلنگه که جلادت و جرئشان بیش از نبود است بگوشه
 تواند و با یکی از اعظم آنها که عنادی داشت خواست او را بگوشه بفضد کشتنش خواست با ندرون خانه او رو و حجاب
 فرغ آمد یکی از بیش از بضریب ششیر از پای در آورد و بکران بگوشه کشندی با ندرون خانه در آمد چون خانه بیخ
 و اما کن سفد و دست ندانست بگرام اطلاق او را بیا به از یکی از خدام پرسید او از ترس بکت مجره با و نمود و
 که با طاق داخل شد آنکه سکار حسپی نموده و در اندونبال بر روی او بسته و در آن مجره کسی نبود از قبیل در به
 و عنوفای این خدمتکار مردم محبت نمودند و بعد دو هزار نفر از انگلیس هندی با جمع شدند و عدی راقه

سند و کتب

و کمال کشودن در بنود بهر دستند و جماعت که تکلیف میبوندند سر باز نیندازند آخر الامر ای همگی بر این فرار گرفت که سقف
 اطاق را بشکافتند از آنجا بکلود نزنند شش خانه از سنگت و ساروج بود بیکروز بر داشتند سقف خانه کشت و مردگان
 همچنان با اسلحه اوردند و داشتند تا سوراخی پیدا آمد و از آنجا او را با تعلق زدند و بیک کلود دو و کلود قانع نشدند
 بعد از دو ساعت تر اندازی که مردنش بریض بود در را باز کرده پیش را بیرون کشیدند بجزار خوف و ترس
 نایم کسی از اما بله از ترس نزدیک او میزفت بچین چند عمده مطالب اینکه خون هم سر با بالوده و خویمن و دیگر
 سه چهار سال است که در هندوستان از راه حرم کامکاهی آمده اند فاغنه در آن طرف شاه جهان آباد است هزار
 دارد و بعضی اوقات تا لاهور هم رسیده اند بفر شکر و سوار ار استه افتاده از عربستان و بمن بند بیج بر جبار
 بعد سه چهار هزار اسبهای عربی بجنب خریداری کرده آورده اند و در عظیم آباد در جولوگا یکم بود فور آب و
 علف ممتاز است سرداده اند و داینها میبخت با آنها سرداده اند و المخی بسیار معتبر خوبا شده و ز او و له
 زیاد کرده اند بعضی از انگلیسیها آمده اسبها را مشق میدهند حرکات غریب مشق آموخته بان قسم رفق میکنند بر مفا
 سوز بجان میزنند آنجوان حرکت و در نشن میکنند .

مؤلف با درشتی ۱۳ هزار و سیصد در طهران که اپی نخت سلاطین قاجاریه است صاحبها بیک از و سببه یعنی خراج
 بروی عظیم سواره آمده اند از همه حرکات اسبها آموخته اند وقت لزوم خواهند اسب است در محل نراند از بیاس
 شب با موافقی که بندیش محل خطر است با شاره صاحبش چنان روی زمین صاف بخوابد و سرش را هم پهلوی خود
 چنان میکند که دیگر از فاصله کمی دیده میشود و وقتی که سکوت لازم است ابد اشبه نیکه و صد انمی کنند ظاهر در هند
 بنرهای پاکیزه اسبها را آموخته اند لکن اشخاصش که لابه سوار آنها شوند و کار به چند چنان نیستند و اینکه بر است
 و استیلای ایران بهار غب تر از تمام سلاطین فرق دیگر بستند بدلیل چند است از جمله استیلای اوقات است
 در سلطان ایران را در حمله محمد شاه قاجار بر دست و کبک او استمار است که قزباش کتر بر مقام جنگها و محاربه
 و لایات طلبه کرده اند هفت سال قبل از این که نوای پادشاه کورستان خدیو جهان محمد شاه قاجار بعضه
 سینه کفره کورستان که اندان سلاطین صفویه ریاست خود سری افراشته داشتند با نظرف شگفت کردید
 کورستان بجنگ پیش آمدند و در حمله اول مندم کشته بقتل عیسای سینه تقییس که مقرر ریاست ایشان است متخص شدند
 و سلاطین قزباشینه را که فتح قلاع فاصبت ماه نوبت و ظفر پوسته در جلو میباشد بیک یورش آن قلعه
 آسان پیوند را مفتوح و غنای کثیر موفت بیخ آمدند و بعد رشتند هزار نفر از صفار و گار بقیه آسار گرفتار آمد
 و در ایران دست بدست بموضع فرید و فروش در آمدند چند سس از بزرگان و اعیانشان فرار کرده بروی
 در زیر نوای حمایت خورشید کلاه پناه بودند و ی نیز بجای حمایت بل تعاجی سلطنت ایشان پس ایشان را مورد
 عاطفت داشته این بهانه هوس نبر ایران از خاطرش سر زده بجایلات فام کتوبه بیسانه پادشاه ایران بر گشت
 که دولت کرج پناه باند دولت صد او آورده اند شمارا ناچار از دست کشی را اختیار باید کردون نخت اسوان
 که از ایشان برده اند و ضرر رسیده اند با تمام سسرود داشته از عهد بر آید با جنگ سلطان را آمده باشند
 پادشاه ایران را که از نوک سنان خشم عرصه فلک او بران گردی بران داشت که در جواب خطابش پانچ باغی
 نداشت که اگر چه آن خورشید کلاه مبارزت رویمان دلیر و برویه بازی آنفرقه شیر کیزد بکن غافل نباشند
 که کور بینه است در کرفن موش لیک موش است در مصاف پلک فارغان غزباش و شکان

یک باش دیران ابراز قیاس رویان نمودن چنان دوران کار داشته خفته بیدار کردن است سرودیا و سنان
 بنزد و خود را مورد وطن عالم ندانند و همانقدر که دنبال مرغ پرگشته و هید از دایم جست خود خان غزیت این
 سرزمین بسیار و آن مملکت را از سم سنوران کین خیارند داشته ایم غزیت شمارند و خود که جان از گسند
 رعایای این سرکار و کوشال ایشان مطیع نظر مودت آثار بوده و بعل آمده و در امر این فخره ذخیل خون خود و کوه
 خویش میل کردند . این کتوب که باور سید میرا کتوب چهل هزار کس از مردان کار از زوده بر کردی چند کس
 از فرنگیان و ولایت که چنان بصوب دارسیف ایران از راه در بند با تو چنانه و پیا دکان قدر انداز از شبیب
 و فرار جنگ و جبار کسبل نمود پادشاه ایران که نظر بر سپردن معاهدات به پای و پای دولت همایه بود و چنین بود
 از حد اسطت نمود فرمانی بصادقخان شقانی که در سپیدی بجانه روز کار بود مقصد دریافت که جماعت رو سینه
 قدم از نه خود فرار که نشسته و چون صید اجل کرده سپای خود بدام آمده اند سر راه بر ایشان گرفته یکی رازنده گذارند
 محمد صادقان کس و در حاکم با دو از ده هزار سوار قرار آریگی چون شیر زبان در حد فروشان بسنجال آن وقت
 اجل گرفته رفته طایفه دست داد تخت تو پیمان فرنگی دست و بازوی هنروری بازید و نوب اندازی مشغول شدند
 شیر مردان فریباش انداز کوه های آتش افکن چون شیر رم نمودند و عقب نشستند پس سردار فوجی از زبور کجان
 جلایری و چنگیان از ندری که بالول های ماشه دار خطه خال از روی مور و بار برسد از نه بر فرار تپه و کوهی که مشرف
 بر قدری لشکریان زوسی بود روانه کرد تو پیمان از هدف نیز با غنمشند و سردار خام با تجربه روی با که در باب زده
 امر پورش و نیز انکود نمود به شدن مستی از لشکران و حمل آوردن کوه چان و پورش بردن فریباش بنونجانه همای
 و فرنگیان رد ساز انصرف در آوردند و این خود یکت جنط بزرگ سردار رو سینه بود قبول صادقان بیاید سردار
 جنه اسنگوز و مانهای بین جنگ فشان و جزه آماده جدا گانه خارج از لشکر حاضر میدان جنگ داشته باشد که
 کوهن کبفر از لشکر حاضر مشغول بجنگ امری خارج عریض میدان و این عطی است مع القصد نونجانه که تصرف
 فریباش در آمد سر باز و پیاده فرنگی بجای تبسم بر آمدند و آنجا رفت پورش بر ده طرف کوه بنوا پوس و آب سرد گریزند
 که خفت خود و نزل رفتار ارفع گشتند و قشای در امر نظم شان بهر سجد و شوش شدند صادقان دید آنها زهرین
 دشمن و غلبه خود شان از هر جهه فراهم است بفرج بالای چه و کوه زود اطلاع رسانده بدون درنگ کتوبت عملی بر
 آنها چون قوتشان شکاری ده کتوبور و انیان چون شیران گرسنه کس تب بجان آید و کور نوعی بکرت در آمدند
 که اگر الوند بودی چون چسند پامال شدی رو سیمان که خود بکند بودند این عمل که از فریباش و چه شد بکبار
 از جای بر آمدند و پشت بهر که کرده روی بهریت نهادند سردار و انای ایران از راه حزم راه را رسد و داشته بود
 بهر طرف که راه فرار کان میسر کند بجنگ اجل و تیغ خازیان فریباش با چار و چار شدند و گنداشته که احدی
 جان بد برو و لکن فریباش داد مردی دادند فریباشند که جیف و صد جیف که در آن سرزمین زیاده بر این بیایند
 انتظامی در سلطنت و لشکر و کشور بوده باشد اگر امور آن قطعه زمین منظم بودی و بقا عده رفتار نمودندی پادشا
 فریباش بر کل سلاطین جهان غایب آمدی و بر همه بزرگ سرداری داشتی و احدی بر احد برابری و همسری نبود
 چنان که در عهد کبان تمامی سلاطین روی زمین از ماده حسان ایشان نواله خوار و همگی مطیع و باج کده ای بود
 از جنس همگشندان فرنگی و انگلیس شنیدم که میگفت کسیکه سلطنت ایران بر او مستلم شد و او بیافت پادشاهی
 کتی و نیاید شده اگر کند صورت خود او دست و مخصوصا هندوستان را اگر دستا خداند و در سلاطینش جان بخت

هندوستان

بل نواج و گنیمت جیشی فرموده سلطنت و ملک بندول داشته اند و حال آنکه گویا از هر چه ممکن چو ن هند باشد که مورین
 و نیا در عهد و مختلفه با مقام مختلف توصیف از این ملک نوشته اند و اغلب همچنان است که نوشته اند مشهور است
 در کجایش مردار بد و در جایش الماس و یاقوت و در جنگلهایش بن دو آتشین و جوز و میخاک و مندل و ساج و جود
 طادس و طوطی و بیبا و بنا و خراش که بر باد و موش سگی و بارش نش فیل و کرک است و اهل ریختش چنان بود
 که رودخانه عظیمی در دره نایب بزرگی از کوههای سند خیزد و آبهای زیاد بسند بر او من گزود و با وسع شود که
 تدبر محو و جبال کند که از شا به آن شدت خوف بر آدم مستولی کرده و غریب بیسج آن جا است که در فراز کوه
 مشرف بر رودخانه که از فراز رفته گویا نماز ای آب سافت زیادی است پر از اشجار است و بسیار در تمام شام
 آذرخش از تندی این آب هر چه بیشتر و آفات فاطمه و برنده چون الماس بسند و غضب نموده اند
 مرتاضین چه تحصیل ثواب و پاک کنان و دوباره آمدن روشن بجه کبی از راپان مشهور و نمای دنیا بسا
 نوبت پوشیده زینت و آرایش نموده و در غن آلات و عطریات مالیده و خود را از آن با لایه بر اندازند تا در راه
 بنوک آن حبه های آبر الماس کون در راه ایاب رود پاره پاره قطعه قطعه گشته هر ذره از گوشت و پوست بدن
 سر تا نوک کستان و نیز تا پیش خنجر انده آب غرق و فدای محض و مسوم کردن با یک آراوش و اذن گرفتن
 سوزاندن خود و خارج مشهور جان آتش عظیمی بر آفریند و مسیلا در دهنه که فلان در روز فلان تحصیل ثوابت اورد
 در فلان خود را در آتش اندازد و فلان بر در فلان او حوال آتش جمعیت کند و شوری عظیم در شهر بر آکنند و او
 از خانه خود بسیر و آید زخوت فاضله پوشیده و نمای سر و بر و لباس خود و بیات و عطریات مالیده قطعه قطعه
 روی خود بخت و کبریت و سندر و مس بر خود و لباس خود آورده و محسره آهنی بر آتش افروخته بر سر نهاد
 و دستنه ای کل با طرف خویش بند کرده اقوام و خویشان بر آن مجره کبریت و سندر و مس بخورد بر آن و آتش
 پیش سازند و مطرب و باز یکبار باز و نواز و رقص در کمال باشد و خوشوقتی از کوچ و بازار عبور نموده بهر
 از دوستان و آشنایان که بر خورد داشته از کل در میان داده در حش دکانها از شهر بیرون آید
 تا بچو ای آتش و بعضی با که بزد بک آتش رسیده اعضای بدن خود را با خنجر پاره پاره کنند اگر بتواند در آتش
 اندازد و بعضی شکم خود ببرند و دیگرش در آتش اندازند باری هندو فرق و طرق بسیارند و مذاهب
 عقاید مختلفه دارند چه نوزده فرقه است هر یک بر پیشا جداگانه و طرحی دیگر مندل و زعفران مالند تا اتم
 تفاوت پیدا کنند و هر را در کردن سجه اندازد خوب چیزهای بزرگ و کوچک زایشیده دارند که در آتش
 از آنت و آفتاب و مهتاب و آبهای بهنار و اکثری از حیوانات بزرگ و کوچک و مشو مثل چون قیل و گاو
 و میمون و درختهای بزرگ و جانوران دیگر همه را پیشش کنند و هر فرقه غذای جداگانه دارند خاصه گاو را که
 عظیم حرمت کنند و بول و پرا را زانجا و تبرکات و آبها بر بند و در جای که مسلمانان گاو کشند از زمین را
 از طایقات جنم داند و از راه عبور نکنند و هیچ فرقه طعام فرقه دیگر را نخورد حتی زن و مرد اگر از دو طایفه
 باشند هر کدام عیبه بجه خود طعام بسیند بهمان بیات لنگ بنه که در آید و آب روزه غسل کنند برهنه
 بجای که باید طعام بسیند بیک مقدار از زمین را که کرده و بسیر کین گاو و کل مخلوط بسم انجام را اند
 کنند و اسباب طنج را ایجاد آورد و طعام را بنزد و درها بخار بر روی زمین در ظرفی ای بر برگی از درخت طعام
 بکشند و بخورد که کسی از فرقه دیگر اتم از بسنوه یا مسلمان باشد یا دیگر در آن محل در آید طعام از کار رفت

در باد

هندوستان

و بر او حرام شد مجدداً باید منسوخ نمود و بعد از خوردن اگر چیزی مانده باشد با آب ریزد یا بجای آن روغن
 و هر ذی روحی روزی دو وعده باید چته خود طعام بسپزد که طبع دیگری را خوردن حرام است کما اینکه
 نخته باشد بر همه حلال است و این سبب در سرکار راجان و اعظم بر همه بسیار در مطبخ و مشغول است که
 هر کس طعام ایشان تواند خوردن و گوشت حیوان را از چرنده و پرند که کسی نخورد را با زایم شرط است
 که بعد از غسل با همان لنگه که بر بند و در مطبخ بر کسی زرتشتیه طعام بخورد کسی هم اگر اهی و تخم مرغ خورد
 بر او حرام نیست و غالب خوردگشان چلو است با یکی از جویب مثل نخود و ماش و عدس کند هم کمتر
 خوردند و در بقولات اکثر کنند و مرغوب ترین اطعمه است و بعد از خواب شبانه در غسل را با زایم کنند
 که بعد از خواب روز سنج و بعد از خواب شبانه واجب و در بنگاله از صبح کاذب تا چاشت در رود خانه
 از دعای غریبی است دژن و مرد داخل هم آب روند و عبادت کنند و چون مور و مرغ زوی آب بسیار
 میشود از کله سرهای بر بند و از روغن چراغ که آب بنه میشود و بعد از خواب اول تن خود را روغن مالند و بعد
 غسل آینه و مردمان شاه جهان آباد که در اسطوخودوس سبب قتل مغولان و شت و امرای قزلباشی که در آن
 سرکار است بنام عجله سر بلند بوده اند زبان مرکتب از عربی و فارسی و ترکی و هندی اختراع نموده اند که از
 زبان اردو گویند و مابقی از صوبه جات هر کدام زبان عجمه دارند که یکی زبان دیگر بر انمی فهمد و بهشود را
 اعیان بسیار است از جمله عیدی که خاصه بنگاله است این است که در آفریستان در کدز و میدیها
 و چهار سوق چوب بلند زیاد است دژن در زمین فرو برند و محکم کنند که قادن و سگشتنی باشد و تخت خود
 از وسط سوراخ در سر آن چوب محکم کنند و بر آن چوب بلند چوب دیگر بقدر چهار ذرع از وسط سوراخ
 در آن چوب بلند نصب و محکم کنند و از دو طرفش ریمان رد کرده تا زمین آورده اند و بر سر آن ریمان
 چندین قلاب بسته اند تا ضیق بعضه نواب چند قبل تقیل غذا و ترک روشن و رکش و زرش کنند تا در
 میادار آرایش دهند و بر عیب و آمان خود میوه ها کنند و چند قطعه جانور پرند از قبیل کبوتر و کبک بر آید
 و بزیر آن چوب آید و بر آنچه بر بدن بر بندند و از گردن تا گردن قلابها را برک و پد و گوشت و پوست او
 فرو برند چون کوشتی که قلاب زنده در میان از طرف دیگر کشند که او را قلابها بالا کشند بحدی که
 سر چوب رسد و او معلق آید مانند مردم از پایش دیگر سیمان را بچرخاند و او را بالا بگردش آید و خوانند
 کند و آنچه با خود دارد از میوه و عنبره ببرد و اندازد و کلوی مرغمار از دندان بتزد و خون آنها را بکشد و
 نیم بسمل آنها را بدوستان اندازد و مردم آنچه از او یافتند بترگانه نگاه دارند و قرب دو ساعت همان نیم
 چرخ خورد و بزیر آمده دیگری شتر و گاو باشد که رک و پد با پاره شوند و از بالا بزیر آید و
 خورد کرده و هلاک شود و چنین کسی را در زمره پاکان و شهیدان خاص دانند و نیز عیدی دیگر است که
 در سیرام پور بنگاله از همه جا بهتر کزید و آنچنان است که از اضی با دهند و بنگاله و اطراف تا دو سه ماه را
 چنان آید که دو سه روز قبل از آن عید آنها رسند و انبوه و از دعای غریبی شود که بکشتنی است بسیار
 بزرگ بشک عجب و عیب هونان و بجز او تختی در غایت و مست ساخته مبالغه کزایم خارج شده است
 بقران و اسنادان طوطی کشیده طعام کرده اند طول و عرض آن صد ذرع میشود بدو سه طبقه که از جنس
 هم همین قدر میشود و زیاد از پانصد پایه عشته آید و در بر آن شتر ارداده اند و با طریش ریمانها

هندوستان

قوی بسیار خجسته شدن بتند و قبل از عید ششم در برکت دروغن آدابش کنند و تیز روخت فاخره و برادر پند
 و اسباب طلا و نقره و جواهرات زیاد بخداری بر آهسته نهند که از حوصله قیاس بیرون و روز عید آن بت را
 باع در جات آن فقره بسناده دارند و بر اجماع و علمای بت در این حد کشند فقر در اطراف و حوالی آن نجه مذات باد
 زدن و که دو بخار از سر و بر و پیش پاک کردن بر غزوات آن فقره جا بجا سوار شوند و پنج شش هزار نفر برود
 عطر سیما نهارا کرده کشند تا راه افتد کونید بدین خانه خود مسرود و پیشاپیش سازند و در خشنده از
 رجال و نوان بخداری محض ثواب مجتهد که تصور سب بد و از مکان حرکت الی منزل خالد کتب فرسخ است
 خدای بر راه افتند مرناضین و از دنیا که شنکان سالی جمعی کثیر هر سه که بهیستی سگرف نامی از دیگان بر سرند
 و بر بدن و روخت مندل و عطر بسیار مالیده و بپوشیده و با شست سماع کنان مردم را همه کلمات بصفت کبیر و بر
 با قدری دنیا پند دهند و بعضی خود را بنجر ملاک کنند و بر سر راه افتند و بعضی بر کند گاه خوابند که عراده با
 بدوی آنها که زد و در نشان از کوه دست و پا دستخوانها نرم و چون خاکستی خورد کرده و زمین مسرود و در راه
 اجساد مصلح شده را در آورند و کنار رودخانه اش زنده و خاکسترش بیاد دهند از جمعی مغربین شنیدم میگفتند چنگ
 قبل نیز اصالح نامی مهنانی مسافر و جیدی که بت را حرکت دادند و می نیز خبر و تاشا بیان بوده و پای آن فصل
 می شنیدند هر چه می کشیدند بر می آمد و بر اجماع و عبادت آن تضرع و زاری رو با آن بت بسناده بودند و آنها س و در حوا
 میگردند و در این احوال کونید ششم بخنده است و بنخواه که بیاید مردم دیگر هم توجیت بر اجماع بخردند و میگردند
 که از ششم نموده بر راه افتند میزدای مهنانی پیش آمده و نمسوز و استنزا سر پای آن تخت زده و کت رو انشکند گاه
 بزوت کردند و جواهرات جمع شده همه بنزور شده کشند که رفع گیر عراده از کل شده بر راه افتادند بر اجماع و پسند
 بت به این خارق عادت بدست و پای او در تخته بخداری روی پانزده کپکای او مالیدند که نزدیک باشد که در زیوت با
 مصلح کرد و او که این اساس را دید گفت که من از تبه تبه لالت جمعی از تنبان که در فرمان مسند بندوشتم و بتیم
 و از خوف مسلمانان درزی ایشان هشتم او را نقد بن نموده به تخته بزرگ برود و اسباب تخیل و ضیاع و عتار بخند
 باو کشند که هیچ ابر بر اجماع بودی و تا بود زار بسته و بت میسر سینه و حکایات بیوده از او در زبانهاست با لاف
 صانع رام مشهور کردید رام همین پروردگار و خزان با که به بخوابد او همین میشد بعد از آنکه کبده شبان زور با او میجواید
 و کبران نینا و تبرکا او را بنزاشد بخانه میسر و زند و افتخار با میگردند یا اگر کسی زنا میکرد و عروس میگرد
 اول دودم در ضو تخته او میسر زنده بعد از پنجاه شش شدن او با عروس آنوقت بخانه میسر و منزل شوهر
 میسر و دوا دادا میسر که از او بید از آن زن بدیامی آمد در سنگ بنود بود و با دوا صانع رام مشهور و نامشور منزه
 و کرم انداز این قبیل مردان همیشه در همه جا سیارند

و از عادات شایسته غلطه نبود است که زنان غنچه خود را بسوزانند و چنان مستفاده که بر زنا که خود را با شوهر بیورن
 او و شوهرش برود در تربیه دوم بجه را بان حلول کنند و باز همین شوهر او را باشد و چنانست که بعد از مردن
 شوهر بت را بر آورند و بخارج شهر جا بیکه چند نوقن معین است و همیشه بسیاری از عود و مندل و آئینس فرمن کرده
 بپزند و پرروی آن چوبها که از آن وزن باین قبت غسل کند و روخت فاخره پوشد و آرایش نماید بخوبی که جبه زفاف
 خود را و بر اجماع استماع این خبر جمیع شوند و او را بر عطر کنند و بر او کونید که در پادشاه از خانم خود باین قصد
 با خود رسیده و عفت نوبرمه ظاهر شده بهترین است که گمان این اراده باز آید و بخانه خود روی و اگر قبول

مذمتها

اورا بهمان اوسماع تا بخورد ناز و قفس نماند بر نه و اگر شفا حد شود بجا کم در شمس اطلاع دهند او آدمی تر از آن فرشته
وینح ادمی بسیار کند و اگر از عالم است پیرش را با امرای گرام و وزرای عظام بیخ او فرستند و اگر هنوز شایسته
اصل از اینها باشد خود رود و صحبت کند اگر اصرار داشت اجازت دهند آنوقت دیگر بر اید بر آن وقت تا زن
و فرزند چو با یکدیگر چه سوزانیدن موجود شد نقطه و کبریت نیا و پیشند و زن دور فرزند نیزها طواف کند و زمان
دیگر را که بسینا دهند و کمال او که پیشند و ما کند و ولداری دهد دستلی نماید و از بیداری دنیا باز گوید و آنچه میوه غیر
خزادان که با خود دارد درین طواف با بنایان خلق از ذکر و اناش از او طلب دعا و قضاء حوائجی که دارند کنند
و گویند در آنوقت دعای او با جابت رسد آنچه بکس دهد تبرکات نگاهدارند و بعد از این کار با سوسوی آسمان
کند و بجایب شوهر بیده اشکار کرد و از حصار رخصت طلبد و بر بالای فرزند پسرها بر آید و شوهر راحت در غل کرد
و در بر روی او آید و بخوابد و عذمت در آن قل بیزم آتش درزند و از چندین جاشتمل سازند که زود در کبر و دورها
سوفتن تا در زبان او حسی باشد با شوهر کلان راز و نیاز و سایرین کلمات مضایح آینه گوید تا آتش بر آن لب و دانه
قهر و قش خموشی زند در اندام آتش نماند بزند و در دفعه بعد که در ذریع آرزوین برود و بلند شود و بیخندد و شوهر را بچا
که سنگ در غل دارد جدا و خارج آتش شود و بعضی را از این خوف با شوهر زنجیر کنند و بندرت هم اتفاق افتد که از شدت
آتش در غل آن حالت شراره و زبانه کشیدن آتش بگریزد و از آتش بر آید و آنوقت چنین کسی از هر فرقه باشد که از
آنها خارج شده امدی بعد از آنجا خود راه نهد و در همی او را ببینند و او در سلک کثان داخل شود و بقیه عمر را
با آنها با بسبر برد و یا آید آن که با قدرم ایتیم جسمی کثیر از مردوزن خود را بوزاند هر قدر در مر سیم بزرگتر و خفایان
او بیشتر خود و در راه که آتش روز باید اینک دفعه دیگر که آینه باز با این را به باشند و بر فداات و نخل خود باغ با سینه
و غریب هنگام بر سر پا شود و گاه باشد که بعد از چند کس و زیاده از مردان و زمان پری بکیر سیمین بر خود را فاسا
و از چهار طرف آتش هجوم آورد و مردانه وارد آتش آید اگر زن خود را یا شوهر نخواست شوی دیگر بر او مرمت می
مانند و غیره همی که اگر طفل با هر دو با آفتاب طلعی در طولیت شیرینی خورند و نامزد نام نند که بزرگ که شوند اند و لغز را
جسم دهند و اتفاق آن پسر سیرین بر در طیف ببرد آنقدر خیزد منظر دیگری شوهر کند و نام عسر مشهور بر برد و که
نزد یکدیگر و غمخیز از این کند نام اسمر آرن ملعون و ملعون باشد و انگشت ناکرود و کسی با او نشیند و در مجاس با
نیاید و با او کسی پسری نخورد و از صحبت و مجالست او بجا نماند و میان بنود رسم است که هر گاه به بیماری از
آنها مختصر شود او را بکار رود و برزد و آرزو دینت که بنود آیش را با قطار تبرکات چند و آن بخت فرستند نام بسفند و غیر
رود و در دنگت نماند مریض را که آنجا بزند بقدری از آب آرزو بگفتش ریزند که هلاک شود و اگر در سوشش تا خبری بود
و غیره و شفا باید او نیز از سلسله خود خارج شود و در زمره کثان رود و وقتی زن و فرزند شش دیگر اندا و یاد نیاورد
و اقد زینتند و گویند رود که بنزله میبود است او را بخود قبول کرد و قابل نبود و از جمله به کار است بعضی از بسنود
سکنهای بزدگت برود و با بنده و خود را در آرزو غمخیز کند دیگر از جمله سباب شنیدن و نوشتن

در بلاد خرم و از یکت زیب عالمگیر پادشاه که او از عصر سلطان سلطین اعظم شاه عباس ماضی بوده است
سید محمد حسین نامی از مردمان خراسان که فی جملک استعدادی هم داشته و از مفادات علوم با بهره نبوده و
لاهور که دید امیرخان از اخلاص و سیران که بجای آن قدر بجا نماند و علوم نه آتش بر بجهت کس جان بود
در آن شهر حاکم و صوبه دار بود او را بجهت سیر خود با دینان قبول کرد و زرقه مراسم این امیر علیل سید

هندوستان

و هشتاد و نه روز در ملک دین این جهان را بعد از او در پادشاهی او در میان او و پادشاه دین باقی ماند و بعد از او
 نزد او در آن سلطنت مختل شد و هر یک از شاهزادگان پرتین و معقل بودند و امرای بیگانه طلب هر یک یکی از
 آنها که در عهد او در ملک زیب در خدمت او بود و حکمران بودند که در پیوسته با خواهی او که بکشند رسم ملوک طوایف
 شیوع و انواع قتل و خورزی بوقوع آمد و امیرخان نیز در گذشت سینه سابق اندک با او بجایان و چند نفری از شاگردان
 و متعلقان پش و جهان آباد آمد سکونت نمود و دید که در تمام شهر کسی و در قتل ملکت هر حدسی که نیز نقطه از خط
 و دست از خط تواند داد و نیست و هر کس هر کاری و هر قسم کالای دست فرسود یا نا را آورد کارگاه لافت را هر قدر
 بکرافت آرایه میگی آنرا بجان خریداری و جککش را افزا ببرداری کنند و قتل ابله فریب در پوشید و دوام نرود بکستند
 بعضی صید میسی با قاعای ندیسی جدید برخواست و بعضی که از آنکه غریب و لباسی عجیب در پوشش اند و با طهارت
 و حق و ظهور فارق عادت لوای ولایت بر پا نمود و خود را بنمودند و نمود و انود و لغت ساخت و هر یک از فرزندان
 و شاکردان و مردمان خاص را بعضی از این قبیل که بکوش کسی نیاید و بخواست داد عایش این بود که من مهربان
 حسن فرزند رسولم که از سنگم مادر سقط شده بودم که بجز آرمال و کسری در پیشت جانود ان بیعت مشغول بودم و در این
 وقت که کار مردم بگری و مصلحت و امرت بنام و جهالت کشید فرمان و امر که با یار رسید که ظهور نماید و مردم
 دعوت کنم و این مرتبه این بیان نبوت و امامت و بیگوک اول حضرت علی است و سبب الاده صبا و حضرت
 امام رضا بیگوکیت و امامت مع بودت بعد بیگوکیت بن و امامت با نام محمد تقی رسید و نزد امامه خلفای اربعه
 و چند کس از خلفای بنی امیه و عباسی را گفتی و خود را بیگوک نام گفتی و گفتی و معنی را بخود و دستم گفتی یکی آنکه فرص
 نوری مانند فرص آفتاب بود که در او مال و دارمی بنده و دطوف میکند تا وی از هوشش میرود و در آن بیوشی مطالب
 وی با دنازل کرد و ابانت همی در میان آن فرص نور نوشتند و قتی دیگر آنکه آوازی از آسمان بکوشش او برسد
 خاصه در آنکوی که نزدیک بناه جهان آباد است و آنجا پیش از سایر جاها بود و معی میرسد که ترا در حالی و عهد
 و هشتاد یکی هفتاد و پنج که روز جشن باش بود و دیگری که باه عقب و شش روز قبل از عهد خود با امت روزه میگرفتند
 و یکی مطلقا نمیخوردند و یا روزی یکروز میخوردند و خود کلاهی سیاه مثل کلاه ارمانه بر سر نهادند
 و از دعای تمام که خوش خاطره پوشیدند بعد در عیدگاه چستری زبان پهلوی که کسی بنمید میخواند بعد مردم
 بهم میبگردند و بهم میریپاشیدند در آنکندنی ایضا راست کردش جمع آمد که بحساب بنی آید با بیست و پنج
 نفر رسید و کسی میدانند که باو چستری بگوید و چند نفری هم از اهل علم و ارکان ابو پرو می کردند و این بیشتر
 آیه از دعای عوام شد و شبی هم فرخ ریشتر که پادشاه با استتقال آن عهد و حضر سابق هم بود ترو اورفت
 بر در خانه که رسید او فهمید که وی نیز سر پاشید با فرار و پیکر با پان داده است در بار پیش کشودند و پادشاه
 بر سرسرای ابرام و غیر بنمود تا ثبات جمعی فرود متقرب و صحابه مودب که نورد داشتند در بر و پیش
 کشودند و که لور و گفت پوست تخت که پادشاهی همه در بیم هر چه میخواهی پادشاه سر بلند و مشش نهاد و
 مراجع لبند و ظفر بر اعدار از وی مشتک نموداد هم داد و در خشمش نمود سلطان ابله مبلغی خطره که با خود
 برده بود بناز کرد و مشغول شده گرفت پس فدایم پادشاهی با صاحب صند و امت تقیم نمودند و از آنجرت
 فرخ خسیر رونق عیسی در کارشش پیداشد تا اینکه ملکت بجهت شاه رسید او پادشاهی فهمیده بود و بی بیگو
 حصال بود و بعد از آن شام بود که از حضورش ای برکنده جمعی را بگرفتن او فرستاد و معارفین این امر

و اینها هم در کتب تاریخ و کتب دیگر آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

هندوستان

وزیر در دوشکی نپاگر دجسی که بطرف خانه او فرستند از اندرون شام چه همانان رسیده و تا که چون وقت شام خوردن است چیزی میل کنند تا بعد به شود ایشان شام خوردن شروع کنند و از اعاظمی که مرید شده بودند آنوقت از احوالات وزیر و حرمانه خبر پرسید پس که از شب گذشت در شکم شدت کرده و اجلاس شد و قطع امید از معالجه کردند و نیز باور سبب از اندرون بیرون آمد و بنای طبع پر وازی گذاشت و او را وزیر که اینحال را مشاهده کرد بدین معنی نمودند که باطن او وزیر را این روزها شایده هر یک مبلغی نقد و چند قطعه جواهر گرفته و زود آمدند و سر بپایش نهادند و عفو ذلالت و جرایم او را اسند ما کردند چون بدانت که دیگر شفا پذیرفت گفت چیزی بود از سخت بد روزی دیگر برگشتن نیست و اینها انما حس و درخواست قبول زود جواهر مسکونه آخر جواب گفت پس اصحاب نیاز کنند ولی او را دیگر زنده نخواهد بود و از رسیدن شاهان شاهان و جان بجان استسری نیکم کرده و اتفاقاً خان هم شد در راه که میرفتند خبر مرگ او رسید از این خارق عادت بل معجزه کار او خیا رونق گرفت و دست عوام و خواص در تمام روز شب رفته سر بسپردند و بپوشش شدند و تاج و تیر از اینها واقعه رسید ولی از خود و سلطنت و مملکت نه از او فی الجمله پوشش زیاده از دیگران بود چیزی گفت تا است و مرید او از حوصله قیاس در گذشت و روایی عجیب و رونقی غریب در کارش پیدا شد و در فکر سلاح و اسباب جنگ بود که دستش از استسری در آورده خروج کند و هر که سر از حالت بچد و پیش در بناید تعقیبش رساند که کاتب قضا و فراتر است اهل خط بطلان برستم و جودش کشید و شیرازه دفترش اوراق شده بود و فارقت و دستش از بخت و داد مرشد و بر او پیش از تحت سلطنت و مذمت گناه و انانجهان کویید و بر او افتاد پس برکش تجا و نشین و دو کاتب و می را خفته و مروج دین نمود بعد از او میان وراثت بر سر اسوال کار بنزاع و جدال کشید و اوراق و مودات که از آنجا و از آنجا مطالب معتمد می باقی شد اندر در وقت و مجلس عام آوردند جمله ای تسلیم حوزده معلوم کردید و مریدان هم بر آمده متعجب شده و تعجبات از خفا بیرون آمد هزار بار بیستی بر شوی توند بهتر.

وقتی از اوقات پادشاه از اولاد پادشاه در لاهور و قوای سلطنت داشت شیر شاه که یکی از فدا م ترشیده پادشاه پدرش بود خروج نمود و او را از تحت سلطنت دور ساخت و مملکت را صاحب شد پادشاه لاهور که در آنوقت پادشاهان کشید زیر لوای سلطان ایران دست توسل و ذیال قاهره گیتی شان شاه طهاسب بن شاه امیر صفوی زده با بدولت بقیه پناه جت و از کابل تا تهران پادشاه بیحال از بجز در اندک خویش و اراده شرفی با بجز در مملکت کیش نکاشت بنظر مبارک رسیده جواب آن نامه ملاحظت آمیز و رعایت آداب و پاس ترث سلطنت نوشتند معصوب یکی از علو داران فامیلیس با و در ستاد و نیز فرامین مطاعه بران و پیکار بجان همد و ایرانی کابل قضا و سرداران که بر سر عدالت و سر راه ما و فقه جات بودند از مصدر جاه و جلال بطریق دستور العمل و کیفیت ریختن شاپراده کان عظام که در هر راه و قضا و رو و کلیات بودند بخدمت آن شاه طهاسب بزرگوار و حازم سران و سرداران و وضع میخانه در هر شهر و هر منزل در کمال ادب و احترام و گذراندن پیشکشهای لایق و ملاحظه خویش سلطنت عزت و ارادت و لایق انجام پادشاه و الا جاه رفت و دلجویی و اعانت و باری هنگام همزار و در ماند که سفرون بجان نواضع و مسرودنی و مخواری با تقدان جمیع اغراض نسبت با بودند از غراب روزگار و نواد آوار است و سواد آن زمان در کتب و سخا بن سوزن ایران و هند و ستان مسعود و بر دانا بان اخبار و سپه سنوریت و نا بجال کیفیت بر حور دان پادشاه سیکو افلاق و ابر بر اسند و افواه و زبان زود خاص عام

چند و ستایش

واحدی دیگر از سلاطین این رفتار بیگوارانه کسی کرده اند انصاف بعد از فی منزلت بر سلطنت عظمی که نزدیک شد حضرت
اعلی شاهی ارکان دولت و امنای سلطنت را تا دور منزل و شاهزادگان عظام را بکنترل بنام فرستاده و خود هم ناگزیر
استقبال نموده چون در چنین مقام دستگیری شایسته این سردری است دست بخت را گرفته بر سینه هایون بسکه
خودش بند و طاقت با نهایت نموده و بوعده اسیر و اذیت و قطع و قطع دشمنان ذلت گفت از آیه خاطر و سکه
زدود و پس از مدتی هماننداری و عیش و عشرت فوجی از قریب باش را از قریب رکاب او ساخته روانه هندوستان نمودند و
ساعت گذار مملکت را که از هجوم سبزه پلکانه بیرون رفت و پشترده و متعز زافان بد او از دل مرده بود با بیاری کشیدند آید
قریب باش بر آخته بوجو و مسود و فرسبون گن پاوشاه و بگو و نوب و ذبت داده بار دیگر بجزمانه فرما و سلطنت مورد
مغذ رساخت ولی شیر شاه در آنوقت که سلطنت کرد آنرا زبیر بسیاری در صومعه هندوستان یادگار گذاشت از آنجا که نام
موسه بنده چهارده بجای که در تصرفش بود کاره انزرای علایر سنگ و کج بخت و فریب بهر یک بطغی بنا نهاد و عظام
و کبیر بسیاری فریاری و بهر یک از کاره انزرا با تجمیع و خدمت ستردین و مسافرن جمع نمایش از آنجا که
بر طرق و شوارع کل مملکت نیز با فاصله چهار کرده و نقاره خانه با بنا نهاد و علیه نعین نمود روزی است که خود بر سر
در و در سلطنته تهنه تناول طعام می نشست نقاره خانه با کبیش می آمد از صدای آنها که بیکدیگر میرسید همه خبر داند
میو چشمه فقر او مساکین و مسافرن و مترددین در آن کاروانسرا با جای دیگر بودند جمع شده همه از طعام
نعمه ناپوش و بچند و سپه و در غام میدادند مع لوازش که خود طبع کنند یا نچه می برای همه بانها داده بند
رود کنگ نیز یکی از رودهای متعدد آن بلاد است و بعد بنمود از جدا کن با فیض میداشند و گویند تا چهار فرسخ از جانا
بر بجه مردگان ترا پریشانیست و هر بدکاری که در آن زمین میرسد و سوزت کرد در زمره سبکو کار است و بار دیگر
باجب و راجه ما و بر همه در آید و سپه روز مهملای بسیار و مردمان و زنان سکنه و غنای همی که در زمره مرده ضعیف
از خانه با بر آید و کت رود و خانه آید غسل کنند حاصل رود در امحاوی شهر نام سنگ فروش و سنگ بست کرده اند و بر
در آنجا ساکنانای بگلف ساخته اند و دختران میود که بشوهران خود نوبت از همه جا آنجا جمع شده اند خاصه غسل قیام و سخن
کسانیان خود مردمان به کار همه آنکوالی حبس و بنمایشی دختران و زنان برهنه غلی نشسته تفریحگاه کرده اند و از غلبه
و بنمایشی و اتفاقا غیب بکاره و عیب از دعای است از غسل که فارغ شوند نزد بر آید روز و بر شایسته تفریح و خط و کشند
سوغات نیز بنامه و منسی است مشهور که امین القدونه و الله سلطان محمود غزنوی فریب نمود
در تواریخ مرقوم است که ربابات اسلام بعد از آنکه بانگوار رسیدند سی هزار کس جنگی نام آور پشت بر پشت یکدیگر داده
بنیاد شتافتند عرب عظیم دست داد از اول روز تا شام هر دو طرف مشغول خون ریختن بودند و آنروز عدد کشتگان
انود و پنجاه هزار و اسیریت هزار نفر رسید و بقدری در مقابل منسم ایباد کما کردند و پای شتاب نشدند که
په سرداران و لشکریانان قتل رسیدند خورد و سه هزار نفری که بر همه و خدام سوغات بودند آید
از آن جمع باقی نماند بقیه استیف بر آید و غیره از در استیسان در آمده رو به رگاه سلطان نهادند و برادین
و فرایح و شکیش راضی شدند و استعدا نمودند پادشاه متعرض سوغات نشود هر مبلغ نقد و جواهر و اسباب
که امنای دولت در خاطر گذارند از فاقه خود و هم مشروط که سلطان از آنها نجا عزم رحیل و بجانب چین
عطف عثمان فریاد از ارباب را برض رسانند جواب فرمودند که در محشر چه جواب گویم که مراد است
گویند اناساکت شدند و سلطان داخل در سوغات کرد و بدو اول خود تبری بر شکم زد و شکستند

هند و سانس

و از خوف آن بقدری جواهر گرانمایه بیرون رخت که بان بزرگی و آبداری و جنبه اهدی از سلطان مذکور کارستی از
 آنها ندیده بود و از بهای دیگر زیاده از حد تصور است که نام قرین روی زمین صادره با عشرت آن منسکه در گوش
 مستم بزرگی و چند قطعه طلا بنظر سلطان رسیده چه از آن رسیده گفته که هر قطعه طلا علامت و نشان کهنه سال
 تاریخ بشکده و صورت است و عالی سی و چند هزار سال میشود که این بت معبود این خلائق است و آنرا پرستش میکنند
 و در این بت فاصله فاخر روی نداده است که این الطلاب عالی و معتادی نبود بود که همه چند در عالم دو مستم بود
 که امور عبادت پر قدرت ایشان بوده و دنیاسته بود ایشان است بجا میکنند و شادانند چاک سازند و حیات و به
 میراتند و زنده کرده اند ارواح خلائق از آدمیان و جنیان و حیوانات بعد از مفارقت از اجساد زرد ایشان حاضر
 شوند تا جبهه و بر کدام را بهر جسمی که خواهند روان سازند یکی این سو منات بود که بدست دیران سلطان محمود فتح
 گشت و دیگری بگریخت که در دکن که اسم آن صنم است و آن تجانه هم بگریخت نام و اسم نهادند و آن شهر بسیار
 نهایت بزرگی و وسعت و کثرت عمارات عالی بر ساحل دریای شور و بسبب زیادی خلائق و اینو بی مردم در آن
 شهر کوه و کدز با نهایت کثرت و بدوضع و مشن و بر که عطشی فریب تجانه ساخته اند که عرض و طولش بقدر کثرت
 سبل است غزبا و شهریان همه در آب آنجا غسل و بازی و تن شوری کنند و دام او صاف نشسته آن از خوراک
 و چربا و کثافات مغیر اللون و رنگ و طعم و بو است و همه نیز از آن خورند و اصل تجانه عمارت است در نهایت
 بزرگی و وسعت و عظمت و کثرت و تجانه نامی کوچکتر خوب ساخته اند روزی معین که مردم از هر طرف
 و اقصای بلاد آیند و در آن روز خود را رسانند و در دروازه تجانه را کشیند تا مردم پرستش کنند و کسی که در آن
 روز رسیده از بیرون پرستش کند و بجز بگریخت در عرض سال دیگر هرگز آمدی بیرون نرود و آن مستم را
 بنیده و بگریخت و بنود دیگر از ام را نگذارند شدم در آن روز و من تجانه بند هزار مغیر بر آنم خدام و بنوبه چند
 جادو بکشی و تظنیف در روشنی و سایر خدمات معین اند از اطراف شهر بر سر راه آدم دارند که هر کس وارد شود
 طعام تجانه او فرستند خواه بخورد یا نخورد و گویند هر کس در آن شهر در آید از هر فرقه همان رسیده بگریخت
 و از مطبخ او تجانه ایشان طعام فرستند در سر کار او روزی دو بار بیفتد و طعام نخند شود که قهرتوار و نترسد و این
 شوند همه را کفایت کند فرقی نبود در شهر از یکدیگر بر نیز کشند و با هم طعام خورند و اگر کسی دیگر از ام مختلفه
 در آنجا بر سفره و طعام ایشان شراکت کند چیزی نکویند و از چیزی در آن بعد از خوراک کشند گویند هر خطای که
 در این سرزمین از هر کس سرزند معفو است از زبان و فرمانان هر سلسله تجانه آن سرکارند و رات رسد
 و بقدره هزار قطعه دانات معمور از زاجه های سلف و قف آنرا کار است و در این کس پیران ساده بشکونظر
 و سبب کس زنان و خمران و لارام بری سپیک صبح ناشام بر درگاهش خوانند که کرده رقص کنان قد شکر از
 و همگی موجب و مرسوم دارند خدمه و کارکنان و عمله و اصناع و اساس و اسباب این تجانه از جمیع ملایان
 هند و ستان بیشتر بشکونست تا هر جا که عمارت آن در نظر آید از اطراف از هر کس سواره کند و دو پرگاه
 چشمش بر آن تجانه افتد پایاده شده بجا که افتد و سجده کنند در روی نیاز بجا که مالند گویند در برای محبط مدام
 در جادوت روزی دو بار که بند و نگند خود را بستان بوسی این خاک درگاه رساند و از اقصای بلاد آیند
 و سبب کثیر پرستش آیند خود و تنی از کلکته می آیدم تا بگریخت رسیده در تمام راه مسافرو زوار
 اندرگاه بر روی سوار بودند که راه و محل عبور بخورد و هر یک از آن ریاضت کشان بصتی مخصوص

در این سرزمین از هر کس سرزند معفو است از زبان و فرمانان هر سلسله تجانه آن سرکارند و رات رسد
 و بقدره هزار قطعه دانات معمور از زاجه های سلف و قف آنرا کار است و در این کس پیران ساده بشکونظر
 و سبب کس زنان و خمران و لارام بری سپیک صبح ناشام بر درگاهش خوانند که کرده رقص کنان قد شکر از
 و همگی موجب و مرسوم دارند خدمه و کارکنان و عمله و اصناع و اساس و اسباب این تجانه از جمیع ملایان
 هند و ستان بیشتر بشکونست تا هر جا که عمارت آن در نظر آید از اطراف از هر کس سواره کند و دو پرگاه
 چشمش بر آن تجانه افتد پایاده شده بجا که افتد و سجده کنند در روی نیاز بجا که مالند گویند در برای محبط مدام
 در جادوت روزی دو بار که بند و نگند خود را بستان بوسی این خاک درگاه رساند و از اقصای بلاد آیند
 و سبب کثیر پرستش آیند خود و تنی از کلکته می آیدم تا بگریخت رسیده در تمام راه مسافرو زوار
 اندرگاه بر روی سوار بودند که راه و محل عبور بخورد و هر یک از آن ریاضت کشان بصتی مخصوص

هندوستان

مخفی آن ساقیان مجنونه و پشتر پیاده و برخی بسینه و سگم و جمعی غلطان غلطان و گروهی فرجک و در بدستها و جاقی نشسته
و دستها با هی سرگذشته آن همه پاپان و گره و دونه و دشت را بچو صوبت و عنوت علی میکنند شش ماه و یکسال
و پنجبال و ده سال الی آخر عمر در ده هستند و کانیکه در دهه عرشان بسر برود و مسافر شش با بتا نزد خدم و نوکر
سبباری که جنبه مذات و پرستاری راه از تزل بهسراه دارند بعد از عرشش برگردد و مشرق شوند نیز در اجابت
مغزیه و بارگاه شیخ اجل ماریف ربانی شیخ محمد علیان تخلص مجربین نورانیه روم که از احاد قدوة العارفين الحاج
شیخ ابراهیم زاهد جیلانی است مرتبه شاه صفی الدین قدس سلاطین صفویه انار اقامه برانهم و چون کاشتمش
را بنده انهار از غایت کشتهای به نیاز از چهار است و احوال افاضل و متقدمین این سلسله جلیله که بعد از فتوة العارفين
مصلحت برای مسند فضیلت و تقدس بوده اند چون شیخ جمال الدین حاضر شیخ اجل بهایان علیه الرحمه و شیخ عطاء الله
و دیگرین بوده برارباب صبا پر پوشیده و خسته

شیخ مقدس سلاطین خاندان و مشهور افزوران و دودمان بود در صحنان نزد والد خود و خدمت بزرگان خاصه
سودان و محققان و در سنه شیخ عقیل الله طالقانی که هر یک فرید و جید عصر بودند و در اوقات سیاحت
تزو و فضیلهای دیگر کتب ضعیف نموده اند که در راهی مختصان مرطباتا بدیده عنایت آرزای و مرمت لم زیاده و انت
در عالم ادب دست پرور و فیض و قابل استغناء علوم جزئی ساخته و پرداخته طبع هر آینه شش در ذره پروری مستعد
آن خورشید اشراق که خوران اند که سیر زینت طای دست افشانده سالهاست که چون او فاضل سخکوی پسر
وجود نیاده و کلام وحی نظامش در فصاحت و بلاغت و شانت و علاوت عربی ام فارسی با نظما و نثر
در جمیع ارجح افتاده چنانچه در رساله که در کلام در بیان فضا و قدر و کتاب موسوم بمدت العمر که در اوقات
کتب و ایام مطالعه سالهای دراز هر گاه یکی از مسائل مشکله فاضله نظر میافت در آن بجاکشت ایف
نموده و کثر فاضل را چنین نالیسی خیره آمده باشد واضح میگردد و از جمیع قون علمی کابیش در آن است و لایق
دیگره قرینه سلاطین قدر شناس است و چهار دیوان رفیع بیان او در فارس مشتمل سی هزار بیت غزلی که هر
بجری است لبالب از لالی مین و کلهای رکنین جلالت قدر آن زنده جاوید بر پهنر مندان و صاحب
نظران ظاهر و پدید است و آنی که عبارات مجز آبش در بدو علیا و ذروه قضوی رسیده در ایران روزگار
عزت و افشای دشت و نزد شاه سلطان حسین و شاه عباس بجایست قدر و علوم مرتبه ممتاز بوده و هنگام
دستهای افاخته باز در دست پادشاه قنار پادشاه و عروج بر اورنگ سلطنت پاپس نکند اند و دوان
و فرط همت و عزت و اطلاع بر حقوق سلاطین صفویه سلاطین بایر تیه و عدم اطلاع بعبادات مردم ایند بار
که اتم سلاطین و امرا و سپاهی و رعایا که هرگز بغرض با کسی آشنا نیند بقصد هستند او از محمد شاه وار و هندوستان
دور شاه جهان آباد از کرقاری پادشاه بدست اندر که مطلع شد بنایت ناموم و پشیمان گردیده دیگر هم از
بمس و سلطنت نادر شاه و قدرت رغن ندانسته باز نا بلاهور بقصد رغن ایران رفته عوایق مانع شده شاه عباس
بترقی از کرقاری خود کمون نوشته و برانجواست وی نیز این قطعه را بجواب نوشته و عذر خوانسته
ایضا جی که از اثر کث و وی تو خون کشنده در جگر گلستان گنم گنجینه ضمیر کشیم بسدج نو
دست و دل نیاز جوهر فغان گنم صد گلستان پوشه شرم از پنهان خرابم شاره راه نوای خور و دوان گنم
کر فایه ریزد از کف جود نورش ابر به بدر از جاقوی نشان گنم هر جا صد شب پنجم رگت شود

هندوستان

از هندوستان بان شیرزیان کنم از اعتدال طبع ذکر سه کند سخن صد کل بدامن می مسرودگان کنم
 گذاشت جوش برشته ز محبت کف مرا تا غامد و دشای تو طب اللسان کنم از کوشش زنانه ساز شد ضرور
 چندی و دایع بزم نوا بقدر دان کنم از بصر نیز ندول معتمد و رلا هانا خود ایسم که خوشتر از براق اشکان کنم
 با بحد از لاهور شاه جهان آباد برشته سکونت نمود و از آنجا بیارس آمده آنجا بجا رحمت آریه و بارگاهش در آن
 کورستان مطاف زمره امام و هفتاد و دو روز مقبره شاه از آنجا در حقیقت از دعای است بر اثر غزوات هندی ایشان است
 غیر سبک شغلی ایران است پیوند بود بارک جان خاستم را که که که شاداب کند کشت الم را

در بنارس مسجدی است بسیار عالی از بناهای اورنگ زیب برب رودخانه گنگ بزرگ و با اسلوب و از اماکن مقدسه
 و آن بنای بوده که او کشت و بجایش مسجد ساخت یکی از پاره پنجم که سرآمد زبان بود و متبکی حکم خواب کردن تجانه
 و ساختن آن مسجد شد این بیت را بحضور اورنگ زیب نوشت که بین شرافت تجانه را نوای ز راه که چون خواب شد
 خانه خدا کرد از آنجا روانه شده بچون پور عبور کردم در سابق شهری بکیران و بغایت معور و آبادان و متفرقت
 سلطان محمد فخرالدین نقلش بوده مسجدی بزرگ و بی عظیم در رودخانه که در وسط شهر است ساخته اند هر دو از این
 و مسجد ایک چشمه بنا نهاده اند که در آن ده دوازده هزار کس کنجایش دارد و پل آن نیز در نهایت عظمت و استحکام
 که بر رود پور خواب نشود صاحب بصیرت از این مختصر توصیف دانند که چه بنا هستند انشود از العلم هندوستان
 بوده و طلبه علم از هر دیار آنجا جمع میشدند و تحصیل و تکمیل میکردند و مردانش نیز بعلم و فضل و جودت ذهن
 اشتهار نام داشته اند

از جمله اتفاقات صحیح یکی این است که در بنارس از جمعی از ثقات متبر شیدم که چند سال قبل اندوهن بنیادس جوانی
 از قولیاش بر پری پیکر و خیزی از پسوند برایشه انشور عاشق شده و اله و شیدای او که وید و اورا نیز بواسطه غایب
 فارول و قرابین تحت باور حمی و التغانه بوده بسبب تمیجان برسدن یکدیگر دشوار و بقت تالیف و بیان چه
 محال میشد و آنچنان که در روز ضعیف و ناتوان دهنسته و پریشان شبی بر روز و روزی شب با درد و سوزی آورد
 تا اینکه رنجور شده بر بستر بیماری بدون دلدار و پرستاری افتاد و چون دیدن معشوقه تیر میخورد کردنی که او چه
 غسل روزانه برب رود کرد و در چهار ششتری بوئی بمشام اورا ندانند لایان چهاره خانه از آن و علف بر کنار رود
 تو کیت بخل غسل مجوس ساخته که روزی دوباره که برای غسل می آمد از آن کاشانه دزدیده بجای آن نظری انداخته
 و آهی از دل مجروح و نفسی از بگر سیر و ج کشیدی و او نیز بایا و اشاره نقدی بجایش نمودی و قبلی خورشید
 داشتی تاتی بدینوال گذشت تا اولیای دختر از این ماجرا نیز باخبر شدند و دختر را زبرد نوبج از غسل کردنش
 کنار رود رفتش منع کردند و در روزی که گذشت و از معشوقه جزئی و اثری بطور رسید عاشق چهاره بر طرف
 دویدن آغاز کرد و بگریس میرسد از حال کشده خویش و مرهم دل ریش سراغی بگرفت و در نخستین بودنا به پیره
 فرادکش باقی چون کان جنبده و عدل و انصاف و راستی از او رمیده رسیده که بعبون مار از سوره
 بر آوردی و نیز کت عالمی بر بهنردی از وی احوال با پر رسید او بدستور العمل اولیای دختر کف آن
 کوکب فرخنده چون ماه تمام در برج آبله مخفف و بکم تقدیر هنگام آب بازی در این کرد آب بلا در محاق
 افتاده غریب بگر فاشده از این طلست که خاک بجالم انوار و ملاع منصرف کرده آتش ترا که در کانون
 سینه اش شعله زن بود آب زلال سستی منطی ساخت چهاره از شنیدن این خبر بخود گشته از پا در افتاد و از

بسیار است

سند و سلسله

در حواصت نمود که در آن مکان سعود و مع شدن بمبود ولات کن آن مغرب و سنش کرد افان و غیر
لب رود بوده جان از آن بود در که میعاد گاه مجوبان روحان و موصول گاه مشوقان ربهیده از بحس جسته
بود و نمود آنت باد و تحت خود را به نمانشی در آب انکند و جستجوی کرانایه دری که بعد از پیش دو این
خواهر رسید در دریای دل مجوبه غوطه ور شده جان بجان آتسیرین سپرد و مردم در تماشای او در لسل
راه بخانش بودند که این خبر حال و حال و معالی بدتر رسید آن دکاشس با نواع انجیر هوشس رلینده اول مد پیش
اقتاده بعد از زمانیکه بخواد سپند آسار جبهه دو ان دوان بوسل با برهبران بهان مکان رسید خود را در آب بکشد و
در ساینده در آنوشش کید با هم بجالم با تندی تا که نشخبر شد و آب بازان کشنا در از اطلب آن نازین سنسزید
قبیه و سنسازند و خزند است چیزی نیافتند قتی از صدق صفا بودین بود که بود ده که بر عشق نو این مطلب پیشی که فرود
دیگر جاعنی هستند که در شب طعام تیزند و آتش و چراغ نیز وزند و چاه خنک کنند اینکار با باعث هلاک هوام و جانور
صاف و موجب عذاب در بوم کرده است باری ست غصری و با صحتی عدم حقوق ده فای هود زیاده از
نام فریق عالم است خاص مردان دکن که بهر اشرف بر بیوفای و حق شناسی است یکی را کسی با دنیا
و سبکو کار بر اند و بر سر باد ای میانه را بر سپر نند و بر سر فطه کراسی جان همه کبر را چاک کنند و از
انگه استانیان پیداست که ترقیل از طور اسلام را این دفرانمان و قاطبه سکنه این کشور را همین طبیعت بوده و
هر گاه طوک آجم با یکی از سپه داران ایشان که بند و ستان آمده اند هند بان تاب مقاومت در خوشین ندیده اند
قبیه بود و سکت در آمده طبع و با بگذار بوده اند چون از کت با بران زمین میشد با نذک فرصتی را بان سبزه را
چرا هم دیدن شنی در تم و دنیا رو شایده حسیع سینه بان او باش کلاه تخت را کج نهاد و سوزور سو فریستند
و احوال گذشته و عهد و پیمان فراموش نموده اند چنانچه در عهد منو پهر که حسب احکم او سام زمینان هستند آمده که بود
بایات ممکن ساخت و با بران بر کرد و بعد از او فیروز زرای پسرش مخالفت و خود سری کرده تا کینا در رسم دستا
با فوجی از شهبان ابران کوششها ایشان دستا ده فیروز بهر میت زنده در با بانها ببرد و در رسم نامی مکت را
لکه کوب حوادث ساخته کپوراج را بمذایات نشاند و در کت و همچنین عهد اسکندر و اردشیر و کسری
و انوشیروان و غیره هم بین منوال بود و تیر احوال سلاطین ابریه کور کانی که بعد از زلت سلطان صاحبقران
ابرهنورد با بر سلطنت و طلب نایج و تخت بیخ بر روی یکدیگر کشیده دقیقه از دقایق مفاتحه و خوزیری مهمل گذشتند
و خود را از قتل و اندامی هم معاف نداشتند و بطغیل تاریخ ایشان مردم در ریخ و عا با صناف عن و بلا سبلا
بودند و خود آن طبقه نیز بر خاطر اکران و همه همشاهد فرغ ایشان معروف و وقت فرصت و قدرت غلابن اکران
و قتل آنان نصیر کرده اند تا اینکه شیبیک خان از کت بر طره ظهور آمد و لوای اعلام بر افراشته و اولاد سلطنت
مبن سیر زای بای فرا که سلطان با عدل و داد بوده بفر و غلبه سناسل و منحل نموده و از شوکت و اقتدار او کلاه
نقیبه نشتبان خاندان جنوری از روی حال بجا کشید که با بر سیر زابن عمر شیخ که بیخو که کرد و ادوی پرشانی و
ره نورد و صحرای جبرانه و بجز خانه زمین اورا معافی و مکار بود و زمانه و خلاصی و از آن منول و سر کردان و عربوش
بر تیره فرمان فرما نشد که بوسله مکت با ذیل دولت قاهره سلطان جم قدم و پاوشاه ملک حشم شاه اسماعیل صغیر
که شیبیک خان را بان عظمت و اقتدار مشهور ساخته بزوی میت و پر توالتفات انخانان مصطفوی نسب سبلا
که بارگاه سلطنتش به پیش پر وین و سر کوب چرخ هشتمین بوده و شیر تالین خیمه حیره طرابلس بر شیر فلک حله

این را در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

بخود براحت احوال او تافه و اورا بفرقه طور آورده پروبال داد و مورد انواع غایبات گردانید و بسلطنت خود هندوستان
 ملکن گردانیده و وی نیز اقامت مجبوره شیبوه نوسل و اقتصاد و اظهار خلوص و اقبال در نسبت بدولت قاهره شمار خود
 ساخته و بایزای خطه و سکه دار سال عراض بنیاز و التماس ابراج مطالب خاقان سلیمان شانرا خوشنود بیداشت
 با بجهت سلوک سلاطین مغویه پشیمان و شاهزادگان بایر بر عالمان سنوریت و اکتی یکی از عیبت عادت
 ایشان پس مردت و جوامزدی بود و آنچه ایشان بامتوتلان خویش کردند نیز بدشمنان دره و زورمانه کی و انجا
 از حسان و امداد و عضو جرایم و انواع اعانت و باری بکمال آداب و فروتنی سلوک داشته اند از غرایب و زکا
 و نواد و وار است احمد شاه سلطان حسین نیز که مدت سلطنت اوسی سال انداد داشت ارسال سفرا به نسبت
 و تونیت معمول بود چون نوبت دولت آن پادشاه عیبت اخلاق سپری شد و آن بر فتنه و فساد و قضایای با بده
 اندولت و ابیان سنج یافت که شاه گیب آسود که و عدم تنایع قوی آن شیوه نوسل را مبدل با تار تخت
 و عذر ساخته راه و رسم ایشان را آمد و داشت و هرگز اورا پیشی بخاطر زمانید بکه نیز بایر و بیس افغان گیش
 از کینه چاکران پلگر بچا پرا و حسین پرش که این بر دوشان و لاهور از تاخت و تار نمونه خانه زنبور کرد و بجهت
 سازش نموده آبشش پیدا کرده و در جواب نامه شاه پهلما ب و عباس سبزا که در باب اخراج افغان از
 هندوستان نوشته بود نکلمات دروغ که از صدق اصلا فروغی نداشت نکاشت و ابی پادشاه قنار نادور شاه را
 در شاه جهان ایام و زیاد از کمال معطل داشت و جواب نامه ایشانرا نیز بنام نداشت و این نیز بزم فاسد ایشان بکه
 از تار بملکی بوده که شاید حسین افغان در قنار نادور شاه را منحل و ناپز کرد اند و اینساج نوشتن جواب نشود و کجا
 در القاب نادور شاه بجهت و نظر داشته که بچه انباش بر این است که بگفتی که شاه پهلما ب و نادور شاه
 محدث هر اموندی که افغان را اخراج نمایند خارج از قوه محدث و بود وقتی از کابل نادور شاه فرمانی نام جانب
 الملك یکی از امرای محدث شاه نوشت متضمن که از چهار سابق و نوشتن جواب نامه نگاه داشتن ابی زیاده از معمول
 و محبوب یکی از جلوداران خود شاه جهان آباد فرستاد جلودار که بکمال آباد رسیده افغان را و رگشتند انجبر که از عرض
 نادور شاه گذشت بسیار بجهت که فوجی بکمال آباد فرستاد از انطرف محدث شاه غلغلی دراز و این خدمت بجهت آن
 شخص فاضل فرستاد که یکی از افغان بود این نیز ملکی بر جرات نادور شاه باری فوج قزلباش که از دیگر آنها
 نوترشان برق و باد مبارحت و ام بگرفته اند که ملکی بر وقت آنجانب بر گشته بخت و دبار عیبت رسیده و
 دگور و انانک شیخ و شاب بجهت و گیش شهر را بر او بی عدم فرستاد و او میراننده گذار شده و اینفره جانن بیک
 غلت کردید و خود نادور شاه لایه جهان آباد را ندیده سید هزار مرد نامی و سی هزار قبلی جکی در اردو اطراف محدث شاه
 حاضر بودند و نادور شاه با دوازده هزار غزلباش بر ایشان تاخت آورد و هنوز ابی نادور شاه در اردو شان بود
 و مرتضی نمیکردند و معلوم نمیکند که فرض از نگاه داشتن او بجهت انقض بعد از صف آرا نه چند سواری از
 قزلباش بر قلب اندر بای لشکر و کوه پای عسکر بجهت و مرعله آوردند شاه جهان و سواداران که فی ابجه نیستند
 روی آب نشسته که بجهت و ابی بهم بر آمدند و محدث شاه در سطر بس خود محصور شده از باب ایشان در آمده
 نادور شاه جهان آباد در آمد و بعد از ضبط خرابین و ذوق چندین سازه سلاطین ابریه که کنوز بیکل و سی و قران
 و فی نوسی معادل با غیر غیر آنها بیکر بجهت و داعی و چنانکه در سرداشت محدث شاه را علاوه بر جان بخشی
 تیج و کتب بجهت و از نصیران ایشان در گذشته چشم پوشید چه بجهت بدم نصیران امر او در زای او بود و بسیار

هندوستان

از میان برداشت و بسیاری از ممالک را فرو ایران کرد از قبیل پنجاب و سند و غیره گفته اند خوش در شیب
دولت مستعمل بود و مراجعت با ایران نمود همانا رسوخ این خیالات و حالات رذیله بر طباع این سلاطین با بر تبه و عبرت
از تاثیر آب و هوای اندر است ز صفات دانند .

در تاریخ موس است که گشتاک چون کرشاب ایند میفرستاد با و سفارشات چند نمود که بچا لاکلی آن ملک را مستخر کرده
که بمباراج سپارید و زود مرجع نماید چه اگر لشکران در آن مرز و بوم چندی اقامت کنند و آنجا محنت نیز معاشرت
نمایند شجاعت و غیرت از ایشان سلب شود و دیگر مراد و ایراز با کار نیابند تا چاره در آن ملک را با ایشان کرد و با ایشان
تقل رسانید و در آنجا با او بکیران معاشرت بکنند و این هر دو نوع چاره را رواندارم که سپاه دستهای منند و نتوانم
برید استنادی موسی در این باب فرموده . وقت چنین کرد که شتاب را که در بند برود کن خواب را
نداری ز خون سپاهان درین ای کار فرما در شنیده تیغ بچستی ده انجام کار سترگ برایشان خان یزید که بر گزید
نمای در آن بوم سالی تمام که لشکران کیر و از ملک و نام کورت بکنند و چار و موسم در آن ز فربگت و مردکی
نیابندشان و در عدم ضبط پادشاهان بعم هندوستان معلوم است چه کس را که در مقام و مقرری مثل ایران
که اشرف و عادل و جبار و حسن معوز و عالم و شکو ترین قطعه از قطعات دنیا باشد هرگز میل بچین بلادی نخواهند کرد
منازات این ملک زیاده از خود مختار و بیرون از اندازه تعزیر است با وجود دولت و عزت و کثرت و حکم آن
چسی و تلاش و کوشش و انتظار تیر نشود و اگر در نفر بکثرت است تا قابل بر گزند موافق خاطر خواه سیر انجام گیرد
و چنانست در کارهای افاد و زندگی پیدا و در شوش پنهان و سازش با دشمنان ولی نعمت بر طباع فایده مردم نرسد

در سیاحت نامه شیخ محمد علی عزین نیز چنین گفته . که پرو افغان حقایق اخبار و مستقیمان احوال و آثار پوشیده
که رمان و استقامت با بر میرزا ابن میرزا شیخ از جنول و سرگردان و عبرت و پریشانی و عروجش بر تبه فرمان و سیر
نموده الا بوسیله ملک و توتل با ذوال دولت فایده فغان آسمان آستان سپهمنان شان ابو القادشاه همیل محمود
اولاد رضوی و سلسله رضوی و فغانه را در مصطفوی چرا که بر امدی احوال اولاد و اخادد صاحبان امیر نوبر کورگان
مغنی نیست که پیش از این خود و خلائق را با ایشان چه سلوک بوده است و نیز از و فایق خاصه و معنائی که با یکدیگر
گذاشته خود را از قتل و این اصناف بدشته اند و خلائق لطیف تشارع و حکم ایشان همواره درینج و با فتنام عن
با گرفتار و جلا بوده و وجود آنها بر خاطر اگران است تا بهره داریغ ایشان و بضر قوت و وقت فرصت
خلائق نیز بیست بغل ایشان و هیچ شان پریشان نموده اند و خوشنودین این سلسله و یکک معاشرترین همه سلطان حسین
میرزای با بر بود که باب نخست بود بعد از استقرار دولت در آن میان نسبت بدکیران بجایت سجده و آرمیده بود
تا آنکه بعد از ولت آن منصور و استیلائی شیک خان اورنگ و اشلال اولاد آن پادشاه بهر و خردوی ارتفاع
اعلام شوکت و آرام و انعام صلوات و مال ثقیه سلسله تموریه اندر بونف حال و پریشانی احوال بجای کشید که
خارشان بر چه کس معلوم است با بکله بزودی بخت و پرتوشوکت فغان مصطفوی نسب بهمال که صیت سلوکی
خاضقین را مال داشت با بر میرزا پادشاه داد بر مرده ظهور بر ز آورد و مورد انواع غایات و امداد کرد
وی نیز اوام بجات به در ایام دولت هندوستان و چه قبل از آن شیوه اقتصاد و اظهار غلوص و و د او
نسبت با دولت قاهره شام و ظاهر ساخته کاهی با جرای سکه و خطبه و حفظ آن شئونات چنانکه در سمرقند
و کاهی با رسال عمر ایض چند با نقاس و نیاز بملاحظه شب و فرار فغان سیدان شان و ششاه مالک ایران

بدر سال این سلسله چنانکه در کتور در زمین اهل این مردم فرموده و در حاکم سلطنت این مملکت نمودند و از آن خاص بزرگ و شکوه اند و شتر را در جوی با بر تبه

هندوستان

خوشنود و نچید آن وجود پاک و خداوند صفت خاک را میسوزد و بر بندگی و ارادت و خدمت بیدارت میافزود و اولاد
واحدش را دام شیبوه نوتل بدو دان صفتی بوده و در هنگام مجز و محض از عبودیت با استوار معمول و مرکز خاطر بود
و گاهی در وقت سنج قضایای نایب در ایران یا زوال اغراض ایشان بسبب آلودگی و عدم مزایع فوی در گوشه
ملکت هند آشیوه را تبدیل با نارتخت و غرور موفور ساخته راه آشنای مسدود میداشتند و این عادت در طباع
سلسله بارتیه استقرار و برقرار بود و همانا سنج این شیوه از تاثیرات آب و هوای هند است چه ظاهر است که خلق
دیار کسی بیغرض آشنای در گشتا با صدق و صفایستند که از نامه های باستانان هوید است که قبل از اسلام نیز
رایان و فراندان ایندیا را همین طبیعت بوده و بدین طبیعت و عقیدت بوده اند هر گاه ملوک عجم و پادشاهان وارثیم
خود یا یکی از اسپهان ایشان متعرض این صوب میشده اند هند بان بیزوی ظفر و کندی مکان و متفر و غلظت در
وسع خویش و شگلی چون ابام پیش نید نهایت مکت ظاهر و غفت باطن را اظهار و مطیع و با جکزار میشدند چنان
نیز با کشت بایران زمین روی مباد و معانی را پسین پیش میگرفتند و باندک فاصله و فرستی آن را بان بزرگ
لاخطه بیستنی را کن ریکه آشنای کافرتان با صفقان بدین مثنی زرد و سیم بلای غرور متلاشده در خانه کاس
عالی و عرشد غایب سیاد لاف و تفرعن کراف بناوه احوال گذشته احسان و اشفاق و عهد و میثاق را در
و تغییر سلوک پیدا اند همین معالجه ایشان و این شیوه از ایشان بکرات تکرار یافته از جمله در عهد سوهرا پادشاه
عجم و سلطان مالک جم سرام ملوک با کم سوهرا که بعد از او سام بن زبان تبهامدرستم هند آمده که سوره را با بایت
مکن ساقه آفرین پذیرد رای سپهر کبیرا ج مخالفت و خود سری بسپاد کرد و کسبیا درستم دشمنان از دوده سام زبان بهند
و سناده و فیروز بادر دوسوز بریت رفت و در جنگهای هند بمرد درستم نیز سوره را با بایت آنزایت مقین و بر باره
شهر باری مکن نموده بازگشت و نیز در عهد سکندر با شان و فر که پادشاهی ایران مختصر بوده بود در عهد اردشیر
باجان شاه شاه ایران و کسری انوشیروان عدل اهل جهان و دیگران که حال جای بیان نیست باری و بد صدم
صنط پادشاهان ایران ملک هندوستان را برابر با بصره و اصحاب خیرت و دفع و لایح است چه کسی را که مفسر
سلطنت و مقام اقامتی چون ایران در روم و در گستان باشد که بالذات اشرف و عادل و با عرض احسن و اکل
معموره و بیج مسکون که بنام مختصات شونست هرگز با اختیار اقامت در هند و گستان و میل طبیعت بقاوت
در آن جنگستان میباشد جز حال خطر او عدم خستیا زرضی توقف آنز زمین و به امکان ممکن کند و این معنی
در رعیت و پادشاه و سردار و سپاه هر مشترک در اینج عجم است که ضحاک چون کرشاب سردار
کرده هندوستان و دیر اسفارش بیخ و نایبی اکیه نموده که بزودی لشکر ساخته مقرر نماید و ملک را بهمارا
سپارد و باز کرد و چه اگر چندی لشکر در ان کشور اقامت کند و در آنز بوم معاشرت نماید و دیگر را بکار بسپاید
ناچار باید آنها را آنگار با کرد و با سه از تن جدا نمود و قبل رسانید و چنانکه سپاه دست پادشاه است و
بریدش رو اندازم چنانکه حکیم و زوسی و نموده و صیت چنان کرد کرشاب را که در هند بدو کن خوار
نداری ز خون سپاهان دینج همی کار فرما در شند و بیخ بختی ده انجام کار سترگ برایشان همانزین
که بر کله کرک نماند و آن بوم سالی بنام که لشکران کبر از سنگ و نام کرت که بزود چار موسم در آن
ز فر هنگ و مردی نیاید شان الفقه حقیقت سلوک سلاطین صفویه با پادشاهان و شاهزاده کان سلسله
بیرتیه بر عالمان هوید است که هر گاه سلاطین این طبقه بر عادت خویش در غیر وقت ضرورت تغافل تا خبر در جانب خویش

هندوستان

و مرادش آشنایان و بیکارگی آغاز نمودند باز از آنجا با فقدان جمیع اعراض و داعی بجهت شیوه مردی و مردی
ایجابی لوازم اشفاق و هطاف معمول میگردد و بحق یکی از خصایص سلسله عتیقه صفویه جوایزی در حق بنس و وفاد
پس و مردی و مردت و فوتت بحقیقت بوده آنچه سلاطین ایشان و مالکک مالکک ایران که بر کزندگان خاقان سبجان
و نوبت شدگان خامی بیچرخانند با شمولان خویش و ستیان غنی و درویش و دشمن کینه و زود دوست خیرایش
در روزنامه نگه و او فاش بچارگی بقدر امکان کرم و حسان میگردد و باز او ایداد میسینوزند و در نهایت تمانت انواع
اعانت میگردند در غایت بگردن با سوزندگان خوشخون و با غمزدگان و بجزو میگردند و با هم کردن مشراری همان تواریک
می نمودند با هر همان دشمنی کمال فزونی و رعایت آداب سلوک خوب سلوک میداشتند و در تمام دلهای تخم بذل و
سخا و صدق و صفای کاشتنده افعال از نوادر و غریب روزگار و نفضیات خاصه پروردگار میسینوزند که کسی نتواند
حلف و سلف و سترس با بضاعت حمیده ندارد و نیز سلطان مغفور شاه سلطان عسین در مدت سی سال جهان داری خویش
این طریق را با سلسله با بر پیر می داشته در این سال بجز سبب و تفریت تا غیر و زود می رواند آشنی چون عهد
سلطنت آن پادشاه عسین اطلاق داشته آفاق سپری شد و نوبت سلطان طهاب در بان کشتاب رسیده
و آنجا کوب در هر طلوع و غروب در مالکک ایران و در وقت تیر و بجز در بان خانه و لانه صحاری و براری میسینوزند
لکه کوب هم ستران شهری در کشتاب و در آبا و بر آبا میسینوزند که بران که کجک و بزرگ جود و ستران که بر بام و زین
سوزن از شیر جوار و تیره با ستمان قنیل افغان و فراسان اسپر جکک اوزر بکان و همدان حکوم رو میان و اوزر بکان
با مال جنای روسیان شدند و شیوع این همه انقلابات و غزای و ولایات پادشاه هند را بشیوه خویش و رسوایان خویش
هرگز پرستی بخاطر نیارد بلکه با سیر و سیر افغان هم راه آشنای باقیه و با حسین پسر و سیر افغان نیز که در او فرزند
هم منظم شده بود بدلتان لنگر کشیده در قتل و غارتش فرود کار کرده خاصه که کید و نوبت هم بر سلاتان بدست افتاده
بر حال و قتی شاه طهاب بعد از فتح ستمان و استیصال افغان یکی از امر ایداد و ستان بر سات هندوستان و ستان
و وقایع آن ایام و بدایع آنرا از بجز شاه سپهر کار و اعلام و مباحثه پیام داد و در نامه شکاری و از پیش خانه نگار
شده بود که چون مخاذیل افغان خابن ابن آستان و وزدان این دایره و اسکان بنزای خود رسیده و شیران ایران را
کینام خود آرسیده و بدین بقیه نوبت و فرار از بار یافت پس از بیم آن شکر طغرا اثر از این کشور کجا تبا و روی سببا
کز بگاه جزینا هندوستان و وصول بدان سامان ندارند باید که آن برتران باغی و کافران طاعنی راه و جای تا آنجا
ندادن پای برانند نهند و کذند با نهمه و در این عهد شاه پس از چندی نامه مضمین سخنان دروغ و مطالب کذب
بفروغ نوشته ایچی را تصرف ساخت و بعد از نشستن شاهزاده جناس میرزا بجای پروردگار بجز یکی از امر ابغارت
رفته بان سخنان در نامه اش مندرج بود پس از آنکه که بر این بجز حضرت انصاف داده بان قسم کلمات که صد اتمی ندانند
نگاشته بودند تا بعد از چندی که آدر شاه یکی از موثرین قربانش را زود بر بان الملک که اعظم امرای هند بوده و ستان
محمد شاه و او پروردگار نگاشت و لوامی مجادله و نصیحت پر و افراشت و ستاده مذکور را بعد از زود و بجه و د این ملک
وزدان اسباب و اسبش یکبار بردند بنزار القاسم و در خواست نامه غیر شاه سلطان را گرفته و بشفقت تمام خود را
بر برده و نامه رسانیده ادای سفارت نمود و مرهبت توانست گرد آورد خود چون بقدر رسیده آن فلورا
فرود گرفت محمد خان رنجان که از امرای با صفای صفویه بود باز ابغارت فرستاده سخنان گذشته در مورد نوشتن سابق با
اعاده و کله از بنبار سابق نموده چون بکاه جهان آباد رسیده و بر اتو قیغ نموده در جواب تاخیر نمودند و چند آنکه اجلا

در این کتاب در بیان امور هندوستان

هندوستان

رضخت میکرد سوهی در رخصتی منبکرو و فکری نمودند که آیا در شاه و ایچ الفاب و نسبد و توفیق این ایچی را از تدمیرت
 مکی میدهند در موزات مدتی بیشترند و دستگیر بودند که شاید حسین افغان و جمعی محتضان قندار از مجلس فرار کرد
 برناد شاه و طفرانید و شاه و سپاه را نابود و در برنا بند چون محاصره قندار بطول کشید و از رسیدن سفیر طول شد
 چند نفر سوار سبغ اسپر روانه نمود که از حقیقت امر مطلع شده چند پس نباید آن جواب صحیح این سفرای پا در پیست و باز
 اثری و اثری نخبید و محاصره حسن قندار یکسال کشید و پهلوی او را در آبادی در کابل شیب است و نهایت تراکت است
 استکام با تمام رسید آنوقت نادر شاه امر سپاه نمود که در ایران شیر شکار بر آن باره و حصار چون مور و مار با لارقتند
 و افاغنه را از در و دیوار بروج و قلعه های حصار بیاین بختند و آن حسن استوار از یک یورش این لشکر نادر مفتوح شد
 و جمعی مقبول و امر شد بجای قندار سبغ اسپر را گوید با خاک یکسان کردند و جانش در شهر قندار فرود آمده منزل کردند شاه
 و سپاه و لشکران با کاتب بید و مر کابل رفته متفر ساختند و چند کس از معتبرین کابل که دسترس داشتند نامه نوشتند
 و پیغام داده بشاه جهان آباد روانه ساخت که با پادشاه و امرا و عیسان و وزیران برسانند و اقلای جوابی از سبغ اسپر
 لاحق بیورند و فرستادگان بشاه جهان آباد رسیدند و جوابی شنیدند از خان معظم چند نفر از لشکر کترم را بفرست
 بازم و برسات عازم نمود و کجبال آباد رسیدند بجای پادشاه سکنی کردند جمعی از تبه کاران ماندند که کاران کرد آن
 چهار کارا که تمام سلاح و اسبابشان گرفتند و قتلان نمودند یکی از چنگ آن کافران فرار کرده خود را بکابل رسانید
 و واقعه را بیان کرد و تقریباً اقامت کابل هفت ماه طول کشید و افاغنه آن سامان مقبول شد بسیار از کشته شدن
 آن چند نفر و سینه از این کینه بوسه میزاشد و امر بفرست شد و بصوب جلال آباد هضت فرمود در آن شهر قتل عام فرمود
 و خبر و رو داد و شاه بکابل و غیره که شیوع یافت امیر الامرا و نظام الملک بمسپاه موخو ریحاریه مامور شدند و او
 ماموریت خود را میان خلق مایند جستند و آنرا نیز از تدمیر مکی میدهند امر خان حاکم صوبه کابل که در پیش او
 بود با فوجی که داشت بر سر راه بیکو کپور ^{کپور} آند و جمعی از افاغنه را نیز در بختند و در فرام آورده کر بوه های سخت و داد بها
 صعب پرتب و راههای تنگ و دره و گردنه ای پرسکت را با عتاد خود محکم و سد و دریا ختنند بیسات بیسات که سبغ
 و رو در اینجا شک مسدود و میباشند باری نادر شاه چهار سفره قهر جبار بوی پیغام کرد که مادر فلان زور بانجا خواهیم رسید
 مترا که از سر راه بر خیزی و بسپاه پنهان بختیزی که چهار دو جوان بخواه بکهند کرد و این نصایح را شنیدند و بر
 پیغامات بسی بخندید روز و عید نوید نادر شاه به آنکان رسید خلق ابنوه از گروه افاغنه و فوجی که با سرخان بودند آنجا
 سرور کرده بصرفا فرار کردند و جمعی نیز قتل آمدند و گروهی از جمله قزلباشس هاک و برخی کشته شدند و بر عشان بر افلاک شد خان
 سردار اسپر و کفار آمد و بعد از چند روز با هزار و چهلستادم فرسخ کردید و از آنجا بیک گفت و هضت کنار لاهور رسیدند
 در پنجاب خاصه لاهور فرغ کبر و شور مشرب پاشد پس زکریا خان حاکم لاهور با چارده هزار نفر سپاه آماده حاضر در لب آب
 که متصل شهر میگذشت اطراف خود محصور ساختند و صف را آنگاه آماده استاده . . . تفرقه فتنه کیفیت صلح و جنگ
 هند هر دو از فریب است التقدیر شاه با فوجی از لشکر اسب در آب انداخته بگذاشتند چند سواری قزلباشس بر سپاهیان
 لاهور تاخته بهادران ایشان که در سواری بهتر بودند بگذاشتند باقی چاره ما هم برآمده نعلاشی و تیجه ماندند آنستد حاکم
 با منستان و از کم سنجگان صلح و حصار و رآمد محصور شدند و نادر شاه با خیل و سپاه متصل شهر و قلعه نزول کرد
 حاکم کر تخته عرضی نیاز و است نادر فرستاده اتماس امان کرد و حضور آمد عزت موفور دیده و جهان دستور بر فرار
 گردیده هضت عزت در پوشید از آنجا بورش شاه جهان آباد در حرکت آمدند چند کاهی بود که محمد شاه با جمیع امرا

سند و سنا

و سپاه از شهر بیرون آمد و بنا به تمام و نهایت اهتمام می آمدند در مدت دو ماه چهار منزل طی کرده بودند باز ناو شاه
دو سه نوبت از راه دور رسیدن لشکر سید پیام داد و در سوگ و سنسنا و غیره نزد خود محمد شاه رفته و بکراون مرضی نیافت
و او را همه جا بار و دو همراه داشتند معلوم میشد که عرض از نگاهداری و نوبت رسول و سنجیت نا اگر ناو شاه با لشکر
و سپاه در رسیدن در موضع کربال چهار منزلی شاه جهان آباد و طایفه دست داد و پند بان از تو بجا بر کرد خویش حصار کرد
باز بجزیر نظار بسته بودند و فوجی از قزلباش بر اطراف ایشان یافتن آورد راه آمد و شد بر ایشان مسدود کرده فقط و طلا
در میان ایشان با کلا گرفت و عوالمی که از فرط غم و در بخاطرشان ظهور کرده بود بطور اشد دیدند و ناو شاه سپاه را دوست
نموده بود و منسی را رحمت در ضرب خیام که نداشتند با منسی برایشان تاخت و تاز میسر کرد بران الملک رازنده کسیر کردند
و جمعی از سرداران نامی شان تغزل آمدند شب که بر سر دست آمد محمد شاه و نقیه سپاه که هنوز جبهه کشته شدن غلغلی انبوه بود
از قزلباش بر اس داشتند و طاقت و مجال قرار در خود نمی دیدند بر طرفی منسرا میگردند و اگر دست قزلباش نمی افتاد
در عابای جان حدود زنده نمی گذارستند و آنرا که از خویش در میگذاشتند اول برهنه و حر با نشان کرده و بعد سر سینه اودند
التصه نظام الملک و محمد شاه و بعضی مقر بان بخت و استنان متوسل میسر سلطان ایران شاه شاه فلک ابوان ملک
در بان شدند و ناو شاه محمد شاه را در خیمه و فرگاه کیوان بارگاه خود پناه داد و سلطان صدیق با غلغلی نوید عدم
نفرض جان و ملک و ناموس فرمود و ناو شاه و محمد شاه با هر دو لشکر سپاه و چاکران دولتخواه بشهر درآمد تمام
نقوس را امان داده در قلع شاه جهان آباد نزول نموده امیران و لشکر بان هند بوضع معمول سابق در مقام و سنگ
خود قرار گرفتند و این افغان در ۱۵۰۰ در هزار و صد و پنجاه و یک بود و در حقیقت فدا و این به عقدا و این بجای رسیدند
که حکیم علی الاطلاق مشیت الهیه به تنقید و رفع فساد این به عقدا و این امر منسرد چون از ابتدای جنگ ناو شاه
در اینجه و دو و یکت سپاه محدود می که بود داشت نظم اعدی تغزل کاژون بود و اصلا در اسر و غارت کسی را اجرات جانی
نفرمودند و زاده بر قبیل هند و قبیله نشد و اسیر و غارت و خرو زدن و ثروت و منسی سبیل نبودند و زاده از صد فصدان
نازم آمد و قضا بقصد تنقیدشان جازم و سنگ تقدیر بکشیشان عازم شد غریب حکایت با نغمی است و عجب در
با تیزی اگر چه در باب مداین است اینجا هم مناسب است ان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن مان حکیم چو موسی بگر
انقصه چون بسنگام عصر یازدهم شهر مذکور شد هند بان آوازه در کلکند که ناو شاه شاه هلاک کرده و علی ای ملک
در ساعتی مردن او را انواع و اقسام شهرت دوند بر می گشتند محمد شاه او را بنده رسوم کرده بیان شهر مردم
ببین کردیده که فوت شده و وی سالم در قلع با اسنا و امر او سر دآن گشته بودند و ابواب احکام و ارقام مفتوح
و مفصل جهات مشغول بودند و بعضی از سپاه دور عمارت شاه فراول اماکن و بر می در فسله و خانه اماکن محبتا
بجز در این شهرت مردمان اتمن کم فرصت کشت فطرت ملاحظه و عبرت نا کرده در هر گوشه و کنار و کوه چه و بازار
فوج فوج با اسلحه و بران و چوب و چاق شورش کرده بر غزلباش بویزش آوردند و تغزل و تاراج گشته
و آج لشکر ایران توهم اینکه به سلطان شده اند همت کاشته بنا همگام نهر را فرو کرده سپاه ایران که در بان
هند بان و مقصد ایشان نمیدانستند و متفرق یکت یکت و یکت یکت در کوه چه و بازار میگشتند هند بان به کس برسیدند
می گشتند با اینکه شب در رسید کسی از این عمل صعب باغب دست کشید روز کار آبرایش و هنگامه در فاش بود
چون که در حقیقت حال بعضی ناو شاه رسید امر کرد هر کس در مقام خود آرام گرفتند اصلا با تمام نپردانند اگر چه
منازشان بر سرشان هجوم بزند دفع نماندند و در اثب بچکس از امر که واضح کار بودند اصلا متوجه نگین

هند و سیستان

و تدبیر و پیش فتنه نژادش که بعضی برخی را حسب اکنه عازاد شاه کرده بودند برای اطمینان محافظت خود بخاندن برده بود
همانجا نقل آوردند با وجودی که از امپراتور و سرداران و جهان ایران و لشکریان سلطان از بندای جنگ نداشتند
ایمان و در کت - نفری مقتول و چند نفری زباده مجروح شده بودند در این عوفای به سفر فریب به قصد تفریب
از سوار و پادشاه شده و خلاصه چون آفتاب عالم تاب سر از دیکه شرق به تقاب بدون تاخیر و در کت با هر ملک
با قدر و فریبک بر آورد و در وزیر ارشدش کرد و پوزان آشوب در آتش داد و فتنه و انقلاب بود و پادشاه از همه سوار
شده و بد که نیکو مهاداری و خوب غریب نوازی در شب گذشته نمود و اندک نش بار با کفن و دفن گذاشته نقل عام
فرمان داد و گفت رساندند و شجاعتهای مردان مرد و سیستان بزرگ ایران و دست و بازوی لشکر سلطان بر کنار
از آن چشم پوشید و بزرگ این گفته و فتنه بکشید که سوز و کد از بشری گری و مهر با نیهای شب و فراز همزی
فصاح خون دوستان و امس قتل برادران و غلامی کشته های هم ندیمان و محبت از روی باز ماندگان و جوان
ایام هموطنان و نقیب بکیش و غیرت برادر و خویش در مقابل ظلم کافران که دوستی با همانان کرده اند بجای داد
مان جانان گرفته و خونان ریخته رفته جانان کشته اند تا جائی که کشته بکنفر قرلباش افاده ابغا بر آمدی شود
و کسی بجای کسی داخل نمود که عورات و اطفال با بیال کردند لشکر غلباش شیرهای نیام خفته بند را کشته و دست
نقل از ازل و او باش و کتار خاص و عام بتلا و انتقام کشوند کجوی و سوق و بر زن بر آمد و عواقب فتنه
عمر هندیان بر آمد کسان که با ثبات بود قح با فراط رسید اموال بنیاد شهر خراب و عمارات سوخته و مراب کرد
تا وقت عصر که قدر از حد عصر گذشت سادی پادشاه ندای ایمان در شهر در داد پاکبزه دست کوناه کردند باری بنیاد
انتظام آن لشکر و اردو نمیتوان نصیح نمود همین بس که دو شین وقت بلوای هندیان سلطان حکم بشکر بان کرد که
معرض شکر بآوردش را پیش رویش گشتند نگاه میکرد و دست بیرون نمی آورد و امروز که سلطان امر نقل عام فرمود
بعضی تهای ایمان سادی دست بشیر بالا رفت فرود می آمد در قبل از قتل و بعد از قتل از نام این لشکر فاتح سلطان
دست بدانه قطع در از نمودند پادشاه و خرابین و دغابین بسیار جمع نموده همراه آورد و بعضی بلاد را نیز جزو حاکمات
ایران کرد و امر را بجلت و نصیاح منقحر و سراسر از و شاهرا بر تخت نشاند و بعضی و غماض کوشیده با ایران برکت
و دقتری از اخلا و اورنگ زیب پادشاه را بجای آن کتار کوشش که همراه بود در آورد و در ۱۱۵۲ هزار و صد و
پناه و دوازده و سیصد عبور نمود از سوانخی که در غیاب پادشاه در ایران روی داد شهادت با سعادت سلطان
علیل پادشاه علیل شاه طما سبغوی رضوی مصطفوی در سبزه وار بود پادشاه پسر بزرگ خود رضایع میند
در ایران گذاشته بود روزی که عوام بر شاه جهان آبا و بکبک دروغ شتاب فرود مرکب وی را شهرت داده بنیادش
که در جهان ایام این اخبار بزرگ و دور افتاد یافت نیز با ایران سرایت کرد و هنوز صدق و کدش معلوم نشده است
معلوم کردیده رضایع بزرگ که در مشهد مقدس قامت داشت بعد کار خود و افتاده جانت آن پادشاه جوان با دکان
سلاطین حاکمات ایران از دوره علیل علیل صفویان آبا بیکه در این مدت بر سر دایعه سلطنت نیامده و پاسبانها بگوش
گذاشته و با تمام نیاد عاقل کاشته مجوسش و فتنه نای کا پادشاهی خویش دانسته اشارت نقل وی کرد و پیش
از آن بد که در بدش در مشهد بجاک سپردند و نیز نقل دو پسر صغیرش پر وخت و روز کارش بود و با خودش همین
بخت مت جهانداری سلاطین صفویه که بهترین و فتنه ترین سلاطین بوده اند از جلوس مبارک میون شاه علیل از سیستان
الی قطع عباس بزرگ و جلوس پادشاه (۲۳۳) و بیست و چهل و دو سال بود مطابق اعدا و (صفوتون آنها

نزد چون اکثر شکات و غلب حکایات از اذیت و مطالب بنا بر احتیاج پیش مرقوم داشته ایم باز
لازم شد شد مذکار داریم اکنون از بعضی صفات آریست و قدری مختصات پیراسته است مشتی
ز دانیان که یا دکار حقیقی ایران و زاده اصلی ایرانیانند در آنجا سکنی و سامان دارند بقدری مردمان عجم و غیره
مالک همیشه هم اند اگر چه بسیار کم کنت و غلب به ثروت بل بی بضاعتند ولی از آنجا که معتبر مکرر فرموده
کل خرب بباله یسیم فرخون بسیار بخت و زرع و غرس اشجار و تجارت مشغول و مشغولند خانه
دکشت و زرع و غرس بکنه آباد شدن جان و راحت بودن جانان جزو واجبات مذمب ایشان
شده و همین جهت از تمام رعایای ساری بلاد ممالک ایران در این طرات مستلم تر و معلم تر اند و بدلیل این
کار و زندگان مسرور و راضی اند و در کتب تعلیلی نفع قانع و شاکرند و در اوراق پیش حق خدمت این عبادت
یزد اینها با انواع و اقسام و مرور زهور بر استی و درستی نگاهشده ام بگری در کاتبی صدیق اند
در دوشی رفیقند بی جارت و با او بند بی فتنه و شور و شغند در میان بر جاعتی حالتی معاشرت و سعادت نمود
خلیق تر و درست کارترین جماعت پیش از اکثر است بل این جماعت مشت شرکان و از پشت بزرگانند و نیاکانشان
زنده ایران و نخبه این مملکت میونشان بوده بکرات و مرات بکوشه و کنایه و ایام و اشاره بل بالضرافه در او را
پیش از عجم نیک اندیش مذکور و مسطور داشته ام بنم از قلم مرتب اوایل و اواسط و از بد بجهت و نکت او
خاصه از خسر و شیر و بیع و قبول نمودن یزد و اسلام و ملت و بیاد دادن سلطنت و تمام مملکت را بار
ازین طرات بنا بیات در تمام کتب خود در هر جا شرحی داده ام خاصه در کتاب جنت اهلان که خاصه
سلاطین بزرگوار با اجلال که همه شهباه و علیل القدر بوده اند و رعایای با صنعت و صرفه و کمال و
مملکت وسیع و منعم آباد و تقوات و شخصیات بالاستحقاق بر تمام دنیا که بقصد حق خودی و پیکان و عا
و دیوانه ثابت شده است از روی انصاف از مدتی باین طرف یکی از لطافات و صدقات و زحماتی که
په در پی در هر تیز و دی بکاک عجم و دست پروردگان شریاران دوده جرم رسید بهر یک از ممالک
معظم دارد میآید از آن نامی و از خاک آن نشان باقی بزدی از جمله معاند بزرگ ایران یونان بودی که خود را
سنگ مقابل ایشان گرفتند و اغلب شریاران کرام و پادشاهان عظام با فوجی از دلیران و نجات کر بجهت
شیران رفته آنجا را کوبیده و سجا روب قارت بالمره رویده سرکشان و معاندان نشان قتل و سیرت
برگشته اند در حوز کتب تواریخ معاندان موجود اعراض و انکار باز بسیار نوشته اند خاصه اتفاقات
بزرگ که چندان انکار شونده چون درشن اگر ز کسب سپهرینانست و کوبیدن آتین پای بخت
یونان و کردن سجاک یحسان و مرحت باریان که نیت از صرکت و لشکر کشی آن نفر نگاهشده ام تا از
مطلب دور نمایم ایران میونشان مملکتی بود از بخت و منت و حکمت و دولت و کنت و ثروت
و قدر و جلالت و ایش از جلالت و رسادت و جماعت و سخاوت و قوت و مزوت مملو و مستغنی
بوده از نفس و نکار در و یار شکسته آثار پدیدت صنادید عجم را (کشته یکی از اماکن آبادی در
فخر اسکندر هم قدر پروردگار و اشافات روزگار بودند شیخ و فخر بصیر و انا و جنس بریا
واضع و اشکارات چنانچه شرح داده ایم باری در یزد و تجارت و صنعتش مستوز خوب و با نسیب
مرغوب است ابریشم و حریر باغش بسیار خوب است و زریاک کارش باروشن حریر و تریاکش همه بلاد

یونان

۵۵۵

دور و نزدیکت بیرون بخار و اهل منقش مردمان با غیرتی بیستند کذا شسته اند صنایع و حرفان از میان برود و کمال
 جدا در وقت آنها دارنده خاصه در این عهد و عصر میمون که بهترین قرون است پشرو بهتر کرده اند پارسی
 خوب از کار آورده اند با وجودی که تمام بادست کار میکنند و کارخانه جات دارند فله و بناش مشهور
 بتجار یزد تمامی مردمان با دیانت دست کار فایده کاسبی هستند همه بلاد بلکه اکثر ممالک داد و ستد و سروکار
 دارند فرقه های بسیار خوب دارند که لایق تفریح و توصیف است خودشان قریب نوار و همانند
 هستند با اقبالی و متولند فله و منقش کویا بقدر کفاف باشد مگر از بلاد دیگر ایران میشود

یونان در قمره یونان بهتر است محصری از جلالت قدر و شوکت و شمت ثمر ایران با عظمت شان مملکت
 عظیم ایشان هم از روی تواریخ خود یونان که از جمله معاذان ایران بوده اند بنکاریم که اشاره کافی و خود شایسته
 وافی است

استند یار اگزیریس پسر کتاسب ۳۸۵ چهار صد و هشتاد و پنج قبل از میلاد پای بر او رک نهاد و پس از
 افسر شریاری پسر نهاد بر تخت سلطنت ایران برآمد از پادشاهان طویل القدر و عظیم ایشان با جلالت و جلالت
 و صاحب صولت و شوکت و شمت بوده وی پسر دویم کتاسب بود و از طرف مادر نوه سیروس اعظم کبیر
 کبیر بود و موافق قاعده و قانون عجم ولایت حد حق و لدا ر شد در یوش (کتاسب) بشون بود
 بواسطه نجابت همت یار ولایت حد با و تعلق یافت و پس از پدر شاه شاه ممالک ایران گردید و بشون برادر بزرگ
 بواسطه فضل و دانائی و حکمت دستور اعظم دوزیر و عاقبتش بود اول کاری که از وی نامش شد و ستاد
 لشکری بود پس اهل مصر که در اواخر سلطنت پدرش جارت کرده بدار یوش پیش پورش شوریده یعنی شسته بودند
 و تبعه سختی بجای آورد گشت و کوبید و ویران کرد و آباد نمود پس از فراغت از نظم مملکت مصر شورش
 یونانیان را کلا که تمام آن ممالک بالاجماع شوریده و سلاطین ششعلی لشکر و تدارک اختیار کرده بود
 و ششوز و اموش کرده بود و در نظر داشت و آنها ز فرصت می نمود بنظر آورده در ۳۸۵ چهار صد و هشتاد
 و پنج لشکری که بعقیده تمام مورخین یونان مرکب از شش گزور بوده و همین قدر با هم خدمتکار و حتر و خراجه
 و نوبه پا و صنعت یدی میخواستند ده گزور الی دوازده گزور حرکت داده بقول هرودوت مورخ
 معروف ده گزور لشکر تدارک کرده بود و هزار و دویست و زونک کشتی جنگی و سه هزار و دویست
 اذونه و اسلحه و غیره شش گزور نوکر و خدمتکار که از هفت لشکر میآمدند حال دیگر یونانیان در تواریخ
 هر چه انما ز بی تهاقی کرده باشد حاصل است پیداست که این لشکر با مملکتی بلکه با یونانی چه خواهد کرد مردمان
 ذکی با هوش اگر تصور کنند که از اعاظم سلاطین اگر نهایت یک گزور لشکر بتواند در خاک خودش
 نگاهداری کند و با کمال سعی تدریج وار دوامی متفرق نصف آنرا حرکت به هر چگونه عظمت و جلال و
 شان آذولت استعمار دارد و تفوق بر تمام سلاطین و دیگر شریاران دارد پس قدر و مرتبت
 شریاران با جلالت و شان ایران خود از قبل همین امور پیدا و ظاهر و هویدا است باری آن لشکر مرکب
 بود از جماعت زبده منتخب شجاعان ایران و توران و هند و ستان و مصر و سانات و عراق عرب و
 بلاد دور دست با جمیع لوازم مساوت بر و بجز تیه و تدارک رستگاری و تابستانی هر چه در وطن لازم و
 احتیاج افتد فراهم کرده بطرف یونان حرکت کرد و وسیله داری کل قشون را خود مختار فرمود

به بغاز درواخل که تنگ است از دریا بمسد و هزار فرسخ ما بین آتسبا و نکستان رسیده فرمان داد تا چون
 و معاران ملی بر روی آمدن پاسته که لشکر بان ازان ملی عبور نمایند شب طوفان سخت شدیدی برخاسته
 و دریا بدت متلاطم شده بل امواج طوفانی دریا با از هم پاشیده گشته و پراکنده ساخت صبح که این خبر
 پادشاه ایران رسید متعجب شده نزدیک دریا آمده حکم فرمود تا زیاده حاضر حاضر شده بدست دربار اشیه فرمود و این
 حکم و تشدد در ابریا نمود که آبی آب شور تلخ ترا شبه میکنم چرابی او بد کردی من بزور یا میل از روی تو خواهم
 گذشت و زنا بسیار حقیر شده اجرامی برای تو میگذارم پس ازان معاران و هندسان پیش را که مانور
 ساحل جبر کرده بود فرمود سپرد بریدند و جمعی دیگر مانور ساختن ملی نمود چیزی گذشت که ملی در کمال خوبی
 ساخته روی بغاز درواخل را خیا بان عریض معطی ساختند و اسفند یار شهنشاه ایران با تمامی این لشکر ابنوه
 از روی خشکی عبور کردند

هر دوت که از اعظم مورخین کبار است وضع اصلی لشکر را از منترلی مبتزل و بکیر چنین نقل کرده است
 عدد لشکر بان و صورت استعدادی که برای جنگ یونانیان تدارک شده بوده که در دودیت
 هزار نفر چهار هزار و دودیت فزود کشتی که هزار و دودیت فزود جنگی و سه هزار فزود آذوقه و اسلحه
 و ملزومات جنگ بوده و عدد نوکری که از قهای لشکر میآمدند و در کشتی های با کیش در خدمت بودند
 پنج کورسید و چهل و یک هزار نفر بودند وضع رسم حرکتشان و علاقتان این بوده

انلی فارس کلاه های نمد مایه و قبای ای استسین دار بالوان مختلف و زری که مثل فلزهای بود و شلوار
 که تمام پاهای ایشان را پوشیده بود و سپر شان از نی خیزران بسیار سخت بهم شکل سپر بافته بود و در
 در که نشان مملو از تیرهای یگان آهن و چوبهایشان از نی سخت آویخته داشتند و جز این بر کمر هر یک
 جنجری آویخته که بر روی زان راست می نهاد و در یک دست زلق بران و در دست دیگر یک کمان بسیار
 بلند سختی داشتند و بی حس و چالاک بودند

انالی از با پیمان و عراق عجم و کلیه ماکه یکی از قبای ای جزایر افریقیه است و امالی کرکان و آن نواحی نیز بهمان
 لباس و سلاح

امالی کرستان و موصل و غیره خودهای فولادی برسد و تخمیری کبر و بستی زلق و سپری پشت سر و نیز
 یک چاقه قوی بود که که های سخت دشت و حلقه های آهن بر او آویخته بود و داشتند و پیراهنی پشم و کج
 ضمیمه بجای زده در برداشتند و پاهایشان را محکم پیچیده بسته بودند

انالی بلخ بطور فارسیمان کلاه نمد بر سر داشتند ولی کمانشان از نی های سخت و تیرهای کوتاه داشتند
 سیستانیان و خراسانیان و طوائف چاد نشینان کنار دریا چه ارال و امالی سمرقند و کاشغریان
 کلاه های نمد نوک تیز بر سر و شلوارهای نمد مایه داشتند و تیرهای دوسر بردوش داشتند
 بند دستتایان همه صاحب تیر و کمانهای بلند سخت بودند

طوائف کنار بحر خزر و ما زنده رانیان قبای ای از پوست پشمی بر جنبه خود مرتب کرده بودند و اسلحه تیر و کمان و
 شمشیر داشتند

امالی صغیان و کلبا یگان و مردم آرگو پوست بز پوشیده بودند و اسلحه تیر کمان و جنجری داشتند

یونان

اعراب قنای کشاد و امنابکر زده سلاشان کماغای بسیار بلند سخت و تیرای محکم داشتند
انلاوار فور و جسته با سحاز پوت مشبر و پکت ترتب داده پوشیده بودند و مکانی از چوبانی بیگت
و مکان تیرا و سرتیرا نشان از سینه کت چمحاق تراشیده بودند و هر یک چماقی ضخیم کرده دار داشتند و در وقت
کار زار نصف طپای بدن را با کت نوع کج سفید و نصف نعلی را با کت سبزه رنگ تون میکردند و در سر حوض
خود کله اسبهای ازار شده پایال و کوش بر سینه و کمال هیبت را داشتند
مردم مرتش و طراپس با شان از پوت جوانات بود و تیر و نیزه داشتند از یک نوع چوبی که با صراحت آتش تیز
و سخت کرده بودند

انالی کاستامونی کلاه خودشان مثل زره آهنی حلقه حلقه بود و اسلحه زلق و جنفر داشتند و جگه می
پوشیدند

انالی سواهل رود و سیتون و مردم سیسوا و اهل قسرا و احوار و آرا منه و کار امانی کلاه خودشان از زنده آهنی
حلقه حلقه بود و جگه در پاد داشتند و اسلحه زلق و جنفر مثل جماعت کاستامونیها داشتند
مردم افلاق بعد از کلاشان از پوت روبا و قبای کشاده که آسترش پوت بزرد بود پوشیده
بودند و اسلحه زلق بدستی و کمان بدستی ترکش بر تیر بانه او کجیده بودند و جنفری هر یک بگرد داشتند
قوم کابلین و جماعت سیونین و اهل لاسونین و مردم میلین کلاه خود رویه پوستی بر سر داشتند و هر یک نیزه
کوتاهی بکدت و کمانه بکدت و ترکش بر تیری داشتند و کجیده بودند

خلق موکت خود چوبی سختی بر سر و سپری سردوش و نیزه در دست داشتند که آتش بلند تر از چوب
بود

انالی بی بارین و خلق باکرون و جماعت موزینوک خود چوبی و نیزه آهن بلند در دست داشتند
طوائف آثار کلاه خودی مثل جوشن بر سر و سپر چرمی بدوش و هر یک مضرابی در دست داشتند
سکه کوشید کلاه چوبی بر سر و سپر پوت بر پشت و نیزه کوتاه در دست و نفری یکت و تیر بکر بسته
بودند

مخلوق هزار در یای اریتره چون بی منسج و پلش بودند
سر کرده و سرداران و صاحبان این سپاه برتی و پیاده نظام این اشخاص بودند
مرد و بیوس سپار دوان و سرد و نوس سپار دوان که هر دو برابر زاده کمان دار پوش و سپر چرمی
استند یار بودند تا ریس که از کشتاب و اتوس مکه بوجود آمده بود و جرمیس و سکا نیز سپرز
لکه خاصه که ده هزار نفر بودند پیاده ایران و موسوم بقبون لایزال بودا بواجع هیجان منسج
بود و سبب این نام این بود که بعضی لغت شدن یکی از اجزای این فرج لایزال ده هزار نفری فوراً
جایش دیگری حاضر بود که همیشه مدد این دسته ده هزار نفر بود و کم نمید و این جماعت از عیلت بسیار
و جلاوت و اسلحه و تربیت و جبروت بر تمام لشکرا نیاز و در جهان داشتند و ماسور بدو کلا
و رفع رخمت لشکر و حملات معظم خصم و از پیش برداشتن محکم بزرگی و خاطر هشی میشدند و پای می فرود
و دست از حریف میزدند

سوار و باران

یونان

سواره ایرانی هم فی الواقع شش سیاده نظام مسلح بودند
 آذوقه لشکریان همه بر عهده او کردند و او مالها متصل حمل می شد
 قوم ساکارین که صحرانورد بودند و زبان ایرانی هم حرف می زدند هشت هزار سوار دادند و در جنگ و قتل با
 کندی چرمی با شمشیر و کمان می کشیدند و می کشیدند سواره نیز با اسلحه مثل باده نظامشان داشتند
 و همچنین سواره هندی و قوم سستین که کور مسلح بودند و بر اسب و عراده جنگی سوار بودند و عراده با اسب
 یا کور اسب بسته بودند و در کمال سرعت حرکت می کردند و لی عربها بیشتر برای نازک سرپی سوار بودند که از
 اسب تندتر بود

عدد کشتی های جنگی هزار و دویست و هشت فروند بود اما فیلیس و مردمان سیران که در فلسطین بودند
 فروند داده بودند و این ملل نیز بر سپاهیشان مثل یونانیان کلاه خود داشتند و جوش هلفی و کتان سخت و صریح
 مضرب در دست و سپری بگفت داشتند
 مصریها دویست فروند کشتی داده بودند سلاح و لباسشان کلاه خدنه با شمشیر و جوشی در بر و نیزه و تبر و
 دست و نیزه بزرگ بر کمر سپری پست که پستان باقی بود و هر یک دو مضرب بدست و قله کندی مثل مضربها
 بر کمر بسته بودند

مردم لیبی پنجاه فروند کشتی داده بودند جوش پوشیده و پوست سبزی بر سر دوش داشتند و کلابی با پر
 زینت کرده بر سر داشتند و کمانه بدوش و ترکش بر تیری به پشت و کاردی بکمر و مضرب یک دست و دهن
 کندی یک دست داشتند و قلم یا بیاض از با قطعه آهنی محفوظ و پوشیده داشتند
 اما لی دورین سی فروند و قوم یونانیها دویست و هشتاد فروند و جماعت ایونی صد فروند کشتی داشتند
 سکنه جزایر آسیای صغیر هفتاد و نه فروند کشتی و قوم ایونی شصت فروند کشتی داشتند
 مردم طبرستان که نامور باندن و محافظت آنها بودند و سایر قوهای اطراف دریای سیاه صد فروند
 داشتند

ایرانیان و بذا و ساسا در همه کشتیها بودند و بهترین کشتی های شراعی از اما لی فیلیس و مخصوصا از اما لی
 سیدون بود

سپه دار سپاه بگری سپه دار پوش بود و نیزه بزرگ بر کمر و سپرد بگردار پوش از سران سپاه بگری بود
 از جمله رؤسای کشتیهای جنگی از تیز رو با وجودی که زن بود متنی کرد و در جنگ باشد چون سپهرش منسکام و نت
 شوهرش صغیر بود وی بحاجت امور مملکت رسیدگی می نمود و کمال جزات و جلالت او را مظهرک شد که با ایرانیان
 بجنگ برود و وی سیصد و هشتاد کشتیهای اما لی کار ناس و کوس و نیزه نویس و کالین بود و آنها همه محکوم
 امر او بودند و از تمام کشتیها بتر بارگیری شده بودند

امخند یار بعد از آنکه تمام قشون را سان دید بنجاک یونان وارد شد چون آب رودخانه معظم لبوس
 که از میان دو شهر ساسیریا و استریا میگذشت مخافت لشکر از داده خشکید لهذا قشون رو شده
 از پهلوی مازونیا و دلته و آیدر شهرهای یونان گذشته آن طرف شطرنجستوس رفتند کنار شط
 استرمیون رسیدند علی الرغم نمان سبهای سفید و بانه کردند لشکر از آنجا براه افتاده اند

۳۰

از نزدیک آرزوی از شهرهای یونان کناره دریا عبور کرده به ایالت رسیدند مقصود اوستد یار بطا هر متجز آن
 پای تخت بود ولی در معنی اضمحلال تمام یونانیان و تصرف کل ممالک یونان بود شکر را به همت نمود و به
 سردار سپهرواز یونانیان آنکه سه تسلیمش آوردند خوینده داشتند ولی بخلاف آنها که هنوز اطمینان
 انفر کرده بودند بسیار خوف داشتند و مضطرب بودند زیرا که در کل یونان استعدادی که بتواند در
 مقابل شاهنشاه ایران مقاومت کند نبود محل است غالباً جای علاوه که در مهار به و مدافعه کمک و شرکت
 میکردند چنان مینمود که میل یادی سلطان ایران و بندگی ایرانیان داشتند و کشتی دیده بان یونانیان
 که یکی از تریزین و یکی از آژین و یکی از آتین بود از دور که چند کشتی تیز و شرعی ایرانیان را دیدند فرار نمود
 ایرانیان هم آنها را تعاقب کرده هر سه کشتی را گرفتند یکی از نیچل ترین عملیات کشتی تریزین بهم کشته
 شد و ایرانیان بجان نیگو گرفتند و یکی از امانی آن سه کشتی با وقتی بهم که دستگیر شد باز جنگ میکرد
 و نهایت رشادت و غایت جلالت را بطور رسانید و زخم بسیاری برداشته بود و نیم جان از پای
 در آمده بود بسیار سرداران ایرانی را از غیرت او خوش آمده چون رمعی و غنی از او باقی بود و زار
 رخسای او را بسته کوشیدند تا او را بسودی حال شد و بار دو برده همه شکر نمودند و کشتن میکرد
 انواع ملاحظات از او منظور کردند با وجودی با دیگر معاندان غیر از این شکوک میکردند و فرود
 کشتی ایرانی در یک قطه که میر میس یعنی مورچه نداشت بیان جزیره سباقوس و مائیری واقع بود پیاده شده
 غلجه جات پستکمان که همراه آورده بودند یک ستون در آنجا بر پا کردند کشتیهای دیگر ایرانی که از تمام
 حرکت کردند باطل مائیرمان شهر کاستانه و سواحل اسپاس و مل شدند آنها را که اول رسیدند باطناب
 باطل مهار کردند و سایرین در عقب کد که پشت رویف رو بد ریالت کرا انداختند از قضای شاکا
 شب را طوفان و باد شدید شده بعضی ناخدا که نزدیک باطل بودند بچالاک کشتی های خود را باطل
 کشیدند و محفوظ ماندند ولی آنها که در وسط دریا بودند امواج طوفان بعضی را بطرف شخته سنگهای کوه
 پتون و برخی را بجانب ساحل اندو پاره در داغ اسپاس کشیدند و ب چهار صد فرود کشتی ناقص شده
 از مال و لشکران ایرانی هدری تلف شدند و قدری از کشتیهای بار آذوقه و بار کشتیهای دیگر معدوم شده
 وقتی که طوفان فرود کشتی را بردارند از شطرف پاکار و طلیح آنجا رفتند کشتیهای باقی مانده دیگر
 به بندر ایت آمدند هفت یار هشتا شاه ایران با قشونی برتی از ستالی که خیلی در خوبی و چستی و چالاک و جلا
 در سادت آنها تفریب کرده بودند بچک باز داشت ایرانیان بی نهایت میاز یافتند و بنایت مضطر
 و سرافراز شدند

میرزا محمد تقی خان کتبی در سنه ۱۲۰۰ قمری در این کتاب تاریخ ایران را شرح داده است

جنگ ترموپل هفت بار در تراکینی در خاک طلا دار دو آهنگنده لشکرگاه ساخت و یونانیان در
 ننگ ترموپل و آرد کرده مستعد پیکار و آماده کارزار و تهیه و تدارک جدال دیده حاضر قتال بودند
 و قلع ننگ ترموپل تا بهر دوت چنین شرح میدهد
 ننگ که در خارج تراکینی بداخله خاک یونان راه وارد اقل عرض آن پانصد ذراع است و تنگترین معابر
 آن نیز زمین در جلو و عقب ترموپل واقع است جلو عبور کعبه و عقب تیر کعبه پشته عبور بخند
 در طرف مغرب ترموپل کوه سخی است که آنکه او را اشداد دارد و طرف مشرق راه تدبا و گل

ولای بولجن و باقی حدود است در این صبر حاصلی آب کم ساخته اند که سکنه آنها را شتر نیامند در حوالی حاکم
 معبدی و هفت بر کول رتب النوع و هفت و معبر را سابقاً باد بوری مسدود کرده در ناظرین نصب
 کرده بودند و در یونان را امانی نویسد از دست آخت و تا سکنه تالی ساخته بودند یونانیان آبهای
 کم را تا تم بدان معبر کشوند و راه را بجلی باقی و کل ولای کردند و در یونان که اغلب گفته بود تغییر و
 محکم نموده سنگری کرده که ایرانیان نتوانند از این راه عبور کنند در حوالی معبر هم قصبه بود که خبر از
 دوست تقریبانی که خود پادشاه اسپارت سردارشان بود در اینجا کین و حاضر و مستعد منتظر ایرانیان بود
 همین که ایرانیان نزدیک شدند ترس بر یونانیان غلبه کرده مشورت گشت و فرار نموده متردد و مستحضر بودند بجز
 ایرانه بجز کبری از حال تعداد یونانیان آده بود همین که از دور آنها را دید جماعتی را بنظر در آورد که در جلو
 بودند باقی در پناه گاه با بودند درست ندیده و نفیده و بتعداد دریا آورده خبر آورد و جمعی بدست گیر کر این
 از حرم بد و سپین با نور شد بدنا اول حمله آورده بعضی کشته شدند آنها در پناه و ایستاد در جگه و اما جگه
 قشونی و بگر با دشمنان آده آنها هم کاری چندان از پیش نبردند و دلیل واضح بود چه آنها را سنگر و پناه و بار
 سنگر و کل و ایستاد سپر سینه و دل بود در این حمله بر پادشاه معلوم شد که سران کار از نموده در لشکرش کتیرا
 شام مراجعت کردند لشکر لایزال نامور شد بهمان خوب بکیده کشته و کشته شدند و اقیالت نام باید تمام
 و اگر راه نالی را بعد گرفته که از راه مخصوصی کوره راه لشکر را برسد میدران سردار نامور شده هوا که تا یک
 شد از راه و حرکت نمود و از آذوب گذشته همه شب رفتند تا بر کوه رسیدند فجر طالع شد و هوا
 چون صاف بود هزار تقری که در آن حوالی کشیک می کشیدند صدای پای ایرانیان را بر روی بر کهای خشک
 شنیدند و مستعد جنگ شدند و ایرانیان کمان نداشتند که در آن حوالی قشونی با شد که در این بین
 فهمیدند که لشکری مستعد مقابل شده سپاه بی اعیان طراد است و حاضر رزم شدند و پشت ماند
 سوار تیران جدا و تیرا از چله کمان داشت و تیران الماس بکمان صریحتر از تصور هوشندان
 بر آن شد هر یکانی صاحب جان را موشن من دوخت و ضرر من مستی را بوحث یونانیان تاب توان تیر
 باران ایرانیان زانیا ورده بخت رایار و محل قرار ندیده فراریدند و بزحمتی خود را بر سر کوه کشیدند و راه
 ایرانی دیگر تعرض آنها نشده کشته شدند خورشید که طلوع کرد و ششاه ایران هم سوار شده یونانیان نیز
 در میان دره تا آن حدیکه از همه جا عرض تر بود پیش آمدند و روز پیش از محل نیک پیشتر نیامده بودند امروز
 دانند جنگ و بیستگر دید چون یونانیان بمرک خود یقین داشتند سخت کوشیدند و بسیاری از ایرانیان
 کشته شد بعضی از صاحب نصابان و سران ایرانی کشته شد از جمله دو سپردار یوش بقل رسید ایرانیان
 دلیرانه کربلاوت بر میان شجاعت زدند دست رشادت بیرون آورده همت مردانه نمودند و حمله های سخت
 برده چون طوفان هوناک که شستی فاشاک را بر آند یونانیان را از پیش زد داشتند دیگر ایشان را
 تاب مقاومت و در نکت و قوه مبارزت و جنگ نمانده متفرق و پراکنده شدند و مضییقه معبد
 فرار کردند ایرانیان تعاقبشان نموده تا آنها را بزیر شمشیر تیر قتل و ریزند نمودند تا بجلی تلف و بجه
 معدوم شدند کسی از آن خیل شکر و جمیع عسکر و محارم سپاه نماند که خبری بد بکیران رساند و اینجا
 یونانیان میوسیدند ایرانیان غلغله و منصور شدند ولی در صحرا و تنگه پیت هزار نفر از ایرانیان کشته

شده

اگر چه اسم بنزده و قید کرده معلوم میشود که پادشاه اسپارت سردارشان هم قتل رسیده و این اول و حلو جنگ معظم است و لشکر فوی متحد با وادارشان بوده و اعماض پیدست که در مقابل جان دایمی لشکری و دست سرداری یک پادشاه کشوری چار پخوار نجف و غیر صحیح است اقلایونایان هم پنجاه شصت هزار نفر لشکر زنده بوده اند

جنگ بگری در آرتیزر چنانکه مذکور شد کشتیهای ایرانی پس از عرض طوفان به بندر آفت رفتند و استعدادهای بگری یونانیان در آرتیزر بم دویست و ششاد فوئذ کشتی جنگی بود ایرانیان دویست و نود نامور کردند که از دور جزیره آویه به او رسید و اهل شوند در این بن سلیاس نام که از انالی سیونه و خواص کامل معروف بود و در نزد ایرانیان بخدمت قیام داشت مخفی خود را با آب زده یونانیان رسانیده روزانه حالات و تجاللات ایرانیان را بایشان فغاند ایشان هم تهنه و تدا پر کا له خود را میجا آوردند شب که یونانیان دیدند خبری از ایرانیان نشد قصد کردند از پیراهه حمله کشتیهای ایرانیه بزنند ایشان هم خبر شده بدافعه پرداختند و در این وقت واسطه فضل صیف شصت چار صد و ششاد قبل از سیلاد بود و شصت سه هزار و پانصد و هشت و چهار از قنعت عالم همه شب باران شدیدی بارید و صدای رعد شدید بر موج است و باد و موج بسیار عذبه و تخته پارهای کشتی خرق شده بطرف بندر آفت میراند و از آنجا کشتیهای هم همسی در خاطر غرق شدن بودند و خسارت تمام کشتیهای نامور استبد راه فرار یونانیان رسید که در میان دریاد و چار طوفان شده بودند و زینم جنگ سختی واقع شد و خسارت زیاد مالی و جانی بطرفین وارد آمد یونانیان بواسطه خسارتهای جانی و مالی سجد و مرصده کردند که بقینه اسیف دریانای و خله ناه برند و شبانه فرار نمودند شاید جانی بزرگ بمسی ایرانیان از فرار ایشان مطلع گردیده تعاقبشان کردند و به آرتیزر رفتند و نیمه روز بهر پیستید رفتند و در بلو توله در صحن جنگ میستونید تاخت و آزار و قتل و محاصره و تخیر زیاد کردند و فتوحات کثیره و عذبه نمودند که یادگیر هم عده تری و بگری یونانیان ملی شد باری بقتل باریس از فواعت از جنگ و استیلا و طنز و نصرت بدفن اموات و مقتولین امر فرمود نیز بهر میستونید خبر رفته از لشکریان و غیره برای تماشای میدان جنگ جمع کثیری تماشا آمده بودند که پسند لشکر ایران و ایرانیان چه پروزگار یونانیان آورده بر لشکر خصم چه قدر اذخارت وارد آمد پس ازین لشکر ایران دوستت شد هفتی برای تخیر و نصرت معبد و لهن که از معابد و بلاد معظم بود و دست و گیر بجا صره و تخیر شتران پای تخت نامور شدند اسفند باری از تری به دورید رفت چون دیگر با طاعت پیش میآمدند و سر تکین و بند که او میشد متعرض آنها نمیشد و لی در نوسید از سورسلوک انالی تمام اشجار شجر را بریده و کنده و شتر را کوبیده معدوم ساختند بطرف این که میفرستند جمع شجر را را منور ساخته و بران میگردند و نیز شتر نوس از اعظم بلاد را منور شده پاک کوبیدند و با خاک بجان کردند بجنگ نوسید رسیده بهین منوال و لشکری که با اسفند باری بودند شتران پای تخت مالک یونان را محاصره نموده اعاطه کردند و دلیران و شجاعان ایران مستخر و مفتوح نمودند و جمع کثیری معبد بزد که در شهر بود پناه بردند ایرانیان نیز ارک شجر را بقر و غلبه گرفتند و خسارت نموده آتش زده کوبیدند و محصورین را بقتل آوردند و آن معبد که بثروت و کنت و دولت مشهور و معروف بود نیز تاراج کردند و دیگر مشرعی از وضع جنگ و غالب و مغلوب شدن و تفصیل استیلا ایرانیان را روشن بکنند چنانکه در تاریخ یونانیان است و تا به یاد باری استیلا بکنند باریان داده اند

حتی وضع برهنه کردن اسرار شرح داده و در آنجا خلاصه شد و مشوح گردید و اسلام و لی خود بنسبت بر هر بصیر
 واضح و روشن و ثابت و برین است که معشیت ده که در شکر فاتح مغر منصوری در حالک و سینه
 مثل یونان تسلط و مختار و غالب کرد و در خارج مذمب هم باشد و در هر قسم قتل و امیری و نهب و ینما و تصرف
 فرعون و ضابط همه را ثواب و اندکونه رفتار و سلسله با شکر و شمری و در دستاور و ستانه کرده اند
 محاربان را کشته و اموال را برده زنان و و حشران و پسران را با سبزی و برده کی برده اند باری قشون
 برتی هفتاد و بعد از تماشای میدان جنگ ترسول سه روز هم در پیشیندیند و فالیر رسیدند همه
 استعداد بجز و برابر ایران در شتران و بندر فالیر جمعند هفتاد و با حضار و روسای مل متفرقه فرمانند
 و هم نا خدا و روسای کشتیها را هم حضار فرموده باره داد و تمامی بر تپ شان جای گرفتند پادشاه سید
 در صدر و پادشاه تیریز دست و سایر روسا بر تپ قرار گرفتند اسفندیار توسط مرد و نیوس از ایشان
 مصلحت میکرد که با یونانیان دیگر باره در دریای پیچیده یا خیر همگی سوای ارتیر که کجک رای دادند این طکه
 کرد و کشت که جنگ در دریای یونان که در بگردید طولادارند از اجناب و در است الحال که آن و در واقع
 ناکت تمام یونان مسند و اگر صبر کنند بقیه یونانیان از جهه نداشتن آذوقه لابد بشهرهای خود پناه خواهند
 برد و اسفندیار با وجودی که رای طکه ارتیر را تصدیق کرد و چنین نداشت که زای قلب را باید گرفت و لشکر
 هم با حضور او بهتر خواهند جنگید و لشکر بصری هم بهتر رشادت خود را بطور میرسانند و چنان هم بود و چنان
 دریا امر کرد و کشتیها عازم سالان شده بنظام جنگ ایستادند یونانیان مخصوصاً االی لپو پوتیر نهایت و همه
 داشتند و غیر رسیدند که ایرانیان باز فایق آیند و در جزیره مخصوصاً با تده و بکلی خاکشان یاد رود و اسفندیار
 در یک بلندی بر روی یک تخت قرار گرفته بود و تماشای صحنه دریا و سینه جنگ میکرد و خود از آلام جنگ محفوظ
 بود ایرانیان الحق بواسطه حضور پادشاه خوب دلیرانه پیش رفتند و جنگیدند ولی قدری با مخالف نامساعد
 و زیاد کشتی در مکان محقر و کراکه در دریای بقدر یونانیان بد طولاند استند چندان صرفه نبروند و بیاید
 هم با این عوائقی که داشتند چنین هم بشود باز با وجود این اتفاقات و وصف این وقعات در حضور پادشاه
 خوب سردانه و دلیرانه جنگیدند بخصوص ارتیر طکه که رشادت بسیار و جلالت شمار کرده در این موقع
 بود که هفتاد و کشت در این جنگ بجز مردان چون زنان و زنان چون مردان کوشیدند باری خودشان
 غیورانه در جنگ دریا با ایرانیان پیش از یونانیان حارث وارد آمد چون جزیرتخیر و فتح این پای تخت نرم
 و استیلائی مملکت یونان در شوش با ایرانیان رسید ایرانیان نهایت و بد و شغف کردند و جشن گرفتند ولی
 چون پادشاه خود در سفر بود و محتالیان صوم و هنر و بودند که مبادا بعد از اتفاق برای وجود شکر پارفتند
 پریشان خاطر بودند تا اسفندیار مرخص کرد باری چون مرد و نیوس اسباب بنچار شده بود از ترس اینکه مبادا
 طرف غضب پادشاهی شود بر خود چنین ختم کرده بود که با تمام یونان را سخر سازد و با در میدان کارزار و عرصه
 کبر و دار قتل رود و کشته شود لهذا اسفندیار تکلیف کردند که معضود کلی چون معجل آمده است سید
 قشون زنده و نخبه این لشکران را با و گذارد و پادشاه با سایر سردان و سپاه و بقیه قشون کینه خواه
 بایران مرخص کنند و او خود در شتعد انجام با کار ما بشود و چنین کردند و بعضی از کشتیها را بطرف
 پلیسپون و نشاند که طهای آنجا را محض عبور پادشاه و مخصوصان مسرا و محفوظ و منظم دارند و خود پادشاه

یونان از یونان راهی که آمده بودند مراجعت کردند و مردونیوس سیصد هزار شکر برای خود مخفی کرده چندین شهر دیگر از یونان گرفته سفر ساخت چون یونانیان جبه جنگ روبرو بدشت نمی آمدند هم بر آنها وهم مردمان آن خاک آنها را سوزنش میکردند و شامت می نمودند که یونانیان چون زنان می مانند و متعادل نمیشوند مگر در ایران بشکری که صد و ده هزار نفر بودند و سردارشان یوزانیاس پادشاه اسپارت بود تکلیف حکمت میکردند ادا اقدامی نمیشد هرودت مورخ میگوید سواره ایرانی دید در این غزوات نهایت شجاعت و جلاوت و کارهای نمایان کرده بودند عاقبت در یکی از جنگها مردونیوس سردار کشته شد و کار اردوی ایرانی معشوش و بی نظم ماند و دسته متفرق گشتند و غلبه گرفتار و لغت شدند و اسباب طرقات اردوی ایرانی بدست یونانیان افتاد اسفند یار در عرض راه سوش کشته شدن سردار و تفرقه اردو اسبند خود از سارود مقصد سوش حرکت نمود و تمام معابد و کنایس یونانیان را که در آنجا بسیاری صغیر داشتند منهدم نمودند جمله معبد معظم آپولون و سیرین و ال و کنت و دول و ژروت بی نهایت بدست افتاد تیز در باطل هم معابد را امر کرد و خراب کردند خزانة خراب شده این مخارج و خسارتهای شکر کشی فوق تصور که دیگر جز آن اتفاق نیفاده معسور و آلود کرد با آری اوقاتی که هفتاد یار در شهر سا رود بود بزوج برادر خود که بی نهایت وجیه و حیل بود عاشق شده و آنچه کرد این زن بوی دست نداد او خواست تا او را بجز بانی طول مدت رام کند لهذا آراتت پیش او را بجزا و جت دار سپرز بک خود که ولیعهد بود در آورد باز معبد نیقاد پس از یاس از وی با و حشرش از آنجا طرح مراقت اذاحت چون روزه هفتاد یار فحید و کبیر شده خواست تا با در آراتت طاق کند که او را سبب بد و فانی شوهر میدانت تا روز مولود پادشاه صبر کرد و در سم بود در آن روز ملکه هر خواهمی از پادشاه می نمود شکر یار را انکار معذور نمود و چاییت بجل آورد آرزو ملکه خواهمش کرد که پادشاه آراتت را با و تسلیم نماید چون هفتاد یار بر بقیصیری او بصیرت داشت اسنام و سعی زیاد کرد در استخلاص معبد نیقاد ملکه امر کرد پستان و زبان و منی و لبان او را بریدند برادر پادشاه همین که شنید باز نش چه کرده معجزا روانه با حشر شد که لوای شورش بر آنکسز در چه حکومت آن ولایت با او بود اسفند یار که از قصد و عزم برادر خبر شد و دانست که برای بچار بیرون شکر متعاقب او فرستاده او و کسانی که همراه وی بودند بقتل آورد و حکم آنرا با حشر را بشتاب پسرانوی خود داد در سال غم سلطنت هفتاد یار در ۳۵۲ سال با ضد و مت و هشت از خلقت و ۷۶۴ چهار صد و بیست و شش قبل از میلاد با یونان رای هیکه همه شهرهای را که یونانی الاصل بودند از قید اطاعت ایرانی آزاد گشتند طرح جنگ رنج گشتی زیادی تدارک کرد و سرداری یوزانیاس پادشاه لاسدومون روانه خزیره سپهر نمودند و قشون ایران را که در غلبه شکر با ساخو بودند بیرون کردند و در شهر پراگن همی از متعارف ایران و بعضی از اقوام پادشاه گرفتار شدند و یوزانیاس پادشاه لاسدومون اسباب خلاصی آنها را فراهم آورده و هم تعهد نموده که اگر از هر سرای پادشاهی دستری بن عطا شود در عرض تمام مملکت یونان را خود متصرف پادشاه ایران و هم چون امالی لاسدومون بوی بودند یوزانیاس پادشاه لاسدومون را بقتل آوردند

بمهرانند و حسن توفیق با انجام و ختم تمام رسید کتاب مستطاب کنج داس

بوالعریز است

کتاب مستطاب کتب دانش که کتب است

بنی بر بعضی از نکات و برخی از رموزات بلاد ایران و افشارت
ایرانیسان در اکثر اوقات زمان بناسبت جا و مکان
از زومی صحف نورخان و کتب سیماحان از تاریخ
ایرانی و ترکی و یونانی جمع نموده و بر همه
فزوده است یعنی و اهتمام عالچا بان قدسی و قدوسی
اشابان ملا محمد و ملا رضا کتاب فروشان
خوانیاری زاد بها شرقاً و توفیقاً با کمال دقت و
مواظبت در مقابل و تصحیح و تحریر و استیکتاب و سایر
آدوات طبع در کارخانه عالچاه میرزا حسین الله طابع
بجلیه طبع متخلی کردید که اینده است کتاب جهان را به باب زرو
این داستان را که خود قومی که بر گردون زمینند و بر بر
لوحه گردون نویسند و الاستعانده من این شمیم عواقب
امور ناخیرا خرفی عشر خرد و چه حکرم من مشورسه غمته و ملاکاته بعد الالف